الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

الحمد لله والمنة که مجموعۂ مکتوبات حضرت غوث الثقلین میرزا مظهر جانجانان و قاضی ثناء الله پانی پتی و

شاه ولی الله و مکتوبات رساله اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیهم

کلمات طیبات

از تالیفات جناب جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول عالم لمعی فاضل لوذعی ابو الخیر حافظ محمد کلیم الله صاحب ادام الله

سلمه القوی بحسن سعی و تصحیح و تحشیه مولوی محمد قمر الدین اداباری و مولوی محمد صدیق حسن ازبلاده

مطبع مطلع العلوم مراداباد باهتمام محمد علی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب وبذکره یصدّر کل خطاب ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان بلا ارتیاب ونصلی علی محمد وآله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب وتمهد لنا عند الله زلفی وحسن مآب اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخیر محمد بن احمد مرادآبادی موطنا فاروقی نسبا نقشبندی مجددی مشربا که از بدو شعور داعیه طلب حقیقت در سرم بود وبعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نباید داد دست * بمتصوفین خرقه پوش گندم نمای جو فروش که بجهل مرکب گرفتارند واز کتاب وسنت بهره ندارند

وبرخی علما و فقرا به آمده و چیزها در دین متین احداث کرده طریقت را غیر
شریعت گویند * روئی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بودم
تا آنکه قائد خیرم به بندگی خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ
فی الآفاق وارث موارث الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفایضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة
سیدی وسندی و ذخیرة یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله
المنان مرشدنا و هادینا و استاذنا و ملاذنا مولینا محمد فضل الرحمن
متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره و ضیائه رسانید فرأیت ما الاعین
رأت و سمعت ما الاذن سمعت ع هو خیر من یدعی لکل عظیمة * واکرم
من یطوی الیه المراحل * من بعد مطالعهٔ کتب قوم قدیماً و حدیثاً موفق
شدم و آخر کتابی که بمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقایق السر والحقیقة حضرت
شمس الدین حبیب الرحمن میرزا مظهر جانجانان شهید بود
قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند و حل
اکثری از دقایق مذهب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد
باستقصایش کوشیدم و جابجا تلاش کشیدم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث
الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محی الدین ابو محمد
عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دهلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی ثناء الله
پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمدند خواستم که تنها مشغلهٔ ثنا بام
یل ره اور دو عزیزان سازم و بایشغرض آن متفرق را مجمع آورده هم واز
هر باغی گلی برچیدم و بآخر کتاب رساله اسرار العارفین و سیر الطالبین
شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه
که مختصری ست مضبوط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه
با هر کسیکه واجب ست بر من فرمان بر داشت امروی و نه وا آورده هم روی
تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم
و به دو باب مبوب ساختم باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل ست
بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رض فصل دوم
در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح فصل سیوم در مکاتیب قاضی
ثناء الله پانی پتی رح فصل چهارم در مکاتیب مولینا شاه ولی الله
محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله اسرار العارفین
و سیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بر دارند و فقیر را
بدعای حسن خاتمت یاد آرند و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و هو

رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب - و این

باب مشتمل ست بر چهار فصل - **فصل اول** در مکاتیب
حضرت غوث الثقلین رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز سینهٔ طلب خود یکی در بوتهٔ والذین جاهدوا
فینا و بآتش ویحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مهر
لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة اورا ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت
دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید بعضی از اسرار
والمخلصون علی خطر عظیم بکشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه شعله بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی
استجب لکم باعثه در دل تو پدید آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای
همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم ونحن
اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از آن
در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی در ریاح فصل بهاران الذین سبقت
لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء از نفایس
فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا
علما همه سبز شود و اشجار بساتین از ثماران رحمة الله قریب من المحسنین
بارور گردد و عیون وصول از سرچشمهٔ عینا یشرب بها المقربون روان و
سرور در آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بشارت فیض
و رسانند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و فیضان

جنات نعیم رضی الله عنه ندا در ده کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام

مکتوب دویم ای عزیز بترس از ان روز که یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه وصاحبته وبنیه واز محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ
نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیده
دیده مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بگشا و نظاره کن و از نعیم
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای
داعی الله یدعوا الی دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
و دل در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای
لهم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد ولله جنود السموات والارض
همراه تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آئی
و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از
اطلاق اسرار اتقوا الله ویعلمکم الله مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر
قدس قدیم پرواز دهد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
اشتیاق در پرواز آید و انهار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ
گردد و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات هم صفت نور گردد که سر تولج اللیل
فی النهار مکشوف شود و در روشنه ضمیر تو از سطار ثمرات وانزلنا من السماء ماء

مراغم بالقسم [illegible] ۱۲۰

فاتبتنا به جنات وحب الحصید سرسبز همچو باغ ارم گردد و مژده واحیینا
به بلدة میتا مرّتا فهم شود واسرار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید از پیش تو بردارند و تو در مشاهده کمال او فرومانی گاهی در دریای
بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم مهب افامنوا
مکر الله در گرداب سرگردانی فرومانی و گاهی از نسیم لطف ولا تیئسوا من
روح الله در گلشن تمهید چون عندلیب از شوق در ترنم آیی و از غلبات
وجد نغمهای انی لاجد ریح یوسف برکشی وحاسد زبان ملامت پیش آید و گوید
تالله انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد
بصیرا ظاهر گردد همه اخوان با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا
ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق برخوانند که لقد آثرک الله علینا و تو
در مقام مناجات آیی بزبان حال گویی که رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة
توفنی مسلما والحقنی بالصالحین والسلام مکتوب سوم ای عزیز بیشتر
ازین تغافل کردن و بحجاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود مگر خطاب
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
وعید من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا هیچ خوف
نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ
اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم

هی المأوی هیچ انتباه نمی گیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت
بی سامان باشی یکی در صومعه توبوا الی الله در شو و در محراب وانیبوا الی
ربکم توجه برد به بیان صدق و اخلاص برخوان انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا تا نفایس اسرار و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور الرحیم
بر تو مکشوف شود و بیک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین و بمدارج معارج نرفع من نشاء عروج بخشد و منادی اقبال
بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون والسلام. **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی قلوب بنور ایشان منور گردد که
اشرقت الارض بنور ربها و غطاء ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول مرتفع شود
که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس انس حیرت
چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود
و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق و مواطن
قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم
اینما کنتم چون بر نکته سریت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله
الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ
آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد و چون خواهد که بکناره آید
در گرداب حیرت افتد و بگوید رب الخطیئة نفسی فاغفر لی مرا کسب امداد

از الطاف وحملناهم في البر والبحر در رسد و او را بساحل لطف
نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شیء محیط
بدو بسپارند و برموز و اشارات وان الی ربك المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی
الی عبده ما اوحی چه باشد ولقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد

مکتوب پنجم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم یاد آور تا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة النعیم
بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه
مسك در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربك مکشوف بر تو شود و تو
بر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعك ولا یضرك از مسافران تحن نقص
علیك نباهم بالحق بنشانند و شاهد و مشهود استماع کنی گاهی با ندای تشنگی
خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق
در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت ومن تاب معك سر بر
مراقبه حزن در کشی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاهی
در فتراك وما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم
گذر کنی و از حدائق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار جنیی و از انهار کل
درجات مما عملوا بایدی اخلاص اغتراف نمائی و در طلب صدر ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریك له قرار گیری و از مائده نعیم

وما اوفی بعهده من الله فاستبشروا بمژدهٔ از منادی ندا شنوی یا عبادی
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد و از سماع نغمات خطاب
الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا بلی را تذکر کند و عندلیبان احزان
با وفا حسرت نغمهٔ یا اسفی علی یوسف برکشند و بربط کهرب ترانهٔ انکسار وابیضت
عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای بی نوائی انما اشکو بثی
و حزنی الی الله با آهنگ فصبر جمیل فرو داشت کند و برقات جذبات شوق و رضا
سموات سرایر و زلمعان آید و انوار جنون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار و قطرات عبرات از سحاب اعین ارواح چندان متقاطر گردد
که اراضی مزرعهٔ من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه از نباتات وعدکم
الله مغانم کثیرة حمل محصد گردد و حدایق آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه
بنفحات روایح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز مطر و مروح شادمان
شود و اغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمال
رسد و مرتاج عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی
و سلک الشفق ندا در دهد ان هذا لرزقنا ما له من نفاد والله اعلم
بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبههٔ اضطرار بر خاک نیاز ننهی
و از سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود
و نخلستان امید بعراجین مراد بارور نگردد و اغصان صبر با وراق رضا و ریاحین
انس و ثمرات قرب و ان له عندنا لزلفی و حسن مآب سرسبز نشود و ...

عراجین جمع عرجون بالضم خوشهٔ خرما ۱۲ منتخب

و عندلیب قلب بنغمهٔ شوق در ترنم نیاید و همای فؤاد تا بخیمهٔ انی ذاهب الی ربی
سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی
ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز
بده مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن
عند ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن المآب بوی بمشام جان
نرسد و از گلزار نعیم و لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا
یعملون هیچ برخورداری نیابد والسلام

مکتوب هشتم

ای عزیز چون
فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس
و شموس عین الیقین بر افلاک سرایر بر برج استوار شود که والشمس تجری لمستقر لها
ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری
شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقهٔ عنایت الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان
لکم عدو مبین فیروزی داده و در معرکه فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین
للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالکل قلب معارض شود و ایشان از صدق
حال بلسان اضطرار بخوانند که یضیق صدری و لا ینطلق لسانی و با هزاران
عجز درخواست کنند که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم
الکافرین و اتقه عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کنند که ولا تهنوا
ولا تحزنوا وانتم الاعلون اندا و عساکر وان جندنا لهم الغالبون را تا اعلام
اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا فتح انا لننصر رسلنا والذین آمنوا

طلیعه گروه پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و از [illegible]

امنوا از بام نرفع درجات من نشاء درکشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر
من الله وفتح قریب متواتر شود و منادی حال ندا دهد که قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء
بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نهم** ای عزیز از کارخانه المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا بیرون آی و دست از شغلتنا اموالنا واهلونا
بردار و از حضیض صحبت فرو ماندگان تیه غفلت که نسوا الله فانسٰهم انفسهم
پای همت را سخت بیرون بر دیم و از رخش طلب در میدان عشق در تاز و
گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت
واستعینوا بالله بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون
در رسان شاید که پیک دولت وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
در رسد و بشارت چنین وا رساند که ان الله بالناس لرؤف رحیم و اسرار انا
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهد چون رموز و اشارات آن اطلاع
یابی در حال از سر شوق سر را قدم سازی و سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما
پیش گیری و قصد نزهتگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات
نعیم خلد لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم خرامان تر جیبی و بشر عبادی
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم ورضوا عنه خبرها یک بار گوید و بر تخت گاه ومن اوفی بما عاهد علیه الله
فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود و باز گوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون +
مکتوب دهم ای عزیز چون لوامع انوار الله نور السموات والارض

نیز مشکاة ضمائر لامع شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد که المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
از سرادقات غمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید و قنادیل ذکرت یکاد زیتها
یضئ ولو لم تمسسه نار فروزان گردد و آسمان سرائر نجوم حکمت و بالنجم
هم یهتدون سر بسر جلوه‌گرین گردد که انا زینا السماء الدنیا بزینة ن الکواکب
و اقمار حضور از افق نور علی نور سر باوج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت
والنهار اذا تجلی بخشد و ریاحین گلزار نعیم که والمستغفرین بالاسحار تازه گردد
و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون نغمات احزان آهنگ عشق گردد
صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء در دمد شموس معارف از مطالع من یهدی الله
فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار
و کل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال
للناس والله بکل شیء علیم از خفا باشکال کشوف شود والله اعلم بالصواب

مکتوب یازدهم

ای عزیز چون مهر سپهر معرفت براوج کمال الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار در صفحه‌ایکم
الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود
و بروقائق نفائس اسرار و لله خزائن السموات والارض خبر و منه و بر دقائق
حقائق فی الارض ایات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز

اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرمت کنند ریاح فیض وارسلنا الریاح
لواقح باروایح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف
بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا وروزیدن آید واشجار ریاض
ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون باوراق شهود وثمار تجلی سرسبز
وباردر گردد وینابیع وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال
جمع شامخ یعنی بلندیہا
والله ذو الفضل العظیم در منهل اودیه قلوب جاری شود ومخبر احوال زبان
چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
ومبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون رضوان دیار بلدة طیبة ورب غفور باحسن تحیات سلام قولا
من رب رحیم در رسد وابواب جنت جهت وصول باز کند ومائده نعیم رضی الله
عنهم ورضوا عنه پیش کشد وگوید ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا
من غفور رحیم **مکتوب دوازدهم** ای عزیز چون بروق شهود
از عروق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن گیرد ورواح
وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء وروزیدن آید وریاحین
انس در ریاض قلوب بشگفد وبلابل شوق در بساتین ارواح نغمات یا اسفی
علی یوسف چون هزار داستان در ترنم آید وشیران اشتیاق در کوانین سرائر
بر زند واطیار افکار در فضای عظمت از غایت طیران بی پر شوند وفحول عقول در وادی
معرفت پی گم کنند وقواعد ارکان افهام از صدمت هیبت در تزلزل آید وسفن
عزایم در بحار ما قدروا الله حق قدره بریاح وهی تجری بهم فی موج کالجبال

در لجهٔ حیرت فرو ماند امواج دریای عشق یحبهم و یحبونه در تلاطم آید هر یکی
بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین سابقهٔ عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد
صدق فرود آرد و در مجلس مستان بادهٔ الست رسانند تا نعیم للذین
احسنوا الحسنی و زیادة را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی
سفرة و سقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده کرده

مکتوب سیزدهم

ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقلی
کامل باید تا دقائق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم را ادراک کند
و یقینی صادق تا شواهد معرفت و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم
را بعین قلب مشاهده بیند و بدواعی وصول و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار
گردد و بعروة الوثقی و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر چنگ در زند
و بر سفینه ففروا الی الله سوار گردد و در دریای معرفت و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد
فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب رود فقد وقع اجره علی الله ۔

مکتوب چهاردهم

ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجتبی الیه من یشاء
بر ولایت قلوب در تازد و طوالع نفوس اماره را بلجام ریاضت و مجاهده

طوالع جمع طالع بمعنی بلند ۱۲ م و هو من قبیل اضافة الصفة الی الموصوف ۱۲

فی الله حق جهاده مرتاض و مذلل گرداند و جبابره فراعنه را در مجلس تقوی سلاسل
مجاهده در کشد انفس را باغلال [مطیع ۱۲] واطیعوا الله واطیعوا الرسول بیرون گرداند
و اعمال ارادات و اختیارات را تادیب و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره سزا دهد
و انشیه رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان بردارد
و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای قلوب از لوث
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسایم
الطاف من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق
سرایر از نفایس رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و
ظهور یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد و رواسی اشواق چون هباء
منثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة وهی
تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور ورود و نفخ فی الصور و تاثیر صاعقه فصعق
من فی السموات و من فی الارض بظهور انجامد و مبشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر
در رسد و ایشان را تمکین و بهر و تعلیین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
داعی شود و رضوان به بشارت بشریکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم
بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایشان بگویند
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین

مکتوب پانزدهم

اے عزیز یکے از داعیه
شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آی و از صحبت اہل فسوق کہ فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله بپرہیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یوم لا
مرد له من الله ندای الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش
ہوش استماع کن و بتنبیہ ایحسب الانسان ان یترک سدی ششی از خواب غرور
ولا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اہل حضور کہ رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله خبر پرس و از برای کعبہ مقصود پای از سر سازد و بادیہ انقطاع
کن و تبتل الیه تبتیلا بازاد تجرید قل الله ثم ذرهم و راحلہ تفویض وافوض
امری الی الله با قافلہ اہل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو و از مساکن خارب
دنیا کہ انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبیل مہالک فتنہ کہ انما اموالکم
واولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناہج مسالک ہدی ان هذه تذکرة فمن
شاء اتخذ الی ربه سبیلا رہ پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا
دعاه بتضرع وزاری بر خوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بشارت تحیت سلام قولا
من رب رحیم پیش آید و بر شنید نصر من الله وفتح قریب وبشر المؤمنین سوار شود
جنات خلد فانقلبوا بنعمة من الله وفضل داعی شود نسیم عز وصال از ہر طرف
در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاہدہ شود
و آہنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برکشد و بمقام انس
شانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچہ فلما تجلی ربه للجبل اطناب دہد
و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دہد و وجوہ

یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بعجب معترف آید و بزبان حال
بازگوید که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار

فصل دویم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب
مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار آنکه را التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند
چون فائده معتدبها بر آن مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت
مجملی محرر میگردد دریابند که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام
مشت خاکیست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بیست و هشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشهٔ کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین
نام یکی از اجداد فقیر در هشتصد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان
افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آن حدود و شش که سردار اویس قاقشالان بود وصلت
دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت
وقتی که همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه شور مستخلص گردانید
از آن خاندان عم و پدر محبوب خان و باباخان نام را که به سه واسطه با میر مذکور
میرسد همراه آورد احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادری
این بزرگان به خانزاده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به باباخان
منتهی میگردد پدرم بجرم خان مذکور که در عهد اکبری منصب لایقی شده بود و بعارضه منصبی و
گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگزیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا

معزز و مفتخر گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقهٔ قادریه استفاده نموده در سال
هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت
فقیر اتفاق افتاده و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت
بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف
در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمید
شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول
دهلوی تلمید شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی شد کرده و ذکر طریقهٔ نقشبندیه با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه
که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفته
و عمرے در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ معتقد و این
طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ
محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقهٔ قادریه
و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنجم هجری ست بحکم
این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند بحرمت
حبیبه صلی الله علیه وسلم **مکتوب دوم** مخدوما این بار دو شبه نوشته اند
یکی آنکه خلفای حضرت سهرند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
مثل اولیاء متقدمین ازینها بظهور نمیرسد دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای
عالی میدهند و حالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکند و نیز مساوات آنها و ایشان

باکابر سابقین بلکه فضل بر انها لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید۔

جواب شبه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فساد عوام کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایة ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبداء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن را چه مانع ست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست که فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای این طریقه بثبوت ظاهر گردیده و ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند کمتر بصدور این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت ست اذواق مواجید اهل این طریقه نیز مشابه باذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین

جواب شبه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت و کیفیت این طریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و میمانند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیانا غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق این ست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آن ست که مرید از ان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات بانها لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد و بفیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۔ بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقق نرسیده و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق باکار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذاة ظاهر شده بود رو باستتار آرد پس آثار آن اگر ظهور ننماید بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب ست و مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند والسلام ۔

مکتوب سیوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد ۔ بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت ست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع ست که متکلمین تعبیر میکنند از ان بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و انا ما بهر تقدیر همین معلوم مشهور صوفیه اگرچه و لیکن تعبیر از ان نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب

در صور موج و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست
و حاصل این تعبیر اثبات عینیت خلق ست با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات
مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضواء
منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شیء در مرتبه ثانیه
و ظاهر ست که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اما مقدار
فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هرچند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست
همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل وانموده است اما حمل مواطاة یکی
بر دیگری اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه
اثبات غیریت میکنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت
بآسانی میتوان استنباط کرد و مقصود یعنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه
باید دریافت و بطور شهودیه این ست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست
بجهل و عدم القدرة که معبر ست بعجز و غیرها که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه
علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده -
و انوار آن صفات در ان مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال
صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه
گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج
ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هرچه هست

از وجود و توابع آن ظلاً وانعکاساً مستفاد هست از حضرت وجود جل شانه فلا موجود
بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهٰهنا هو التوحید و چون عدم منشأ شر و نقص است
و وجود مبدأ خیر و کمال و عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نمیتواند شد ناچار
عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود و اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات
قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب مشایخ
که ظل جذبه الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت
از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث در میانه حق و خلق واقع ست فرماید
فیوض و برکات آن نسبت محاذات که در میانه ظاهر و مظهر متحقق بوده رفع این حجب
که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تماما ظهور میرسد و استیلای
آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و اینحالت را بنسبت فنا تعبیر میکنند و بعد فنا الاثر
که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقا تعبیر میگویند
پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات
گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده در زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجه عصمت
که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه بقدر طی مسافت از امکان
بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دورتر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر
میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر
می شود اما باحتمال وقوع شر احیانا ولی و نایب نبی میگردد و تربیت و اصلاح نوع

این ست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ظهور نسبت
که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله
والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم
دوام حضوریست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست چه باشد
که منافی این شبهه بر اشتباهی ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و
حصولی حضوری لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بوجود و عوارض
خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس سالک
که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری ست
نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود
اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند
و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شئونات
وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از ظلیت خود آگاه نیست وجود
مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و درین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی
وظلمانی بین الحق والخلق که از حدیث ثابت ست میسر میگردد و با اصل خود
واصل میشود و خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار
از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه
ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر
اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد

واشاره بلفظ ثانیا اولا راجع میشود بآنکه چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیا آن
انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد و انرا دوام حضور گویند و این حضور را باید
تحقق فنا و زوال نیست و اگر گاهی فتوری درینحالت روی دهد بقرینه در علم الحصول واقع میشود
تو در همین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس با قیست
که مشیت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باریست که هوا
را در آن بارگاه دخلی نه و منشاء این اشتباهات اینست که دخول علم العلم را فتور علم
حضوری دانسته منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده اند
اُصلّی و اُجهّز الجیش اشاره باین هردو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد
و حضور و صلوة از قبیل علم حضوری ست و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود
و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند باین هر دو کار
که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه
ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام مکتوب پنجم در جواب اجوبه شبهاتیکه بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
عنه بعضی منکران وارد می‌شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد در باب مسئله
که بنای این اعتراضات بر جهل است یا بر حسد و این رسم انکار معمول قدیم است اهل تعصب
در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب
خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع و حل تحریر فرموده و از اولاد و امجاد ایشان حضرت
شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه
رساله مسمی بکشف الغطاء عن وجه الخطاء بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

یعنی در علم حضوری

مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل
بر اسوله واجوبه در رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و مهرهای
علمای مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده و بالجمله ظهور معارف غیر متعارف
است از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر
دیده و گمان رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بهره ور شده بود انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات
کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر والعلانیه واگذارند و او را معذور
دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان
بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنا بر غلط وهم و خیال خطا واقع
میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذور دارند و گاه اطلاع به اصطلاح ایشان
میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم است خصوصا اعتراض بر کلام
کرامت انتظام حضرت مجدد محض فضولی است که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات
ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی
و اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوعیه اسماع و افواه مردم از مسئله وحدت وجود
مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از
مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند انتهی همت که مقصود اصلی فوق
آن مقام سیر یابند و غیر تحیر فی الجمع بین الحق والخلق بهیچ که مخل وحدت وجود حقیقی که مشهود

در خارج حقیقی ست نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که درمیان حق و خلق عینیت
اثبات میکنند و تقریر مسئله وحدت وجود و شهود در دو مکتوب دیگر نوشته شد والسلام

مکتوب ششم بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان
سلمه الرحمٰن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی مشتمل بر شبهاتے چند که همه متوجه بمقالات
کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرمود مخدوما
این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب
حضرت ایشان مطالعه نمایند خاطر جمع خواهد شد و فقیر ان شاء الله در حرفی چند می نگارد
باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند. یکی وجود بمعنی کون و
حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی ست. دوم وجود منبسط که منشأ انتزاع معنی
اول و مصدر ظهور وجود و مبدأ اول ست و بدیهی ست که این هر دو وجود از حضرت ذات
تعالت و تقدست متأخرند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد. سیوم
وجودیکه اول الاوائل و مبدأ المبادی ست و بحکم قوم عین ذات ست و ذات با آن وجود
مصدر آثار ست و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست و هرگاه
وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات
مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع لفظی ست تسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل
آنگاه لازم آید که وجود حق تعالیٰ مستفاد از موجود دیگر باشد و آن وجود مصدر
آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
وجود بر ذات او تعالیٰ بتقریب از حمل بالمواطاة یکی بجهت دیگر از راه احتیاط ست که در لسان
شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الهی توقیفی اند و وجه دیگر که در مکتوبات

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبہ بر حقیقت محمدی ست صلی اللہ علیہ وسلم از مکتوبات جلد
ثالث مرفع میشود و تحریر جواب آنہا طولی دارد و آنچہ در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رضی اللہ تعالے عنہ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ نوشتہ اند اگر مخصوص
بمعاصرین دارند چہ نقصان عاید بجناب آنحضرت می شود و استثناء متقدمین خود ازین
حکم بحکم ادب لازم ست کہ بعضے از انہا اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لایدری
اوله خیر ام آخره استثناء متاخرین نیز مجوز ست چرا کہ تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و
ہر متاخر ہم متاخری ست پس ممکن ست کہ متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالے
غیر از کمالات نبوت بالاصالۃ ختم نشدہ است فقیر در تفرقہ حق و باطل در التفات نامہ
لوم هم والمامور معذور اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا - والسلام

مکتوب ہشتم بعد حمد و صلوٰۃ از فقیر یا سجاناں مطالعہ نمایند کہ التفات نامہ
مشتمل بر فضل یکے بر دیگرے ازین ہر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی
و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالے عنہما رسید **محمد و عا** فضل بر دو
قسم ست جزئی و کلی ظاہر است کہ سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت
قرب الہیست و این معنی امر باطنی است و عقل را باین مقولہ کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب سراغی بمطلب می توان برد اما افادہ قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
و سنت و اجماع قرن اول است و بدیہی است کہ وجود مبارک این ہر دو از زمان ورود
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثہ شرع ازین امر ساکت و کشف
محتمل خطا است و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان کہ خالی از غلو محبت پیران نیستند
از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی کہ احاطہ کمالات این حضرات بکند و حکم بجزم بر فضل یکے

طرفی از طرفین نماید نظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت از خوض و بحث است
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشود که این مسئله
از ضروریات دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت
مجدد است و دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل بیرون رود ٭ هرگز در بیش و کم
نمی باید زد ٭ از حد بیرون قدم نمی باید زد ٭ عالم همه مرآت جمال ازلی است + می باید دید
و دم نمی باید زد والسلام **مکتوب هشتم** مخدوما نوشته اند که کشف حضرت مجدد
در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در حضرت
علم الهی است در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا
کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم
القدرت که معبر بعجز است و قس علی هذا و آن اعدام متمائزه بنابر مقابله ذات مرایا و
مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند
آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حالّه اند در آن و بنابر
همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم
هر دو قبول میکنند بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی
دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز
از ممکنات اند و حقیقت ممکن بموافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمی باشد وجه تطبیق چیست
مخدوما چون مقابله و محاذات درمیان اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدس
در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور عالم اند جهت عدم در شیئیت صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکند و انقیاد ر دخل عدم در حقایق این حضرات بمرتبهٔ ثبوت امکان کافی است والسلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و کافر عالم و متقی میباشد و در حالت حصول و اقامت علم با وصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات حقیقت انسانی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از وی تواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از آن رذائل بدتر دانسته باشد و فساد این شرعاً و عقلاً بدیهی است **مخدوما** مذهب حضرات صوفیه در حقائق ممکنات آنست که از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخص به مرآت متجلی از انوار شمس نظر میکند بملاحظهٔ اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان انوار مختفی و مستور گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بملاحظهٔ اول همان عین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که در آن
مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت
عدم که ذاتی اوست و منشا شر است خواه افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید
و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید از ینجا معلوم شد که مقصود قائل
این مقال آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمینماید و مستعار میداند
و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود وانکه
مستعار خود می افتد بجهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود و از دعوی انا الشمس
سر بر میزند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید
خود معذور بوده اما در دید خطا کرده از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست
و بسیاری از سالکان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی
ببرکة حبیبه صلی الله علیه و آله وسلم **مکتوب دهم** نوشته بودند
که بزرگی به بلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت
او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی
مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بستوه نیامده ام و امان و زنهار نخواسته ام
در ینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
[illegible] است تفضیل ولی بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است —
[illegible] در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست
[illegible] آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین [illegible]

رب انی مسنی الشیطان بنصب وعذاب گفته واین آیات بظاهر دلالت بر
بے تابی و بے صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر والضمائر ست پیغمبر را بلند
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این بے صبری آنجناب نیز
متضمن لطیفه دیگر از صبر بود وگرنه حقتعالے با وجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود
سرش این است که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بانواع بلاها از هلاک اموال و اولاد
و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم مبتلا بود و اہل وے صبر نمود چون وقت
نزول رحمت رسید دانست که کشف این کرب وابسته بتضرع و زاری است و او نیز
بیصبری ست ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید
و بر عار بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد
گردید و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی
رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالے
که اظهار بیصبری بود آن وقت مرضی بود رجوع نمود الحمدلله که حقتعالے بلاد آنجناب
رسیده با وجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص
ایوبی میفرمایند الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب
علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر
ننموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی نیز در جناب زاری
نکرده و دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
رفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت آگه بود

وکمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر و لایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفته اند و از انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه مطلبه باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دویم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم برانست و معمول آن در جمیع طرق و آن بر دو وجه است یکی حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقتی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو والآصال دوم استحضار مذکور است بملاحظه منسوبات او از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر بموثر و این معنی در لسان شرع معبر بتفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملو است و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بذکر است در ذکر کردن باسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیه کریمه ادعوا ربکم تضرعا و خیفة انه لا یحب المعتدین دوم باسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامة و قراءة بجهر در صلوة جهریه که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از آن مقصود است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت نفس عمل است

از فساد سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم
میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله که در قرون متاخره
رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام
از مبدا فیاض اخذ نموده اند و شرع از ان ساکت است و داخل دائره اباحت فا[یدها]
در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر ست که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است
از غیر آن اگرچه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت
شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث است که آنحضرت
به بستن در امر فرمود و آن معنی نیز مشعر ست باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست
بلکه در فضل یکی بر دیگری ست این دعوی فضل ذکر جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست
و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز نا بینی چرا که جهر در بعض مواقع مشروع ست و اثبات
مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر جهری که در متاخرین
مروج ست ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند
از طرفین مقبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال
مستحسن خیر الکلام ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه التحیة والثنا — **مکتوب دوازدهم** مخدوما در مسئله سماع در میان ائمه
فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی ست فرقه اولی میگویند
که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه مصفر باشند که بالاطلاق حلال است

باقتضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
که محل فتنه نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید
و فسادی ازان در باطن مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید این قسم
سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول
بوده و اتقیای علمای امت احیاناً ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
اما این عمل ازان بزرگان بسبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم آنست
که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا ابجد گرفته و امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت
محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
میکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل نمکین می نماید با آنکه یکی نقل دیگری را
حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت ایشان به نشه خمر مشابه است از
شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان
بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس همه اینها
خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت
اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف
از اعتبار ساقط اند در افراط و تفریط ممنوع ست و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین
مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید والحمد لله که

فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیده اباحت غیر اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم ظاهر ست که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تقریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم

مجذوبا در مسئله جبر و اختیار علماء سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است زیرا که اعمال عباد مثل اعیان ایشان بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب ست از جناب او تعالی شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت ست و همین ست حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه میخواهند از مبدء فیاض میکنند و همین ست حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد "لا جبر و لا تفویض ولکن امر بین امرین" و همین امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار ست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست و بس و ظاهرا برعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده اند که رحمت را

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقه مسبوقیت این
هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه بافعال او تعالی دارند و بحرکات مرتعش
که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان
ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات تمام است با کمالات مندرجه او نه ظهور
جزوی است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه
میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات و شیونات
حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف است بمنصب
خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری

مکتوب چهاردهم

پرسیده بودند که کفار هند مثل مشرکان عرب دین بی اصل دارند یا اصلا اصلی
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد باید کرد مختصری از روی
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد باید دانست آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود این است
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد ایشان
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط
ملکی برهما نام که آله و جارحه ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذهب
استخراج نموده بنای اصول عقاید را بر آن گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار

مسلک از آن کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال بر آن
نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ
احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر وقت و زمان تجویز تغییر اعمال
ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ
طور عملی از آن هر چهار وید اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از
اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باریتعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال نیک و بد مینمایند
و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید طولی
است و کتاب خانه ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک و الوهیت است
بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلاء اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
در تحصیل علوم و آداب و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح
نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و سنجاب کبری
که اینها مکت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین
اینها نظم و نسق تمام دارد چنانچه معلوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده
و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین های بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست
که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات
دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها و کتب اینها
مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند

ورحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین ممالک وسیع فرو نگذاشته و مشهور است
که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و
اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث است بکافه انام
و دین او ناسخ ادیان است شرقاً و غرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد
وے نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد سال است
هر که باو نگرویده کافر است نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه منهم من قصصنا
علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین
بنجات آنها بر ما واجب و ماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد
و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و
شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی را بی دلیل
قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الهی
در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد
آنها را درین نشاء تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت
خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج
معاشی و معادی خود را روا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول
صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها

پرستیدند اینقدر فرق است که بظاهر صورت شیخ نمے تراشند
و اینهم مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که اینها بتان را متصرف و مؤثر بالذات میگفتند
نه آلۂ تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدانند و خدای تعالی را خدای آسمان این شرک
است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین اینها بجا آور
دیدن پدر و پیر و استاد بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند
و اعتقاد تناسخ مستلزم کفریت والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند
که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه
کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است
مخدوما او سبحانه جل شانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید
وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة
من امرهم و رسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه
تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت
اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علما در اثبات رفع سبابه رسائل
مشتمل بر احادیث صحیح و روایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی
رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع
که حدیث بثبوت نرسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شد
و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنیت رفع ترک آن باین
حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر
کثیر فرموده اند و حضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند

اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی ماخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند
واگر گویند که حضرت مجدد با آن علم وسیع از احادیث ثبوت رفع سبابه نگر آگاه نبود ما گویم
تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و
از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که
ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند واگر گویند عدم خفا
حضرت رسالت علیه التحیه را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوییم که
در امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست لهذا دران مکتوب احتجاج
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان
که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند ثمر نتایج گردد والسلام

مکتوب شانزدهم پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث وانتقال
از مذهبی بمذهبی چه میفرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث
مدنی رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة وذکر کرده در روضة العلما
که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم
وقول الصحابه رضی الله عنهم وقول مشهورست از امام که فرموده اذا صح الحدیث
فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف

سیشناسند اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذہب امام بر نمی آید چراکه قول امام اذا قلت
الحدیث فهو مذهبی نص ست درین باب و اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل بکنند
این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از
علما امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول
نص ست بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعض از آنها فوت شده چرا فوت
نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اہل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده و سیدانند آنچنی را ہر که معرفتی بفن حدیث
دارد و ظاہر ست که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب ست و اتباع ہیچ یکی ازین ائمه
واجب نیست و اہل امت مختار اند مذہب ہر که از مجتہدین خواہند اختیار نمایند و ہر که
میگوید عمل بحدیث از مذہب امام بر می آرد و اگر بر ہانے برین دعوے دارد بیارد و اما انتقال
از مذہبی بمذہبے ازین مذاہب مشہوره تفصیل میخواہد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواہب
فی انتقال المذاہب تالیف کرده خلاصهٔ آن اینست که انتقال از مذہبی بمذہبی جائز ست
و جزم کرده بر آن امام رافعی و در پیروی رفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد
تدوین مذاہب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذہبی بمذہبے دیگر بکند ـ گوییم که
لازم ست ہر مقلد را که طلب علم باحوال ہر دو مجتہد نماید چون غالب شد ظن او که طرف
ثانی اعلم ست جائز ست او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتہی و مر مقلد را حالات
اند و بحصر عقل از چہار حال خالی نے چراکه مقلد یا عامی ست یا عالم و این ہر دو را
باعث بر انتقال یا غرض دینی ست یا دنیوی پس اگر عامی و عاری ست از معرفت
فقه و از مذہب خود و جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول مال و جاه کرده پس امر او

که بحقیقت انتقال او استیناف ست و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا انتقال میکند
پس مراد او شده ست زیرا که تلاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و اینمعنی غیر جائز
و اگر در مذهب خود فقیه ست و باعث انتقال وی سبب دینی ست و مذهب دیگر نزد
او ترجیح یافته است بقوت ادله پس برچنین کس انتقال واجب ست و بروایتی جائز و اگر
عاری از فقه ست و در مذهب خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و مذهب غیر با وجود
اسهل و سریع الادراک دانسته و او را التفقه درین مذهب مرجوست برچنین کس نیز
انتقال واجب ست زیرا که تفقه در مذهبی بهتر ست از جهل در جمیع مذاهب که غالباً عبادت
جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد
مجرد عمل بود پس جائز ست عامی را و ممنوع ست فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب
حاصل کرده چون بمذهب دیگر انتقال کند عمر دیگر باید برای تفقه در آن مذهب و از
عمل که مقصود ست باز ماند پس اولی ترک انتقال او ست و آنکه گویند که اگر غیر حنفی
بمذهب حنفی انتقال کند جائز ست و عکس آن جائز نه محض تحکم و تعصب ست دلیلی ندارد
زیرا که ائمه کلهم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر بر مذهبی نصی
از آیه و حدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگر
جائز نبودی و اینمعنی خلاف اجماع ست و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذهب ست
گفته که جائز ست هر دیانت را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی و عکس آن اما باید که
بکلیت مذهب اختیار کند نه در بعض مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نموده اند
اگر جائز نبودی نکردندی و هر که برخلاف آن گوید قول بی دلیل ست و غیر معقول والسلام
علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتم** نوشته بودند که در حق معاویه بن

ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او رضی الله عنهم چه اعتقاد باید کرد —

بدانند که علماء مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم ست تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الهی مینمایند و جماعت بدفهم و طعن مسموع نمیدانند زیرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال ایشان و باوجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگرچند در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر همدیگر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور ست و مبدا این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان ست رضی الله عنه و طریقه اسلم همین ست زیرا که در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی ابن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بر آن نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت و دین اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورتر ست قبول ست لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا صدور اینچنین خطا از اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و مستکره ست اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد که مودت ذوی القربای
آنحضرت واجب ست بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیست در میان نباشد رضا
باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله
مناسب نیست سکوت با افسوس تام درین مقام اولی ست و فرقه شیعه چون از
مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار بی اصل کرده و آن نفوس
زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بتکفیر اصحاب که مبداء تواتر خبر
نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت
بر و ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض
زمان ست و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد
نبوت او صحبت با و داشته باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او
تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه
کفر هم نرستند و بساحل نجات نپیوستند طرفه حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواسته
اگر حقیقت کار اینچنین باشد کمانه موافق شان السابقین پس لاحقین را از چنین
خدا چه امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز پنهان نه هرگز نه دیده
و نه شنیده که بعد از ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و
با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند و درین صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان صلاح
امت ست کدام فائده مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد
و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هیژدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه وسنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چراکه بناء اعتقاد اهل ملت بر اخبار است وخبر محتمل صدق و کذب است مگر متواترات که افاده یقین نمایند واین قسم خبرها درین باب کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست

مخدوما این مسئله از ضروریات دین وارکان ایمان نیست توحید الهی وتصدیق نبوت برای نجات کافیست وایمان مجمل مبنی بر مضمون کلمه طیبه که متضمن تصدیق واقرار آن آدمی مسلمان میشود همین است و در شان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم حسن ظن مجمل ومحبت برعایت شرف صحبت وحسن خدمت آنها وقرب قرابت اینها باجناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس است ومطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه است چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص ومسلم بجناب حضرت انبیاست علیهم التحیة والثنا وممنوع است از غیر اینها اگرچه صدیقین واولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد وآنهم فیما بین زود مقرون بعفو میگردد واز غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد واینکه ارباب نفوس خبیثه قیاس برخود کرده اثبات کینه وعداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند وبر آن تفریعات کرده نقطه را دایره مینمایند از اعتبار ساقط است وبداند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است ومستوجب نفی فائده بعثت معهذا فقیر روزی درین مسئله متامل بودم واز مبداء فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل آمنت بالله کما هو عنده نفسه وبرسول الله کما هو عند ربه وباله وصحابه

کما هو عند نبیهم و بدیهیست که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب اهلبیت علیشانه که مرتبهٔ نفس الامر است و هیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلای کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین مسئله کدام جانب است **جواب** حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بدانند که لفظ خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را منتشی سازد و تمشیت خلافت ظاهری موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچکس در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة و السلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برهمین است دگرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است ازانها وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس قدسیهٔ حضرات ائمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت

دوازده امام صلوات الله علیهم متفق اند و در روایت بایشان خلفای اربعه رضوان الله علیهم حضرت امام حسن سلام الله
علیه برو ختم بوده و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی
متحقق خواهد بود خلافت ظاهری بخلفای دیگر اماثنین عدد اثنا عشر بخصوصیت تکلفی میخواهد
والسلام **مکتوب بستم** نوشته بودند که باحادیث صحیحه دلالت حضرت صدیقه
رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم
و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است
و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که انحراف
از حضرت مرتضی علی فرمایند با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی
و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مخدوما**
نگاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد
چنانچه درینمقام است **مخفی نماند** که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب
جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای
محبت و بمقتضای مصلحت وقت بنابر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض
داشت و استماع این چنین حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد که تکلم بعنوان
بارگاه باینچنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر است
که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله
عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که ازان چاره نیست نه از راه دیگر

و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات نیز از جهت عداوت حضرت
صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم که از ان
نیز گزیر و بدون منقصت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند بلکه ماجور که بنا بر محبت پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله
عنه از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبهست یکی آنکه حضرت بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا
بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال را کار فرموده‌اند دوم آنکه حضرت
صدیق در مقام ارضای فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا مسامحت نموده‌اند جواب اول آنکه طلب مال
میراث که حلال تر از ان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را
بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است
نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را
شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی است و مخالفت در چنین امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت
خیر النساء باین جواب یا باینجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث واقع شده و این حدیث
تا آنوقت ظاهرا بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه نازک مزاجی خواهد بود
که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کس را خصوصیات مزاجی را تغییر نیست
شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه زدن آنحضرت
بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درین صورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف حق ثابت میشود
و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجبست - والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بست و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامات اینها از درویشان و عدم مبالاة بنسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که

سفها از مثل مشایخ دیگر میر بگذشت چه ضرور داند عقلا مخلصان هرگاه التماس امور مذکوره نماید تسلی
در باین مطالب باید کرد که او سبحانه جل شانه حکیم حقیقی ست منطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیا جمیع طرق ست باتباع
پیغمبر علیه السلام و الصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با اموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و
پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست
صحت و شفا برروی خود کشید آنکه ابا کرد خود را ضایع و تلف نمود این نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش
نصیب عوام مسلمین ست و آن عبارت از تصحیح اعتقادات بحسب کتاب و سنت استعمال خارج ست در امتثال
امر و نهی و جزا این عقبا بود اعمال تنها جسمی ست و لیکن صورت نجات ست و حقیقت این نسخه حصه خواص ست
و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات بابتناء صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات
و مکاشفات ست صورت معبر بایمان و اسلام ست و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان
تعبد الله کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه و اما امراض ظاهر عقبه از قبیل اوهام
و جروح که ابطال رضا و از آن کرده شود و سیما بیده مثل ظهور حقیقت بی صورت که غیر مفید ست بلکه حقیقت نیست
استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها حقیقت بجای تنقیه ست که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف
ست تا استعمال نسخه مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نشود و ازین
بیان باید دریافت که از صحابه آنجناب علیه الصلوة و السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت
و شفا بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول او
علیه التحیة و الثناء لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
باوجود ظهور این آثار دوام حضور قلب به نهوض سیاسی نفس نبوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه
شریعت او حاصل شده بود و ازین اذواق و مواجید و فنون متاخرین که کلام ندوده اند و باوجه حصول کمال

صورت و حقیقت که زیاده بر آن متصور نیست بشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست
و فائده آن شامل خواص و عوام ست کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند
و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس بر هر شیئی که طالب صحبت کامل یعنی نسبت محمدیه شده
باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات شناسد و انوار و برکاتی که بران
مترتب گردد افضل از همه فتوحات داند و همه اذواق و مواجید و معارف را در جنب جمعیت باطن
و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را نائب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و تجویز نموده این راه فریفته نشود اگرچه لذیذ
باشد والسلام **مکتوب بست و دویم** التفات نامه سامی از خدمت مخدوم
در جواب شاه ابو الفتح ۱۲
زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص
گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که بظهور رسید
امید هاست علی الخصوص این امور حاصله را که باده غرور را کمتر مردم هضم می شود و قدر قیمت بنهادن و در طلب
خدا جل و علا با فقراء نامراد مراد آوردن و دست ید و دیده کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود
بر کنار بودن و نسبت حضرات ما که رابطه ذات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار
حقایق شریعت علیه ست آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی سعیکم
و اعلی درجاتکم **تحده و ما** آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت
خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیب و ظهور وحدت تحریر آمده
همه آثار تلوینات لطیفه قلب ست و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان بر آمده
بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن ست و در دائره ظلال اسما و صفات که مبادی تعینات عالم ست
سیر کردن و در ظل خاص که مبدا التعیین آمر فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن ست

و این معنی معبر ست در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا ست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر ست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب
نفس را هم رنگ از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور باحق جل شانه بمرتبه که غفلت
عارض نشود و تعلق ما سوا نماند مطلقا و بالا ازین مقام سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسما
صفات اند واقع میشود و معامله بالطیفه نفس هم درین است که از عالم خلق ست چنانچه در مقام سابق با قلب
و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال اسما را افتاده بود و درینجا نفس را حقیقت
فنا حاصل میشود و اماره مطمئنه میگردد و عدو لعین محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند
و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق
میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم رضا جوئی محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مبغوضات
او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر ست بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست
علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات
اسماء صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع ست و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است
که معبر بولایت علیا ست و درینجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا
باوجود عدم جواز انفکاک اسماء و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات
مشهود عارف میگردد و درینجا سر و کار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس اند هم افتد یعنی در ولایت
علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات
و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت اند و در محل خود ذکر کرده مبهم ترین مقاصد

ودرین راه تحصیل فنای قلب وفنای نفس ست ومراتب دیگر مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی
ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی وفنا و بقا انچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله
علیهم اجمعین مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما مشایخ دیگر اصطلاحها درینباب دارند که با شوق سالکان
واین طور تقدیم جذبه بر سلوک ست و حسن توجه و تاثیر نفس مفیده شیخ را در باطن مرید دخلی تمام ست و استعداد مستفید
نیز شرط است و آن نزدی سخنهای بسیار است خدا ما و شما برساند والسلام —

مکتوب ۵۱ بیست و سیوم

بر حذر وارالقصور مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد
بدانند که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه
را شیئیت داده علم شیء مستلزم وجود آن شیء ست در علم پس باید که اشیا تمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند
وازین راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی است
بباطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر در ان بدیهی است باید که وجود علمی غیر
وجود خارجی باشد و باید که مقدم بران بوده باشد تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود
خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت
از وجود منبسط که مسمی نزد قوم بظاهر وجود است موجود گرداند و آثار مطلوبه از ان صورت را بظهور آرد در میانه آن صورت و نور وجود
منبسط معلوم الانیه مجهول الکیفیه پیدا میکند و مرآت وجود منبسط بتخلل عکس آن صورت منصبغ مینماید
بطوریکه آن انصباغ بر مرتبه اطلاق وجود نگردد و لله المثل الاعلی چنانکه عکس رائی در وقت مقابله بمرآت
در مرآت پیدا میشود و نور مرآت بدان مصبوغ میگردد و عقل سلیم ببداهت حکم میکند که مرتبه ذات آئینه بر آئینه
نمیشود انگاشت که آنجا دخول سته ارتسام اگرچه بظاهر فهم عوام ان صورت مرتبه دو صفت مرتبه دیگر ست
طرفست که مرآت باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صور و مرآت آئینه همدیگر اند یعنی شکل و لون صورت
از مرآت پیدا و نور مرآت از صورت پیدا مولانا جامی در مراتب سته مینویسد اگر وجود را

مرآت اعتبار کنند ظاهر نگردد آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان الثابتة فی العلم ما شمت
رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر گردد تجلیات اسماء و صفات و
شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت است گوئی خزانه علم بشابه صندوق است شی
و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صندوق بر آمده و نه صورتی در مرآت وجود در آمده
که خروج صورة علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادث با قدیم
و این هر دو محال است پس در میان باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین برزخ است مسمی
بعالم کثرت که در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائرهٔ امکان که مشتمل بر تنزلات ثلثه امکانیه است از تنزلات
خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم الهی مشتمل بر دو تنزل وجوبی است
یعنی وحدت و واحدیت که عبارت از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوت نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه وهم
کائن است و حکمت بالغه این وهم را اتفاقی داده است و بنا و آثار ابدی بر آن نهاده شده و هی است
که برفع واهم مرتفع گردد و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را تحقق و ثبوت نیست
همان وجود واحد درین مرآت وجود منبسط تجلیات شده است و منشاء تعدد تجلیات تکثر شیونات
است که در حضرت وجود مندرج بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات
گردیده و انعکاس آن حقائق در مرآت وجود منبسط افتاده مسمی بعالم شده و چون وجود خارجی اشیا
حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در نفس الامر همان وجود علمی موجود اند از مرتبه علم بنیاده اند
چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیست و صفات عین ذات اند پس علم صفت عین وجود شد پس باین
تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه بیشتر بیان اشیاء نموده ان شئت قلت
حق و ان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و اثبات

معنی وحدت وجود و آنچنین مکشوف و مشهود این حضرات آمده است علیهم

مکتوب بست و چهارم

قاصد مستعجل ست استخاره میسر نشود و استخاره مسنونه باید بعمل آورد ان شاء الله تعالی خیریت می آید الحمد لله که با همه توکل و تامل مرض امی مستلقان و ویرانی شهر و فساد زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود و تحفه و نسخه اقدس تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد و بذکر خود مشغول داراد شیخ احمد مقیم کارست لطیفه قلب او از قید قالب بر آمده است اما استعداد او این هر ضعیف ست معهذا افتان و خیزان براه مقصود میرود خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب و قالب معمول حضرات تابعین الله تعالی عنهم حق تعالی آن جناب را قوت و قدرت آن عطا فرموده آنچه از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خانصاحب را هر روز در پیش روفشانیده بقدر پاک نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید ست و قصه شریف به حجاز برفاقت شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بنظر رضا مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکارست و در غیبت آن مشغول خاطر می شود بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بدون از علائق مقصود ست اما انکه بتامل این تحفه نیت بعمل باید آورد و مباد اکه سعیه در زیر پرده داشته باشد از اعزه و احباب و اخوان طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست و پنجم

التفات نامه مشتمل بر دو خاطر از همرهی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متردد گردانید و بعد رسیدن او هم بنابر حقوق اخوت و هم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر رفته است بنظر تا شهر توجه ان شاء الله تعالی زود بر گرد و در شغل و معمولات بمنزل مقصود بسیر خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران حاضر سلام برسانند و دعا کنند که آب و هوا فرح آباد و اطراف نالی بسازد از ایشان ان یکجا شدن طریقه طلب مجادیه دراینجا بسیار اند غیر از ایشان و محمد درینجا صحبت را آید نیا

با نفسیکه اندرون میرود و نظر در حیات فی شغل انقلاب او میباید کشیده می شود و با نفسیکه بیرون می آید تصور نمایند که ان عوارض منفیه جسمانی سیه و عزیمن سته قند و از اندرون سلب کننده بیرون مرو اینکه صاحب سلب معاذی و شاشرنگرده ۱۲

شیخ احمد که ثانی امسال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم میشود لقیه صحبت و فرصت تلمیذ
از طریقه می‌گیرد و فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان هم کن خود را معذور داشتم که بعد هزاران
سال خطوط بهار یکم میرسد توقع زندگی کجاست که شیخ تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان
باید داد خدا عزیزان یاد آورد و السلام دارا داگر آن مشفق جهید آباد تشریف خواهند برد اشتیاق
فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این است که دو نیم ماه گذشته که هر روز بکره هر تازه برو
کار می‌آید و حق تعالی رفع سیفر باید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت
الهی باشند والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر روز شنبه ۲۳ جمادی الاخری
روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می‌برد خدا اقاده است که با این ضعیف
پیری بهای طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد و عنایت نامه مختصری مخطبت
مسمی بسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم واز دعا خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و لوازم فتوحات
صوری و معنوی برای آنجناب و خان عزیز تر از جان که با اینهمه ملالها عرض مرض از خط ایشان
معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته مقید هستم با هم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خانصاحب
چه نگارم مناقب محاسن تمام عالم را تسخیر وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان با قصی
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند و باولاد ایشان دعا و رفیقان
شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا او آخر صفر سفر کرده در حدود مراد آباد پادشاه را
دریافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد توقف دو گهری آب
سرد خوردند و سر شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بدل گذاشتند
که مرهمی ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماندند و برادران
ابدولی تعلقات بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا از فر

الست و سیر در دائره ظلال لطیفه قلب صفت ... ولایت ... و لطیفه نفس را از تجلی صفات ... ولایت کبری ... علیهم السلام ... تجلی صفات باعتبار اسم الباطن ... نفس را از تجلی ... باعتبار اسم الظاهر ... خاک را از تجلی ذات بهره است ... کمالات نبوت ... لطائف عشره ... فراغ حاصل ...

[illegible]

وفات وعده بعضی تحریرات انتخابی وغیره کرامات دیگر تشریف فرمودن سید چیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر فتوحست سلام بنیاز فقیر رسانند شیخ احمد دعا خوانند و با خدا مشغول باشند و میر حسین در شین جهید و جد ترا هم قادر ما تا کمالات نبوت رسانید نسبت ارشادی یافته دیروز اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دهاد والسلام

مکتوب بست و هفتم

حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال تا بحیات نو قدوم برکات لزوم درین مرض و لوم این مرده صد ساله را زنده جاوید ساختی حکیم از ضعف پیری و کثرت تعلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده از آن توجه اتفاق می‌افتد قوی انقدر بتحلیل رفته که طاقت قیام در نماز فرض مانده است و بس و اگر نه بجهد استماع این خبر زندگی از لب میدیدم انشاء الله تعالی در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می‌افتد میرسیم واز ورود خود و آن حدود اطلاع میدهیم یقین است که احباب این مرده خواهند پرداخت واز یاد عهدهای قدیم حالتی میگذرد و بیتهای خوش ترشح می‌آید که در قالب تحریر نمی‌گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا برده بود و مناسب حال افتاده می‌نگارد

سقی الله وقتاً کنت اخلو بوجهکم ✽ و ثغر الهوی فی روضة الانس ضاحک ✽ اقمنا زماناً والعیون قریرة ✽ و اصبحت یوماً والجفون سوافک ✽ امید است که در صلاح اسلامت و تخلیات شتا موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال برکات اشتمال اراده شریف مطلع سازند والسلام

مکتوب بست و هشتم

الله معکم اینما انتم شاد زیبا مولوی ثناء الله صاحب سلمه رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالم فهمیده و درویشی صاحب نسبت نسبت سنجی طرحی

آثار تهذیب لطیفه قالب بعد تهذیب لطیفه نفس اختیار کرده اند که در ضمن سرایت هر دو لطیفه لطائف اربعه عالم امر را نیز رنگ از فنا و بقا و عروج و صعود تا باصول خود حاصل میشود و نتایج کمال خود هم میرسند و جنبش در ذکر اسم ذات مسموع از حضرت ایشان و معمول اصحاب ایشان نیست حرکت قلبی چندان ضرور نیست مقصود دیگر الله است ۱۲ مقامات مظهری

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال منافع
دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکرش همین ست
قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم هیچ عبادتی برابر این عمل
نمیتواند شد که اصلاح است و نیابت نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام ان شاء الله تعالے
زود ست که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود ** واگر از غیب چیزے
معین گردد بمضائقه آنرا قبول باید کرد و جهة معین بے طلب و سوال منافی توکل نیست اگر
اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر ست و توکل صرف باعث
بے جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست ان شاء الله او سبحانه جل شانه متبعان
سنت نبویه علیه الصلوٰة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت خاطر
جمع دارید و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجهارضی الله تعالے عنهم
و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالے عنه هر روزه بحلقه صبح لازم گیرید و بجناب او استمداد نمایید
و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار هرگز اندیشه نکنید ان شاء الله تعالے دوستان را
مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه‌ها در قرات سورهٔ لایلاف هر قدر توانید اکثار نمایید و در فتح
و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان ست
این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزی را بعد سلام بگویید که دنیا فانی
و آخرت باقی اینقدر الضافه ضرورست که دهم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمایید [illegible] باشد دعا [illegible] و جمعیت و صحت و عافیت [illegible] ارشاد خان [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] و السلام [illegible]
[illegible]

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه بر داشتند برای چند روز رخصت گرفت ظاهر اراده مراجعت
باین طرف دارد و بخدمت میر سید نور والطاف خواهد شد هرچند مرد ساده است اما طالب ضعیف است
زیاده استقامت بجاده شریعت و طریقت روزی باد

مکتوب سی ام

یاران
که آمده بودند چه رفقا خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
نوزدهم این ماه بحضرت ذات الصمد رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر
بعمر طبعی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان
و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد از لابد افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا
میر سید سرور حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند
واقفیت از اخلاق و مناسبت اخلاص و دیگر مراتب هرچه می باید دل میخواهد همه دارد
و همین خوبیها او مرا بشکار دام محبت کرده و گرنه من اراده را که با خود کار نیست با دیگر
چه کار و اورا خواهانند صوری و معنوی ارزانی داراد که مرا در دنیا عزیزتر از کسی نیست
و در واقع بجاست ما در و پدر و بجای پرستار و نظر در حق او همین فقیرم و او هم آداب ارادت
و فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرساند اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده
بر سابق التفات باید کرد که سبب نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن
برخوردار را بگویند که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشینند او را خود توجه نمی دهند آنچه از رقت آن
برخوردار نوشته اند خیال الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود و بجهت
طاقت تعمیر آن نموده شد و بکیفیت ابرای همین کار سفر اختیار کرده ام خدا کند راست باشد
فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعا صرف همت … ازالهٔ عوارض ایشان …
حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله … سلام قبول نمایند والسلام

مکتوب سی و یکم خبر تمامی سرحد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوی‌تر
کرده اند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته و بناه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغارت
مستغرق شدند قتل و غارت و اسر در میان آمد مولوی قلندر بخش صاحب سلمه ربه معه زن و فرزند
غارت خورده بسلامت جانها برآمدند طرفه حالی گذشت انا لله و انا الیه راجعون از غایت بی
اسبابی در آن نواح متوقف اند تا بجا نرسیده اند و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد
و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید خدا تعالی تلافی فرماید امسال بنا بر
موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیری است مع امراض و عوارض دوم کم فتوحی
سیوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده دو کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم از ناتوانی
علاوه دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری نمانده
بجا صفه فقیر و مستوره فقیر است و طعام از خانه مولوی غلام یحیی صاحب بهره ور خادم ایشان
پخته می آرد جنس از اینجا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد
و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله و الصلوة علی رسوله محمد و آله آنچه از تدبیرات نا آمدنیست
هرچند دارد ظفر علی اوصله الله تعالی الی ما یتمناه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند
او جواهرپاره ایست که قیمت ندارد فقیر بسبب گرفتار او نیستم خوبیهای او را شناخته ام انشاء الله
تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب اوست از ضعف بصر
رونق در تحریر نمانده و طاقت تقریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند همه دوستان
مضمون عذر را رسانند که مرا معذور دارند رمضان مبارک بخوبی گذشت و یاران با وطان
رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جاده شریعت و طریقت زندگانی خواهید کرد
حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت و امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند طالبین ان

بهره‌ور اخصنا الله حافظ محمدی مجاواقع شد تسلی باید نمود والسلام **مکتوب سی و دوم**

بالجملهٔ هست اسم و شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و مردم بخاکساری و بے

نفسی معامله بنمائید که کمال انفس نیستی و هستی حقتعالی راسلم ست و صحبت علما و فقرا لازم

گیرید و بر مکروهات زمانه صبر کنید که دنیا زندان مومنان ست و وعدهٔ راحت در آخرت ست

بشرط سلامت ایمان و بر کم و بیش نعمتهائے الهی شکر واجب دانید و بدخلقی پیران را بدنام

نباید ساخت و اگر کسے رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از و خدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت

خود شما بمضائقه ندارد و همه جا باشید با خدا باشید و به محبت پیران طریقت باشید میان محمد انوا

الحال شکسته حال باز نزد ایشان میرسد حق المقدور مدارات ازین دریغ ندارید و معلوم ست

که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسے بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد ۔

مکتوب سی و سوم از نوید دخول یاران در طریقه علیه سرور بهم رسید

بمولوی نعیم الله بهرایچی خلفائے حضرت ایشان

بالکمیه شد فی کمال الکم و تکمیلکم ۔ انشاء الله تعالے کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان

ایشان خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی به نیت اتباع سنت مبارک ست و در حق برخوردار

میان محمد قاسم بدعا و توجه مقید ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشاء الله تعالے اثر

آن ظاهر شود و تقصیرے که ازان برخوردار واقع شده بود در آن جرم او شنید و معاف کردیم و توقع

بایشان ورود در انجا طرح می‌رسد شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید

و ضعف پیری روز افزون ست و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن

خیر روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدر و فتوق وفات

خلیفهٔ حضرت ایشان

یافتند و در مقبرهٔ حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه رحمت الله

فرزند او آمده بودند روز رخصت یکمنزل از اینجا رفته یکبار افتادند و مردند قبر مخزون شد

مولوی نعیم الله بهرایچی

۱۲

در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسوده‌اند یاران حلقهٔ آنجا سلام‌ها خوانند و فقیر را از دعا و توجه غافل نشناسند و احوال یاران حلقهٔ آنجا معه اسامی آنها نیز بنویسند باشند انتقال از وطن به بلدهٔ لکهنو بسیار بیجا شد درین جا کتابهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع نگاه دارد یکی از صحبت طایفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبة الثقلاء داء و دواؤها مفارقتهم دوم از لقمهٔ شبه سیوم از بسیار خوردن چهارم لقمه بالغفلت خوردن هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که با شبه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد همرنگ او شود و هر که درین سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از پیچ کشیدن چاره نبود پس باید که از کسی یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته‌اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق شهوت از وی زائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ خبر نبود این فقر است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدو فخر کرده الفقر فخری والسلام

مکتوب سی و چهارم

حال مردم این شهر از ذریعه سخف خان آمده هست از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص محبة الله بر زبان خاص و عام است خدای تعالی زود بظهور آرد دیروز خط شما رسید و بسیار تشویش گردانید فقیر هم دعا میکند و یاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده‌ام امید قوی است که باجابت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که باقی خبر برسد شود یا مقلب القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یکبار خوانده بدمد

کهنست رسیده بهرکسی خوشگردانیده روبرو نشسته باشید و سوره لایلاف را یکصد بار
با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار بنیت دفع شر اعدای هیچ ضرر بشما نخواهد رسید
انشاء الله و چاقوی خود و تیری که مهب اطفال ست رسید بطفلی داده شد بعد ازین هیچ
باب برای مالک ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوا آنجا هوش شما بجای خود نمانده
فقیر از همه نا امیدم سپاه امید ما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر
دراز تحفه ها که با فقرا فرستاده اید همه بد رنگ و بد قماش زر داده و جنس بد خریدن از شما
عجیب ست و ملال فقرا مشت خاشاکی ست بهر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که
شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن غبار نموده خاطر جمع دارید و رمضان
مبارک بسر رسیده یاران طریقه و حافظان قران مجید این بار و بیجا بسیار فراهم آمده انشاء الله
تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده اید عید میسر هم. والسلام.

مکتوب سی و پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید. برادر من مکرر نوشته ام که فقیر در دعا خیر شما تقصیر
نمیکنم تاثیر موقوف بر وقت است ایهم صنعت و ناتوانی که همیشه در خطوط شما مرقوم میگردد و هر امشب ما کرده حفاظت زدن شنیده ام و سوره لایلاف
که برای دفع شر به از و نسخه نیست و دعا و حزب البحر این بخوانند و تعویذ بسم الله صاحب فقیر
بد جا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند اثر همین سبب و بعد ازین هم متوقع حفظ او
باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نموده فلان چنان کرده چه ضرور است و فقیر
جواب خطوط از صنعت منفی ام نمود حالا بدوستان نوشته ام که امید وارد و منتظر جواب ها باشند
که معذوریم و مجبوریم و هر اولاد مکتب فقیر مسجد جامع بروز جمعه نمانده است و خیال تعمیر و مرمت
آن کجاست که مستطیع اسبابش الهی شوم و سایم که در حق فلانی چه مناسب است شما آن چنان
ایام حاضر ...

هرچه بخاطر شما برسد عمل آید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هرچه پیش نهاد آید
در بیان خیریت ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده
نمیخوانم و در حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر
چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
مرا از عبید خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان
رسید و مطالب معلوم گردید یاران حلقه سلام میرسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعای
خیر خاتمه نمایند والسلام **مکتوب سی و ششم** باعث تحریر این است که لاله برج لال
نام جوانی از دوستان مقربی که در حسن سلیقه متعددیگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد
و عمده زمانه و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد است بتلاش معاش
درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیاید تا این نسخه صحیحه آدمیت را بآقای خود حواله شده
احسان دست بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دولتخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین
زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص ست کذائی بتقریب روزگار از زاد و ره تردد کرده
باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و
از همین معنی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشیم معلوم شماست که نوکری باین اهتمام بشما نکرده ایم
دعا و توجه بمبالغه مدایم الله تعالی خاطر شما را در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهای خاص
ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل
متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسی از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر
جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل محبت
خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های بیرهای معتبر که از کهیر فرستاده بودند سر بمهر رسید نوزده دانه برآمد

بسیار بحمد الله راست آمد خدا تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک و دو دهی تنک
هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که شما جهت
بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه دار
سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرور نیست و در خانه شما خیر است والسلام

مکتوب سی و هفتم

ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل رمضان هم بود
معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد دهید بهر حال تخمی
پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت منقد سرسبز خواهد شد باید که آن برخوردار نظام
متقی پابند شرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصر است
و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن
واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت
علما و مشایخ متدین متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجانب شاه جهان آباد
نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز عید و گرمی
روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر توجه
فیض رو بانیطرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که نسبت این عفیفه که فرزند ماست در دل
فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجه شود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی
هر جا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما بمن ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام یحیی
مرحوم مدار د والسلام

مکتوب سی و هشتم

فقیر در معامله معلوم کرده ام که والده شما
در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت است حضور شما والده مشفقه
انجمعی را استغنا نموده اگر اصلی داشته باشند کفارت و مکافات معجل آرند الله تعالی

عواقب امور شان مفوض بخبیر کرده اند و دعا غافل نه ام اما الاقاتها موقوف بر وقت
مقدر ست و عمر اخیر ست اگر در زندگی میسر شد ان شاء الله تعالی بشرط سلامت ایمان در بهشت
بحضور ها سے خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند باوجود بے سامانی در فصل
برشکال بر آمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد و بامید رحمت
الهی منتظر باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا زود شتاب هم آمیسند. والسلام—

مکتوب سی و نهم

او سبحانه جل شانه مهربان صاحب ما را از مکروهات
دارین محفوظ دارد و از عقوبات کونین محفوظ داراد اخلاق کریمه ایشان بفقیر افسونی دمیده است
که دل از استیلای شوق بجان رسیده ست که روی نگرد سوی مهربان تو گردیدم ؂
اگر واقف شدید پدید آید کاش میدیدیم ؂ مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست
ازان طرف شغل ملک داری و ازینجا غلبه ناتوانی و بیماری خدا یاد دلها پیوسته تا بحضور ها
میسر شود اگر هم و اسباب که تمه ملاقات ست مساوی که باشد غنیمت ست زیاده عمر و عزت
ارزانی باد

مکتوب چهلم

بجناب حشمت و جاه پناه احباب فقیر از دهلی به سنبهل رسیده
دام و به مراد آباد رسیدم و بینا با تحاب پرداز که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را
طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام و دهلی و شاهجهان پور خود
دورست آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل و مراد آباد دام و به که سما مساعدت نمودند که اینجا باید بود
حافیه حقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرها
مسموع نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاده ست همی باقی ما انتساب باقی به
ما را بجز حساب باقی به وقت کشف کرده قریب ست حسب البحر خود پیش ایشان خواهد بود

اجازت ست برای حل مشکلات بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان … صاحب
سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که آنرا نوشته بطور دعوت آن اسماء الاعظم
و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمده ۵ مضمون و مسائل … شده و … شعر
عشقبازی با غنا بانداخته والسلام

مکتوب چهل و یکم

الحمد لله علی … سبحانه حق تعالی ازهمه آگاه است آوردن قول پادشاه حال که خود …
و احوال این دنیا داران ما کو باطلان را که مفصل معلوم …
شما دوستان … خاطر شما آگاه … میان عظیم …
که نوشته اید … فقیر را شناخته آشنا گرفته ام …
معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و مقصود …
صد و اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان …
و جهاندار و غمگسار شما … اگر شما درآنجا نباشید وحشت خواهم کرد …
وفای شما خدمت … شما بدل و نظیر ندارید که … قائم مقام شما …
حکم عنقا دارد و … حکم کیمیا بهر حال … آشنائی و وقتی …
یا اطلاع زود باید داد و لهذا شما سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و …
صاحب که یادگار فقیر اند حضور رسانید والسلام

مکتوب چهل و دوم

جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دوری شما رسید و حزن جان گردید …
تازه و رنج ناتوان … بهر حال باهمه بدمعامله کی با فقیر با آن همه حقوق و خصوصیت
و تغییر دادن شما با فقیر و اوضاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از وفا
و عفو و دعا هیچ نیست. باید دید که انتظار با چه میکشد شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید

و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبھل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسید هر صبح بعد نماز
متوجه بفقیر بنشینید بی ناغه توجه میدهم از کسی توجه بگیرید و اطاعت والدین واجب دانید
و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بنگارید و اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست
و خدا حافظ دین و دنیای شماست زیاده عمر و عزت عمر باد —

مکتوب چهل و سوم

مخدوما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد مگر موافق خبر
صحیح جواب سلام تواند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
در ادای رسم دوستی قاصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد
دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب
که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزی آنها را فراهم آورده اند بعض
اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و میر بر علی خان صاحب که سجادی
برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده متحلی اند بتقریبی بقصد سیلی بجهت
نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم
خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهید شد بعینه با فقیر خواهد گشت
ملاقات که نظر باسباب شتی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع و لله من الطاف خفیه
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند.

مکتوب چهل و چهارم

باعث تحریر آنکه ظفر علیخان سلمه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر
نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری
رضی الله تعالی عنه و نسبت ظاهری و باطنی از فقیر یافته بشهر سرا [illegible]

بصحت رسیده موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که قبولی در مجلس کتخدائی صبیه
دوندیخان درباب رفاقت و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد پیلی بهیت کرده
بنابرین بخدمت تصدیع میدهیم که بحق دوستیهای قدیم والتفاتی که بر فقیر مبذول است
شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این جگرگوشه که مرا عزیزتر از جان است
بذل فرمایند و اگر احتیاج بکتابت اخیر باشد مرتبهٔ خودداری منظور نداشته بطوری تحریر فرمایند که مستمع
متأثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت ایشان
کافیست و فقیر را ورود خود در پیلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این فرزند خسته
دران محروسه احتمال بصورت آمدنی قوی است والسلام

مکتوب چهل و پنجم

اشتیاق شفقت با جمال شاهان است که بوده خاطر جمع دارید میر اسد الله صاحب برادرزاده
و شما و عیال منسوبی معاش در آن شهر واقع شده اند بشرط مقدور در استطاعت و توفیق خدمت
ایشان غنیمت دانید انشاء الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احبا مسرور دارد و دیدار شما بسید
و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رقائم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ
نباید کرد و هر جا که باشید با خدا باشید صفت مسئول است خدا اختتام بخیر کند والسلام —

مکتوب چهل و ششم

الحمد لله حمداً کثیراً امید قوی است که از عنایت جل شانه
صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد و تلاوت سورهٔ
لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و هنگامه
که در پیش بود و بسبب غلبهٔ افواج جنوبی و فرار قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات
بتاراج رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خانقاه
ازین مهلکه نجات یافته با فقرا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی الآن بخیریت تشریف برده شد

والتفات نامه رسید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی
همه را سلامت دارد و سرداران اینجا و در راه توفیق نیک کرامت فرماید و اشتیاق از دل
صفا منزل خود در یابند و خبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب سینه ها شق
و زهره ها آب گردانیده انا لله وانا الیه راجعون و سرمایه تسلی این است که فرزندان ایشان [illegible]
والسلام **مکتوب چهل و هفتم** صاحب من برخوردار [illegible]
والده خود در قید فرنگ است و آرزومند این وصلت و [illegible] حرف کسی [illegible] می کند
و در میان فقیر و آن عزیز بعلتی نمانده و از مدتی بجانب جابدا خود رفته اند [illegible]
از ینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والده آن برخوردار بدل هم درست مگر
به تحاصل این مشکل شود و از دعا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در سببی مبتلا است که تحریر
راست نمی آید اگر باختیار خود می بود بر آورده تا بشما می رسانید - والسلام
مکتوب چهل و هشتم معلوم است که برادر بدستخط خود خط نمی نویسند بنویسنده
که مینویسید بگویند که لقب مبتذل حقایق و معارف آگاه موقوف دارد که در حضرت شما
این لفظ گنجایش ندارد و سابقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیهوده را دخل ندهند بعد از این با
بنویسند که از میر اجنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه میر [illegible]
صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند
و مرا بجای فرزندان همیشه صحبت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت
خواهند رسید ورود ایشان را غنیمت دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان
توجه خواهند نمود - والسلام **مکتوب چهل و نهم** یاران طریقه را الله تعالی
در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حال فقیر

۵۸ صاحب [illegible] میرزا [illegible] مولوی [illegible] باب الله و از اعظم خلفاء مرزا صاحب ۱۲

محمد شاه از یاران حلقه است وکسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم وفضل خالیست اما
از انوار طریقه باطن او معمورست وباوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درینجا بوده
اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که دران مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار
دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم وهم سبب رضامندی درویشانست
وخدمت حق وظیفه معاش صاحبزاده عالیقدر میان محمد حسین صاحب فرزند حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه
روزگار ندارند وجه معیشتی ندارند ومتعلقان در شاهجهانپور بفقیری میباشند موجب خوشنودی
پیران است وتا سیدان فقیر یاران طریقه که در دهلی بجهت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق
که بنا بر باطن لیاقت ارشاد وتعلیم طریقه دارند رجوع نمایند وصحبت ایشان را غنیمت
دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند واجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده
نیست اما شخصیه را اصلاح بسیار درکار است واگر فقیر در حق شخصی سفارشی بنویسد بقدر طاقت
سعی در آن امر نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد وتاثیر از الله است والسلام

مکتوب پنجاه هفتم

کاری غیر از ترویج شریعت وطریقت از زندگی مقصود نیست
وبرادران طریقه پیش فقیر از برادران نسبتی عزیز اند حق تعالی ما وشما را به اتباع سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم وستم کافران سکهه
خذلهم الله تعالی بلده متبرکه سهرند ویران شد ومزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت
رسید وصاحبزاده ها آواره شهر ودیار شدند جماعه قصد آن طرفها کرده اند خصوصا حضرت میر
اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک
ومردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را قصد ورود بدست

زبان در خدمت ایشان مقصر نمی باید بود خصوصاً درین وقت که صدمهٔ غارت و جلای وطن
باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است والسلام **مکتوب پنجاه و یکم**
میان محمد اکبر از یاران طریقه بتقریبی آنجا میرسند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند
اگر التماس توجه از شما کنند البته توجه بدهند و در امور مهمهٔ دنیوی ایشان نیز سعی نمایند
و از کلمهٔ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت
نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر
نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه
و مرادآباد فارغ شده است و مقصد تماشای شاهجهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب
میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور
نموده مراجعت بسنبهل بنماید بعد ازان به دهلی میرود با وجود ضعف پیری این حرکت
عنیف را بخود پسندید بدین بنا بر اغراض صحیحهٔ اخرویست که جناب ایشان را اشتیاق بقدر
اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع آمدن باید داد
که فقیر را بعد ورود آنجا باعزه خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقف نه مبادا
که ملاقات میسر نگردد والسلام **مکتوب پنجاه و سوم** حال مرحوم
اخوند دوست شاه است خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر
آنست که حضرت میر سلطان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی بمجرد حسب
همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان دران حدود واقع شود و بشما
اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
از خدمت بهیچ وجه معذور ندانند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است

وکسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد
فقیر نموده اند و از این مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی
الی غایة ما تمناه اطلاع باید کرد و بالکل رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب
درچنین وقت مناسب نمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** آنچه
از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجا است اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
نمانده برای چشتیه یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعید دو ماه بدهلی میروم که
متعلقان در انجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با این همه دنیاداران این حدود
با فقیر معرفتی ندارند حقیقت معلوم شما باد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام
از خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و نه ایشان که
اراده ملاقات فقیر داشته باشند سعی کردم که شاید دعا فظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود
صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را که شما هم ربط کیما پیش معلوم
و سید احمد که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی
در حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیاداران با تعلق منزل
سنبھال خود ها در مانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم**
از خبر جانگداز رحلت میر سلطان صاحب چه نویسم که بمن گذشت ۵ یارفت و ما چو نقش پا
بخاک افتاده ایم ۵ سایه میکرد بسر کاش این نارسا افتادگی ۵ الحمد لله باهم پسر ابراهیم
و خبر فوت مغفوره مرحومه سعادت بیگم از خط میر لکهو و میر محمد حسین خان صاحب سلمه الله تعالی
پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب بی بهره
آسیب میکند بهرحال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت لعنتی که دریاد خدا میگذرد غنیمت است

از نوید بحالی آنچه از طرف سردارخان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه میرسید و از روزی
چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی
میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست و ناسازی و بی وفاقی یاران زمانه محل شکایت نیست
باده بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب
سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب
که بچه عارضه رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود
بگذراند و داغ رحلت باقی ماندها بدل در دمنزل نرساند و فتوحات باطنی روزافزون ست
درین بقعه هم قریب صد کس صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز ست و درین مملکت خیر نیست منتظر
لطیفه غیبی باشید خدا تعالی شما را معزز و غنی خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با قضا وقت و حال بعد
استخاره مسنونه هر طرف میسر شود باید رفت و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند
پیر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح باب فیض او خوب می شود و معلوم شده
که آن برادر از وزیر باراند برای عذر تقصیر نوشته رقعه فقیر میرسد معاف فرمایند که عفو کار
کریمان ست و زود رخصت نمایند که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان مغفور رحلت نمودند
و آدمیت را بجا که بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ؛ آنچه بار احباب و دل
میسوخت در هجر بود ؛ آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم —

مکتوب پنجاه و ششم

فقیر مع متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما
احباب دنیا در گرو وقت ست کار شما را خدا خاطرخواه میسازد که از مدتی رنج میکشید ان
مع العسر یسرا در عواقب امور شما تخیر میگیرند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که حلقه در

حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم عمل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا انتها
رسانیده طرفه عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست
میر لکهو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و بعضی
خود شیخ مقرری ست و حلقه درین ایام صبح و شام خوب باشد و مردم خوش استعداد فراهم
آمده اند حق تعالے فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند جای شما خالی ست
درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار دارین کامیاب فتائین فرزند ارجمند میر عبد العلی
نویسم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشیم
ادای حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین
از خود جدا نکنم شما دل میدانند آداب آن وصیت که از شما بظهور میرسد دیگر هر را شریک شما
کردن ظلمی ست نمایان حق تعالے نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که
دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع [illegible]
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر آمدم و بعد دو
شبانه روز فرو آمدم حیث سنبهل خواهم شد و تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم
حالا که وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم ؎ امروز که از رفته
حریفان خبری نیست ٭ فردا ست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام

مکتوب پنجاه و هفتم

عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا

خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست و هم این ماه
خط آن فرزند معه یک مجلد کتاب که مرا از جانب عزیزی رسیده بود رسید خدا ایشان را جزای خیر دهد و واقعه
میر محمد مکین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرزد داغهای پی در پی
بر دل ما یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید
در حق مستوره میر علی اصغر خدایش بیامرزد و تنها گذاشته خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد
الهی صرف نماید که اعتماد بر حیات نیست و فقیر بعد نوابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده است
و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالله . والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت
و دو سه بیتی مرقوم شد ۞ بابت فرصت آنچه حظ باشد سیر گلستان ما را ۞ که رفتن لازم
افتاده ست چون آب روان ما را ۞ قفس دانیم و بس راه چمن از ما چه می پرسی ۞ که پیش
از بال و پر برداشتند از آشیان ما را ۞ نفس تا بشکنیم از سینه صد جا بگسلد تارش ۞
چه زار و ناتوان کرد ست آن شوخ میان ما را ۞ والسلام

مکتوب پنجاه و نهم
الله تعالی بی عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ۞ سید یزدان مراد
مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت با این ربط ضعیف
غیر مفید دانسته اقدام نمود سعادت فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار عشق و درویشی با نسبت صوفی
او بطریقه دیگر ست و اخلاص او به بزرگان دیگر یکی از آبای آنها . از صد و فقیر ست آن
بزرگان را بخدمت آن مهربان هم مرقی ست و آنچه از ابیات مقالات حضرات از آن
مهربان مقدم میر سید احمد عزا و جاه دارد تقبل الله منکم و جزاکم خیرا الجزاء
والسلام

مکتوب شصتم ایام بکام صاحبان باد این هیچ کاره از بس تنهائی

وگمانی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان منید هر چنانچه باین روابط قدیم گاهی بتکلیف امری
یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر احوال یعنی فقیر همشیرزاده دارم هرچند
کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً
یکی از اینها بحالت اضطرار گرفتارست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیزتر از جان ارشاد خان
بهادر بعرض خواهد رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسارو سر دارد بخدمت
خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد نمود یقین ست که حسب مناسب بلاتوقف
خواهند نمود وگرنه مسامحتی درمیان ست نه شکایتی بفضل الله ما یشاء و یحکم
ما یرید امید هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست بتوفیق
بازو فتح و نصرت خواهند نمود والسلام **مکتوب شصت و یکم** امرای این جهان
را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت
که دل فقرا با تفقد کرده و همچنین اوقات برپروائی کردن و ترتیب مطالب بعهده بادیان
گذاشتن ضرور دارد اگر حسن ظنی درمیانست آن واجب ست و اگر نیست رجوع و انابت ضرور ست
باشد چنین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم **ب**
ز خلق گشته دماغی چگونه بردارم ٭ باین دماغ که از بوی گل زکام کند ٭ و سید انند که
فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما تفأل از مسنون ست اگرچه از مصحف مجید
فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار
آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت
عهد با فرینگار مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای ممنوع دور و مهجور از خدمت ست اما
در کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

له این مکتوب بنام خانخانان نوشته
نواب عبدالرحیم خان خانان

له ...

بکمالات ملتمس به دعا و توجه باشد والسلام **مکتوب شصت و دویم**
معلوم کرده ام که بعض از کلانان انجا با ایشان موافق اند و بعض بهمینی ظهور امر مهود دست
بصورت آنها را مستمال ساخته بازی را ازپیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته
نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه
بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای کار
راه خواهد یافت و فقیر بر خلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا
بناهای رفیع و قوی گذاشته شود احتیاط بی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند ع
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز + ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسدیارخان که نصرت ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده
حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت بی التفاتی
کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مراد دوستی سرکار برین آورد که دو
حرفی در ینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب
این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سیوم** بمیر مبین خانصاحب
خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
در مبادی استعداد ایشان با تمام و اکمال انجامیده با قضای بشریت که اهل کمال را هم از آن
گریز نیست حضور صفا ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق
خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی
و ملاحظه حیثیات شخصی در تعظیم و تکریم و ترمیم دل شکسته جبرای آنکه هیچ سوء التفات نکرده

احترام آن سید که علیه بسته اند هم باکرام و احترام و هم بتنبیه و انعام دریغ نخواهد رفت این التماس اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزرگ خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی ست ظاهرا مفصل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بندگی و خداوندی این همه بی پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام

مکتوب شصت و چهارم

مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت کردیم که با رعایت آداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات ست دانند یا ندانند بلکه بالخصوص ماچه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که این معنی باعث خوشنودی فقیر ست و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر حسین خان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال نسبت طریقه ما را عزیزتر از جان ست مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیزتر از جان و در صفات شریف از حیا و وفا و اثر از صدق و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او مینمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی ورود این سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم بتاثیر چون میر مسطور تنها نکرده و چهار تهای بسیار کشیده مطلقا استطاعت ندارد در خبر گیریش تاخیر ظلم ست والسلام

مکتوب شصت و پنجم

فقیر بنا بر نیت صالحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد و اگرچه سید اعظم که ایشان با همه شعور
و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند لیکن بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم
معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین و دیگر بتوسط اعزه مراسلات
در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنابر مصلحت در جواب هر یکی بقبول و اجابت
پیش می آیند در عالم خیال داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
نخواهند بود و لیکن بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب بالاتفاق آقا را
تکلیف میکنند اقبال با آن نمیتوان کرد و دیگر کس یکو شنیده که بحکم نفس بهیمی خورد و خواب چند روزه
را غنیمت دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بندد می بیند آنکه از چنین کس چه توقع
است فراست که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بهم خورده است بعد ازان
اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است اگر از حیا و وفا اتفاق خواهند نمود تحاشی
مقصور نه دوم اینکه همین را ملتمس بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و عقل و فراست
باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شکل شما بر کبیر شناخته با خود یکی ساخته باقتضای
نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت
دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرمایند اگر جمعیت این شایسته
و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع است و منحصر و فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی
مطلع است پس وفای عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کمر خدمت آنچنین عزیزی باید بست
والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر ارزوی آرزوی نواب یعنی عماد الملک
خیالی وارم بخاطر است که وقت مراجعت سجانه از راه متهرا گذر هم و در متهرا الوقت نموده
حضور رود و خود بر ساتھ والیشان در متهرا باشند و بگیه در وقت ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند

بشرط آنکه فقیر در تعلقات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای
نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
اطلاع دهید تا حرکت بالفعل واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه
حضرات شما را مستقیم دارد که اشتغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و
افسوس آنست که برای معاش معاد را وداع گفته اید و بدست نمی آید اگرچه بوجه معاش مبادی
معادست اگر میسر شود مسموع شد که نواب وظائف قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی
ازینها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف مینمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه
داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند
که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام

مکتوب شصت و هفتم بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر
از اقران و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان
می آرند و در وقت خاص نواب را از بعضی متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بجواب
دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران عرصه خود می بینند اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند
و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده که بارها جا رفع کدورت
واقع شده است اگر نفس الامر چنین ست آن بعضی را مفتوح دانند و کارها ازان بند دیگرند
که به از و درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او را آزرده نسازند و از گفته دروغگویان غرض پرست
و بهان دریده کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم همراهی
تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال ست و نیز بگوئید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی
بر قول و فعل شان پیدا شود تا باامید و بیم رجوعی بایشان نمایند و نیز بگوئید که درین ایام عهد

[illegible] دیانت و [illegible] عدالت با خلق خدا پیش آیند از برکت این
[illegible] باشند و دیگر [illegible] کار روا شود و هر امری که در وقت [illegible] است از تاخیر مایوس نشوند
[illegible] شیخ [illegible] قاضی القضاة حالی وحید الدین خان که در علم کمال
[illegible] عدالت نظیر ندارد و با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب
ایشان [illegible] گفته ام [illegible] الحال ایشان اگر خواهد شد بودن فقیر
[illegible] قاضی القضات نوشته ام بلکه تفضل الهیست
[illegible] صحبت با ایشان [illegible] خواهد شد که مناسبت مزاجی
[illegible] ایشان بشرط آنکه وجود ایشان از برای خلایق مفید باشد
[illegible] والسلام مکتوب شصت و ششم خدا شناسید و از معنا این
[illegible] آنچه گذشت چون غرض فنا فی الله [illegible] بنیت
[illegible] صبر کردیم و از جانب فقیر [illegible] که ثواب با شما کرده اند گویی
[illegible] آنچه شد حالا [illegible] مانده گذشتیم
[illegible] شریعت خدا [illegible] بخلاف طریقه خود و دین مقدم [illegible]
[illegible] ازین کار [illegible] باید کشید [illegible] افسرده کرده است
[illegible] اصلاح عالم [illegible] که روزمره شما
[illegible] است ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
[illegible] ان شاء الله تعالی
[illegible]
[illegible]

و بعد از سلام و اشتیاق و معذرت از طرف شان بیشتر از این ... [illegible]

و دوای معهود از خانه فقیر برده بودی نزد خود را نموده و خدا ... [illegible]

گرفتار است والسلام مکتوب شصت و نهم از خدا ... احوال ... [illegible]

بود و کم قرار بهادر دیگر اخبار ... مطلقا معلوم ... [illegible]

در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود ... [illegible]

جانفشانی از رفیقان تازه و دور از اندازه عقل است اگر ... [illegible]

و بمقدار ضرور بمردم نزدیک باید داد که رفاقت نواب ... [illegible]

فاقه خود باید نمود از ... عاقبت بمردم ... [illegible]

نگفته فقیر با همه ... این فتوح را گذاشته ... [illegible]

نخواهند کرد اگر زر ... سردار ... [illegible]

حکیم ... بی نذری کرده ... ارشاد خان ... [illegible]

تا آن وقت بهادر محمد خان آفریدی شخصی است که ... سرداران ... [illegible]

و ... آنها ... [illegible]

نشود و وعده ... بیان ... مشکل است ... [illegible]

که این ربط قوی گاه ... ایشان ... نشده ... [illegible]

از طرف خود از نظر نواب بگذرانند با اندیشه تاخیر جواب ... [illegible]

سعادت خان را شاه ولیخان نزد ... همراه خود برده ... [illegible]

تا کرده رسانیده شود والسلام مکتوب هفتاد و ... [illegible]

و جاشا با نجیب خان ... [illegible]

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه ست
چرا که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از امساک مردم را جدا ساخت و در نظرها
سبک شد و از بد معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب
بگیرد و باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان دیگر هر که از طرف نواب
در میان می آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که شکایت
عزیزان بنویسم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند
و آنچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود و از ایشان
پرهیز ندادند وگرنه بنای میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب
همه سفها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و آنچه از شرفا اند منافق و بیخ فساد اینها از
بی اعتمادی آقاست که نه بر خیر او امیدی بیقین دارند و نه از شر او بیمی قطع تا کجا داد
بیداد کنم آشنائی و آشنازادگی برین سوزی آورد وگرنه مرا با دنیا و اهل آن چه کار است
و درویشان شهر هم خوش نیستند آنهارا که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل راچه الیعبث بسوزند چرا
با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر
و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکی و کس نبسته است که بر ذمه او افتد و عامه خلق
در عهد ایشان آزار کشیده اند باید دید چه میشود خدا بداد برسد ظالمان را مقهور و مظلومان
را راضی گرداند - والسلام

مکتوب هفتاد و یکم ۷۱

شاه ابدالی در پشاور
رحلت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج سنگین برای بندوبست
ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

مع الوسات فوج خفیه

درین ایام از نسق افتاده در سروارد و غالب است که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر
حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک او دست سرهند و ستارا
ندارد و الوسات شقه فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و بس و مردم دهلی که عادت بفرار
دارند بی اختیار دست و پاچه میشوند و اینجا مزاحمت بسیاست و همین مناسب ست
که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند آبروی ما و شما یکیست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم
ففروا الی الله برون متعلقان به بهرت پور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوبست
که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد نسخه فقرهم از معتبران مستند چنین معلوم
میشود با نواب را خوب شناخته ایم پس درین صورت شکر و شکایت چرا و عزیزان بقدر فهم
خود در می یابند شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنابر بعض علامات
ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقرا مثل آئینه اند گاهی که نواب بهر نیتی که
باشد ملتفت میشود عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید که بعضی ورقی
دفعتی باشد درین آئینه صورت تنگی نماید و مردم در گفتگو باشند و راندا این میزان بیاد دارند
انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه یارا
درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استفسارات
و استمداد مینمود توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل ست که آنجا حرف
عقلا و شرفا را اعتبا نیست الحمد لله که آنچه لایق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی
از ما بوقوع نیامد انقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلوده ایم انفعال
کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم** آنچه از احوال و شهود نوشته اند
که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

غایت است توحید که پیش ارباب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه به علم
خود آن را توحید ذات دانند و اهل مذاهب حقیقی در مرتبه کثرت انکار نمایند چنانچه پیر ما حضرت [illegible]
رضی الله تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات بی ملاحظه
صفات مشرف شده و اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که شما و ما
ناکاره‌ها را باین دولت مشرف ساختند اما اصل مراد از آن شهود محبوبیت خود و معبودیت حق است
که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام مکتوب

هفتاد و سیوم داخل نمودن حافظ سرور خان جیو در طریقه مضایقه ندارد
که دست شما دست فقیر است و آنچه از ارادت و کسب طریقه و التزام صحبت درویشان که حقیقتا
میسر گردد دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهرا نفسی قوی دارد اگرچه فیض صحبت شما هم
غنیمت است و دیگر آنچه از التماس اخلاص [illegible] عزیز [illegible] نوشته اید فقیر [illegible] توجه کرده ام
بار [illegible] معلوم شود [illegible] دعا باید کرد معلوم نیست [illegible] خواهد
آخر [illegible] عزیز [illegible] ظلمت [illegible]
خورشید ها ست [illegible] از فقیر [illegible] خانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن [illegible] ملال
ارسال داشتن است ولی خبری از حال ذوی الحقوق معصیت است والده غلام عسکری خان
وغیره از واقعه کشتی [illegible] فرخ آباد وارند خدا محفوظ و آمان خدا رسانید و راست خواهد آورد که رزق
کسی همراه اوست والسلام **مکتوب هفتاد و چهارم** اثبات عمر زن
و فرزند [illegible] خدا [illegible] است که تمام روز از توجه فقیر
نیست ملاقات [illegible] شده است اما [illegible] زیاده ازین [illegible] احوال [illegible]
و غریب [illegible] آثار غریبه بظهور می آید این حرکت [illegible] شده

واز دور و نزدیک از این مردم باستماع خبر ورود فقیر احرام بسته می آیند از او دست عربی که کمتر
آگاه اند و علوم علمای اینها زیاده بهره وافی نیافته اند باحتیاج حرکت با این طرفها اند برای مردم ...
شنیده و رفع شده از استهیل و امر ... تماشا اینها بود در جمیع منازل ... جماعه
مردم از قوم ... اکثر و از مردم هندی کمتر ... خاطر ... شده ... کرده ... جا
از اینها همراه آمده اند بقصد رفاقت ... برای کسب مقامات ... علما ... شده
بسته ... برای آنها که همراه فقیر می توانستند ... از مقامات
گذشته ... طلب یافته ... بسیار ... ایام ... برای ...
رسیده بودند ... خود ... گذاشته ام ... بسیار ...
و ... جمع کرده اند اما ... است ... خاطر ... کرده
طلبیده بعضی ... بعضی را ... خان ... ملاقات شده ...
... ساعت و حافظ ... است ...
باشد که ... بسیار ... کرده ... والسلام ...

بیست و ... رقیم ... و ... الله ...
مولوی صاحب ... که ... آن ...
دین و ... الله ... اسلام ...
... و ... است ...
... ...
... ...
... ... باشد ...

میگذارند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز
آنچه بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود
که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردید و از عمر عارضه برخوردار احمد الله فقیر
سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده و گرنه از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که بجنت
بیا را این نسخه نصیحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا در حصار و نیست هر چند
سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده
و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورست و هجوم ملالت و اندا و فتوحات
ظاهری در تحریر نمی آید و شکر باطن نیز مرقوم نمیگردد غم هرچه بشود یار سلامت ماند
یاران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیوض و
برکات حکم حاضران دارند والسلام

مکتوب هفتاد و ششم

فقیر از طول تحریر شما روزی زیربار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و
دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر درآمدید صاف تر شدیم
و معاف کردیم خاطر جمع دارید در ربطی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف
معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت ست تسلیم نمائید چه جای اظهار
حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظورست بنا بر
خیرخواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت
اثر واقعه مرحومه لطف النسا رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدا تعالی آن مرحومه را
بیامرزد در برزخ توجه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی ست و از برخوردار

الحمد لله اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر
نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد و با اخوان طریقه و اخوات
پانی پت بهمه سلام رسانند **مکتوب هشتاد و هفتم** برادر من عجب کاریست
که هر واحد از مردم پانی پت تبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود و اگر
راستی و دیانت شما باعث آزار مردم ست ازان راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادیل
هم خاطر مردم مرعی دارید که طریقه و پیران طریقه بد نام میشوند برای خاطر ایشان دیگران را
آزرده کردن و خود را بد نام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی دور از عقل ست
انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد ست شما میدانید و از پادشاه مرا توقعی نیست
که با این مزاج که من دارم تسلی از وی بمن رسد در رقعه از کلاوتی رسید که سید نعیم الله مشرف
به هلاک اند توقع حیات نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیرست که نمیرسد.
و یاران میروند و فقیر این دو حقیقت هیچکاره یعنی ولیل الله را از اختیار دوست میدارد
و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و گرنه در باطن هرگز نقشی از نقوش صفحهٔ کائنات
نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهورست
اما اهتمام اخلاص ایشان ازینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را ننوشتند اگرچه کثرت
اشتغال عذر میخواهد اما من دیوانه را تاب این بی اهتمامی نیست و بحکم انصاف انتظار
جواب سفارش نباید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد لله که درین قاعده
تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی
از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنازاده و آشنا کلمهٔ الخیری از فقیر درخواستند
جواب دادن کفر آیین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدم شاید که اثر کند و کار ایشان که

مقصود نظر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** عزت مرتبت مردم محل
نجابت پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
دلجوئی و خاطرداری بمبالغهٔ تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید
اگر فقیر را در قفا بد بگویند هرگز مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست مگر
کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود جزئیت ایشان طرفدار فقیر ست و نیز
مزاجدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بخانه کس بروند هرگز
مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرورست که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شور سودای
موروثی در سر دارد پس استمالت او هم ضرورست و اگر خواهید بنمائید که مبادا از سودای والده
خود تنگ آمده دور تر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت
از خبث و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتی که با خاندان شما هست تاب تحمل
این مکروهات نیست ازین راه در قصد آنطرف مترددم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید
چراکه عالمی بظاهر و باطن بدامان شما آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار راضی
اند زهی اقبال و طالع والسلام **مکتوب هشتاد و نهم** نفس قدسی شخص
علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان فرید الدین خان صاحب بقطع نظر از کمالات
خود قدر کمالات شما بسیار میدانند نسخهٔ مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان بود
برای استکتاب گرفته و نسخهٔ دیگر درهمین باب که برای صبیهٔ شریفه میان منیر صاحب تالیف
کرده اند درین سفر سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در آنجا
نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود طومارهای مسوده رساله
التصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعهٔ این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده

از موهبت عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود و حظها برداشتم بارک الله
فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمائید و تغافل نکنید و چهار مجلد
سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر شوق اتباع سنت بسیار مستولی ست و برای وزن
اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب
بعضی امورات آن بفارسی برداشته من بدهید که اتباع سنت را به ازو وسیله نیست اگر اراده
تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی
جلد اول پیچیده شود نسخه شرح سفر السعادت موجود ست اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه
شما طلبیده اید مستحق تری از شما کیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
و حواشی بدستخط مصنف دارد و خط شیخ عبد الحق را می شناسم قدر آنرا بدانید و بآب و تاب نگاه
دارید چنانچه هست هر چند حضرت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را امروز
حواله ایشان کرده ام و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز
مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل
رسیدند و برعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت
هر دو محل قرار یافت سواری و باربردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سیوم این ماه بود
بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه میر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت
کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمودیم چون باحمد گنج رسید قریب
سوار و پیاده ازان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ
شدند دست انداز اق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند احمد الله تا

جنگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت
بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار به سر آنها رسید و بتیغه طلب نمود آخر کار
بجنگ رسید و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالے جان و آبروی او نگاهداشت و شجاعت
سواران انداخته که بر دلیری این آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده
حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه
طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده و هفت بخیه دوخته
اند مزاج خوبست و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته انشاء الله
تعالے در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده هزار
آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام —

مکتوب هشتاد و یکم بقاضی ثناء الله ادام سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی
ست بعد زوال حکیمی صاحب یعنی والده شما رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمده خبر داد
حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از ختمها و تهلیل و قرآن مجید و استغفار
حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا ایشانرا رحمت کناد با وجود ضعف ربط با آن
مرحومه حالتی همین گذشت که در تحریر نمی آید انا لله وانا الیه راجعون اکنون تمنا این است
که خدا ابو حبیب را یعنی متعلقان ایشانرا زنده دارد که مستوره بزرگتر از ایشان در آن خاندان
نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا خبر انتقال ما هم خواهد رسید شیخ علیم الدین
بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندارند در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت
هنوز شروع نکرده مرد شکسته دل است و مورد رحم و مرحوم محل از غالب نسبت طریقه کرام

مدتی در اخذ توجه بهر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع از دنیا
واقبال بآخرت ومحبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود
وزندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام

مکتوب هشتاد و دوم هرچه بمردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ایشان است
آنچه بر تو آید از ظلمات غم * هم ز بی باکی و گستاخی ست هم * اگر با بزرگان با ادب
و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
شوهر فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن ست باید کوشید و غضب و غصه را
باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد
بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته
توجه بهیه پیر اجابت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه
و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه
ملازم گیرید بموجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام — **مکتوب**
هشتاد و سیوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
بمولوی احمد الله فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲
بعید بود که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که چندین غم و الم مبتلا ست
اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد ست باید
که چندی بابت زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا اختیار فرموده این خطره
را از دل برآرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست
و آنچه از دعم محبت غیر حق مرقوم باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست باخدا

مشغول باید بود که بقطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست
سه ایچ کنجی بے دود بے دام نیست ✤ جز بخلوت گاه حق آرام نیست ✤ و از فقیر در تحریر
رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبهٔ حزن و اندوه تعزیت کردن باعث
هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم
مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانند
و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم می نماید هر روز در حلقهٔ صبح اول توجه بشما
مے شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی استعداد شما ست
و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر میسر شود
و شکایتهای ناپا و آوری تکلیفهای دوستی ست رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجامید و چون این بے پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت
آنرا بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امید وار فتوحات دوجهانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم

انچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع
بمولوی ذبیل الله فرزند حضرت قیصا صاحب ۱۲
ناگشته شد چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هرچه میسر خواهد شد خواهیم فرستاد
خدا تعالے فقیر را از خیالات نجات دهد که توقع شفقت و اعتنا دارید و من از ناسازی
زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید ان شاء الله تعالے رعایتها
خواهیم کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق
کتاب و توجه خدمت والد بزرگوار خود در رضای والدین و جدهٔ شریفه بکوشید
تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید که جواب ما را بنویسانید
بهر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام

مکتوب هشتاد و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه تا را
باصلاح می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا بتربیت طالبان
خدا مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت
خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست
و فقیر غریب خوش آمد مردم محل خود را راضی بسفر حج برفاقت ایشان شده ام دوستان
هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت و هرجا خواهم بود خواهم رسانید
اگر خدا او را بازداشت فتوحست و گرنه هرچه بادا باد آخر سفر طاعت ست و از غایت
تجسّر و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت
یاران دهلی خود معلوم ست در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعهٔ از مردم
اینجا و جماعهٔ از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در
تدبیر دوا و غذا مشغول بود تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طبیب و دوا همه میسر شد
عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند

مکتوب هشتاد و ششم

بحکیم محمد فاروق ۱۲

احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسد خدا از [illegible] عبده مورد غضب الهی
بر آرد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران حلقهٔ صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود
بود الحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفتهٔ فقیر بسر ولیعهدی حاضر شده تسکین و تسلی
میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق فرزندی متقید هم خواهید رسانید
زیاده برین از شما امید ست و براعتماد آن بر خوردار خاطر جمع ست والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم

بحکیم شریف خان ۱۲

معلوم شد که تجهیز جنازه بادشاه بیگم یعنی والدهٔ حضرت

مولوی ثناء الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعهٔ کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام

مکتوب هشتاد و هشتم بعد حمد و صلوة از هیچکاره هیچمدان فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بمجرد ملاحظه خط مشتمل تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی رخصت مراجعت بوطن دادم او سبحانه جلشانه آنچه درحق ایشان بهبودی داند بظهور آرد و بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام ـ

بر حاشیهٔ رسالهٔ مولوی غلام یحیی بخدمت و تصلی علی رسوله سر کردهٔ علماء فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند حسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانید ند حق اینست که با این همه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض مسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است هی الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم الله عبداً انصف و لم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی ـ

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافی است و هر مقلد

بدلیل ثابت نمودن عهده علما متبحر است و عامه مسلمانان بان مکلف نیند۔
محبت ائمه اہل بیت اطہار و تعظیم اصحاب کبار رضی اللہ تعالیٰ عنہم ہر دو ضرور است و این سنت
صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر که درین جا میلی و اعوجاجی ازان صراط مستقیم
نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت۔ یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنه زبان طعن کشاد و مرا حمیت دین و احترام اصحاب سید
المرسلین صلی اللہ علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم باضطراب تمام فریاد بر آورد
که بحرمت امام حسن رضی اللہ عنه از من درگذر بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب
فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم ۔ تعظیم جمیع اولیاء اللہ و محبت عامه مشایخ
رحمة اللہ علیهم لازم است در حق هر چند اگر از راه نفع و استفاده عقیده افضلیت نماید از فرط محبت
مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات
و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بان مقامات و واردات
رسیده از الوف هم زیاده شده اند در آن مقامات هیچ شبه نیست که باقرار هزاران علما
و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بر آن اکابر چه جای انبیاء علیهم
نباید نمود که آن گمراهی از مشایخ ایشانند ۔ عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن
درین وقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده
اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود
بسیار غنیمت است ۔ السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی
باشد چرا حرام بود در حرمت مزامیر اختلافی نیست مکروه و در اعراس مباح گفته اند و زرا
گروه روزی رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود

فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود و او العبد هم استماع امر نکرد ندپس معلوم شد که کمال تقوی حضرت و در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند —

مسئلهٔ توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از ان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذورند و بممارست رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در مناحی دید که علماء صوفیه [illegible] سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضراند علما از صوفیه شکایت نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئلهٔ وحدت وجود شائع نموده اند و در شرع خللی پیدا شد لیکن ایشان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این کلام را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند — یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات در آن منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتم که عکوس اسماء و صفات در مرتبهٔ علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبهٔ دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملك الودود پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق ظاهر شرع ست بعد از ان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که از ان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هر کرا بخواهد که مخصوص ... بر ... اخلاص ... [illegible]

کرامت فرماید افاضهٔ فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی
بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطهٔ برآمد کارها می‌شوند و آن بزرگ را گاهی
نسخه
می شود
اطلاع این معامله هم می‌شود شخصی نزد فقیر گفت که شما از مکهٔ معظمه کی آمدید گفتم من بکعبه گاهی
نرفته‌ام گفت من شما را در مکهٔ شریف ملاقات کرده‌ام و مصرعی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد
کرده پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد و از اینها بهانه برساخته‌اند
و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ؎ او بدانها می‌نماید خویش را ؛ او بدزدد خرقهٔ
درویش را ؎ پیری و مریدی درین طریقه محض بجهت شجره و کلاه نیست بلکه برای
حصول جمعیت و توجه الی الله و صحبت مرشد ضرورست — اختیار اشتغال طریقه بجهت
حصول غلبهٔ محبت الهی ست گاهی فرط محبت بحصول هم پیوندد والا دوام ذکر بیشتر از آن
غرض طریقه دوستان خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل با ذکر کثیر میکشاید
هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع
و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام پذیرد —
اوقات را بذکر و عبادت معمور داشته در که خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه و همت
جز بمفهوم اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده‌ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکهٔ حضور راسخ
گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود
دل را بحق سبحانه جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت
الهی ست والا اصل کار حصول مرتبهٔ حضور آگاهی ست — دل حکیم از توجه بغیر پیدا
باید نمود واقعات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود و
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت

سادات گاهی در س حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبت بجدست اولیا بصور آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مبشرات راست صورت واقعه پیدا میکند اینهمه شعبده ها دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر بشارت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز عظیم ست — و دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عزوجل ست هر کسیکه باشد از مناسبت راسخه بشارت بیان است هنیئاً لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه خواطر التجاء و تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازالهٔ امراض باطنی باید فرمود۔

صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بجفا و قفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت

چیست معراج فنا این نیستی ٭ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٭ نظر بلند باید داشت و مجاز امور از قید التماس بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر میشد و اهل بیت او را ملامت میکردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی۔

حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق ست بطبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم و در حدیث شریفست بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر الهی و اثبات جمالات بخصوص کم شود و طریق آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه الا حمید دفع نفی باید کرد و بجای آن حب خدا اثبات باید نمود تا آن ذمیمه زائل گردد بر خلاف جهاد نفس حسب مقامات سلوک باید کرد و غالب گردد

بجماند مبدل گردد حق اینست که رزائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال
دمایم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید
واگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید، لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید — بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف
سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و بجز
فاعل حقیقی در شهود سالک نمیماند — توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه
و اعمال و عبادت کاری بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
صلی الله علیه وسلم مصروف گردد و بعثت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال ست
در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست درین باب — از دوام توجه مبداء
فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت صحبت لبریز گردیده
بدیگران میگردد — قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت سعادت را دیدن
کار گذار روندهٔ راه است هرچند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر
تقصیر و امید واثق وسیله قبول سازد و گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار داند و دوام
شکر و رضا لازم گیرد — کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه است
بر وجه مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی ست بر مسائل شریعت و اسرار
طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد
عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر وظیفه صبح
و شام و ختم خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد

ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقرائت سورهٔ اخلاص یا سورهٔ یس و نماز
اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام
و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشاء و سنت عصر و
تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک جزو و کلمهٔ تمجید و کلمهٔ توحید صد صد بار
و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه ماثوره که در حدیث صحیح ثابت است
معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرور است — حصول فنا که علامت آن بی شعوری
از ماسوا و دوام توجه بخدا است اگرچه درین طریقه زود میشود اما تحقق و تثبیت آن مرتبه
عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقهٔ علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال
از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است
که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین مینمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بفنا قلبی مشرف شده ایم و درین مدت شغل باطن بجهد تمام داشته
حالا آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود — از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما
ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا
بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود و گمان میبریم که هنوز زنده
ایم و ازینجا رخت سفر بر بسته — در وقت ظهور فنا آنقدر رویه قصور غالب می آید که خدمت
و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد
بخشونت تمام منع کردند و روز دیگر عذر نمودند که بر فقیر مروحه جنبانیده فرمودند دیروز نسبت
فنا غلبه پیدا داشت پنداشتم که شما از روی استهزا ادبی مینمائید پس بخشونت منع نمودم درین وقت
نسبت لقائیه ظاهر است و تجلی عظمت و کبریاء الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم تعظیم

برخیزد حق این مرتبه او انگروه باشد — شناخت تجلیات آلهیه که متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امر دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد — بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافلہ موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض ست در خلوتی نشسته تحفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدء فیاض باید پیشه اوقات باید و ادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی ست — از دوام مراقبه قوت و نسبت باطن و اشراق ملک و ملکوت و نظر موهبت دلها را نواختن و ست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار و شکست دل و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست و در طریقه محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و تکفیر سیئات ست — ذکر نفی و اثبات بحبس نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر ست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و قوف قلبی و توجه بمبدء فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول بذکر دل ضرور ست چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس

توجه و آگهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بمجرد خطور خطره دل را باید
گرفت تا وساوس و حدیث نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر است
کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهیست و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت را
فائده دارد — ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه ولایت محظوظ می نماید و در کمالات
نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات فوق اگرچه لطافت
و بیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک میرسد. لطافت و بیرنگی نسبت مجددیه سبب انکار
مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک
طریقه نماید ان شاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه
بجواهم رسانید مقصود با خدا بودن و اتباع سنت نمودن ست و آن در هر مقام حاصل ست
بر و یقین و طمانیت از پیش طلب که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود. اتصال
بی کیف بمقصود پیدا می شود ~ اتصالی بی تکیف بی قیاس * هست رب الناس را
با جان ناس * و هیچ ذوقی و شوقی و حضوری بآن نمیرسد ~ راه وصول بکمالات
قریب است که مسدود گردد و طریق ولایات سلوک ماند درین آخر زمان استعداد ها از
سلوک مقامات کوتاهی نموده مقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی
سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال
اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص و قدم همی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت
دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد
کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم شود بسیار نادرست لیس
بلکه فتن تتابعات بر فضا افتاده است و سالک را مغرور نباید نمود و تغیر حالات و ورود واردات

و دوام توجه الی الله و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمتهای الهی است صحبت
ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و دل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله
کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان
و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت و فوق آن رسیده اند و آن نسبت طریقه مجددیه است انوار بسیار
می آید سالک را زود ترقی رو نماید تاثیر گرم که تپالی شوق می بخشد بسیار مفید است از در قرن اول
اطمینان و جمعیت و طمانیت بود و کمال الاتقی لهذا اصحاب را از حرکات بیتابانه منع می کردند که سینه و نعره
بعد از زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده تعلم مسائل ضروری خواندن یا
... کتاب ... بجهت صحت عمل لازم است. علم حدیث و بیان تفسیر و فقه و دقائق
سلوک ... از این علوم ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود
... مشتمل بر ... غیر مشروع که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم است
... که خطا ابدان را ... نیست بعمل نمی آید و روایت فقه که تا قبلان
... و متنیان اند و احوال ... و عمل آنها معلوم نیست ...
... خطا و صواب ایشان ... معمول گردیده است ...
... سنت انبیاست علیهم الصلوة و السلام ...
... علم ... پیدا شده و بسبب رواج ...
... سالکان راه ولایت ... ساختن و بعبادات مولی پرداختن ...
شهر بشهر ... و وارث نگذاشتن دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است
قال النبی صلی الله علیه و سلم ان اغبط اولیائی عندی لمؤمن خفیف الحاذ
ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه و اطاعه فی السر و کان غامضا فی الناس لا یشار ...

بالاصابع وكان رزقه كفافا فصبر على ذلك ثم نفض بيده فقال عجلت منيتي قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد والترمذي وابن ماجه - بارها شرف زيارت حبيب خدا صلى الله عليه وسلم دريافته ايم وعنايات كثيره بحال خود ديده در مرتبه اخير كه سعادت زيارت آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاصل شد بر فيل سوار بودند فرود آمده فرمودند بيائيد كه ما وشما اشناي خود را باهم چسپانيم تعبير اين خواب هيچ بخاطر نمي آيد يكبار بجمال جهان آراى سرور كائنات عليه افضل الصلوة والتحيات مشرف شدم گويا در كنار آنحضرت برابر دراز كشيده ام و راحت نفس مبارك بمن ميرسد درين اثنا من تشنه شدم و پيرزادگان سرهندي درانجا حاضر اند آنحضرت يكي را امر بآوردن آب نمودند بنده عرض كردم يا رسول الله آنها پيرزادهاى من اند فرمودند امثال اينها مامورند پس عزيزي از اينها آب آورده و من سير خوردم عرض كردم يا رسول الله حضرت مجدد الف ثاني چه سفر مايند فرمودند مثل ايشان در امت من ديگر كيست عرض كردم يا رسول الله مكتوبات ايشان بنظر مبارك گذشته است فرمودند اگر چيزي ياد است بخوانيد بنده اين عبارت بعضي مكتوب ايشان ان الله تعالى وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسيار پسند نمودند و حظها فرمودند - فرمودند باز بخوانيد باز اين عبارت عرض نمودم زياده تر تحسين نمودند و اين حالت امتداد كشيد وقت صبح يكي از عزيزان پگاه آمده گفت من امشب خوابي ديده ام كه شما روياى خوبي ديده ايد آن رويا كدام ست فقير اين رويا پيش او گفتم بسيار متعجب شد از نفس مبارك صحبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دريافتم و از كيفيت هاي اين خواب كه بهتر از ام بيداري ست تا چند روز هيچ عطش و اشتها نبود - در مناميديدم كه در صحراي وسيع جبوتره ايست كلان و اوليا بسيار درانجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه نقشبند و دو زانو و حضرت جنيد قدس الله اسرارهما متقابل نشسته اند و آثار استغنا از ماسوا

وکیفیات حالات فنا بر سید الطائفه ظاهر است همه پس از آنجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت
باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی
گلیم پوش سر و پا برهنه ژولیده همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال
تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست آنجا حجره مصفا
درکمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجره در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف بردند ـ وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت
باطن ظهور یابد و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد خود را در واقعات
مرده می بیند و نسیان و بیشعوری لازم حال او میشود در ایامیکه فقیر را فنای قلبی بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه دیدم
که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین
من می نمایند پس جنازه برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای
دفن بردند و روح من همراه ایشان است تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند
و من بر سر دیوار نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده و دندان بر زمین
زده درون قبر در آمدند و چون مرا با نفس علاقه پیدا شد جواب سوال کرده رفتند و من در قبر
بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من از این جهان درگذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند
که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند
و روح من با ایشان است درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی تا منظر تشویش چشم و گوشی
نشوی ۞ سرمایه جوش و خروشی نشوی ۞ باید که بپای خود روی تا سر گور ۞ ای جوهر
پاک بار دوشی نشوی ۞ از فرط محبت که فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق

رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشاء نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند اگر مقتضیات
بشریت غشاوه بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات
ایشان رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر
نموده اند و بتواضع فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستیم. نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت
علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر را نیازی خاص بآنجناب ثابت است و در وقت عروض عارضه
جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست
فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر * سرانگشت ید اللهی امیر المومنین حیدر * بجناب ایشان
عرض نموده بودم نوازشها فرمودند. محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله تعالی عنهم موجب ایمان
و سرمایه بقای تصدیق و ایقان است هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم وسیله نجات
ندانیم ست نکرد مظهر ما طاعتی در خور نجات * نجات خود بولای بوتراب گذاشتیم *
معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جاهای که اعتراضات دارد
نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و بسا کلمات که اسباب
ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیاء کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود و بسیار تادیبات
کردن ایشان سخنها کرده میشود و از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ معانی مشتبه شده یا بامر الهی
باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست. شیخ عبدالحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوائل
حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین
خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بجناب میان شیخ احمد
سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت درمیان نمانده قطع نظر
از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و در باطن الطریق

ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب
و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال حبیت و بچه سؤال ست انتهی
و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیاء کرام را علیهم السلام
یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب انزوا
فرمودند مخلصان در رفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل رد شبهات
رساله مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شرفت تحریر نموده مهر مفتیان چار مذهب رسانیده ـ
فیض الهی بے نهایت ست و مقتضای استعداد هریکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی بعض از ایشان
را باقتضای حکمت بالغه خود کمالات عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی است
در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا هم تفضل یکی بر دیگری ثابت مقامات انبیا
معدود بآن امتیاز دارند ازینکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار
آن علوم و کیفیات نموده و در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست
کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خرق عادات شرط
علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند
رسید بکثرت خوارق عادات و نسبتهای شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند ـ حضرت شاه ولی الله
محمد محسن پسر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند
ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما باستفسار آمدید یا باقرار گفتند بجهت
استفاده از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند ـ حضرت شیخ عبد الاحد استفاده
از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی
فرق نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه در وداد الشیخ مفصل اما م واقع شده

اما الله تعالی ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت ست بسیار ست و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت ست بسیار در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر وارد و بمقامات مخصوصهٔ حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم. در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم بر توبهٔ نصوح تاکید و مبالغه میکردم. شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند وی را حالت عجب رو داد و برخاسته مزامیر را شکست و از نامشروع توبه کرد و فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید ازان روز تعرض از استغفار حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیست و توبه مفصل بر وقت حاصل میشود. گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافته که او را اختیار کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی ست و آنچه منطبق بر قطعی ست نیز قطعی از ممارست اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت الانوار این طریقه می افزاید. همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که مزاج شما شورش عشق غالب ست و طبیعت باشعار عاشقانه راغب با چنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست و بآواز جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه گفت در صورت اجابت مرا از سوال مستغنا نه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم بفشته غائب شد. شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آوازی بگوش ایشان رسیده از نابخود و شنوانند صریحی

مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بید رو میگویند که در ایشان که بر تاثیر سماع صبر
می نمایند — بزرگان این طریقه در راه معرفت آواز سماع گوش [illegible] بنیاد [illegible]
پشت و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی که [illegible] گفته سماع مباح است
ازین سبب حرام گردیده — در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید محمد الله
علیهما هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع می آمدند [illegible]
میشد و با وجود این همه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که [illegible]
یکی از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید [illegible]
حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنا کار بر [illegible]
نهاده اند ثمره زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات [illegible]
الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین [illegible] خرق عادات [illegible]
خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد — حضرت محمد صدیق پیر حضرت
حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود تعظیم ایشان نخواست اصحاب ایشان
ازین بی ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند [illegible] ایشان
طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او [illegible] نسبت [illegible]
گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است
و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسرهند
برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت —
یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان [illegible] کردند

معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن
بی ادب را سر خنگی زند وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده
عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و سلامت
بماند — امتثال امر مشایخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد —

شاه ... از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند
... گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که ...
اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا اینچه از پوست
و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود
داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که درینجا چاه
آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد ساکن شده ایم هرگز در وهم ما نیامده
که درینجا چاه است در وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی ... دینار بجهت ایشان
فرستاده ... خواستند که بر ایشان فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز دادند گفتند سالکی سوال کرد
آن ... را بجهت ادای فرض حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادای زکوة نمایند که در
ادای فرض الهی قرب تمام حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب
هر چه بود براه خدا دادند ... حاصل شد نصاب ... کار ... که خزینه فقرا اسباب ...
بجهت ... فقرا اسباب ... و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که چیزی
بجهت ایشان ... از اهل کمال خواهد بود یکی از ایشان نزدیک آمد و گفت شعر خاکساران جهان را
بحقارت منگر * تو چه دانی که درین گرد سواری باشد * انکار هیچکس نباید نمود درین
... حقیقت جلوه گر است — نواب ... خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان ...

رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی دارند — روزی عالمگیر پادشاه از ایشان پرسید
که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست
باقی وبال آخرت است اوقات همان بود که با یار بسر رفت — باقی همه بیحاصلی
و بیخبری بود — در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود و بحد اسراف رسیده با
اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه با همه احتیاط و کمال تقوی گاه گاه طعام ایشان میخوردند
میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه
تمام ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیاء
ایشان نور شده بود مثنوی از محبت مسها زرین شود — از محبت تلخها شیرین شود
از محبت سرکه ها مل میشود — از محبت خارها گل میشود — ایشان جناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است موجب اشکال میشود
در جواب بر نگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول است و سبب ... الا ... الیه
در باطن بیشتر ثابت است می شود فرد چون دیده ... آمد اول ... اول
وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بسر ایشان نهادند ایشان
عوض فراست دریافت چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من بیاید و سلسله ... الفوات
ایشان است در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت ... تفاوتها است ... نقش
تفاوتها است والتفات که پیر کمال مستفید خود دارد از پیران دیگر کم حاصل میشود ...
قرب ابدان معتبر نیست تحقیق است — روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید نواب
مکرم خان که در آنجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه هر دو مزار فرمودند نسبت
هر دو بزرگ یکیست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در انوار نسبت و لمعان امتیاز

دارد از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه وکس طریقه گرفتند یکے طریقه قادری اندکرد
دیگرے طریقه نقشبندیه اختیار نمود وایشان نمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف
آورده صورت مثالی مریدان خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده
صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل بجناب الهی هر یکے
از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگردانند مستفید اگر فیض حاصل نمود
زهے سعادت و یکے از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه
ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت
بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست
مغلات در صحرا یا وقت خواب اسباب و اسبان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائید
از غیب همراه ایشان می شود درینباب حکایات بسیارست تحریر آن باطالت میرساند
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار
میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتها می نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در نشو و
نشان استغراق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوا نیست رحمة الله علیهم
غرض و توقف نسبت این اکابر بمرتبه الیست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در
مقابله نسبتهاے باطنی این عزیزان و قدماے صوفیه علیه میتوان گفت که مامردم را از آن
راه بهره نیست - سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه
غور و توجه کردیم اثرے از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد و بسیار وقت نسبت ایشان در نهایت
لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست و در راه خدا
بشهادت رسیدند و فقط در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین ست احوال

شهیدان که در راه حق در نقد جان فدا نمودند و فتح جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات
قرب فائز گردانید. حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه طریقه جدیده بیان نموده اند
و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علمای
ربانی اند مثل ایشان در متقدمان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند
چند کس گذشته باشند. اولیاء خدمت را ما می شناسیم و با آنها ملاقات شده و اما اطبای اینها
مخفی [illegible] نیست. با قطب افغان نام شاه ملاقات شده بود در یک مجلس مهر قاضی لاهوری با
باو گفتم در پای [illegible] روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده داده و گفت. قاضی آشنا بود
لهذا [illegible] ساعت [illegible] از [illegible] [illegible] برای [illegible]
فقیر [illegible] [illegible] قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب مهره هزار روپیه
[illegible] [illegible] خود میداشت آن مهره گرفته برداشت بادشاه [illegible]
[illegible] گفت من [illegible] بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت نزد دیگر طالب تمایم فرموده
[illegible] کمال [illegible]. از جمیع اعمال ما از ذکر و دوام توجه سبب اشغل و صحبت مشایخ کرام رحمة الله
علیهم [illegible] کیفیات نماز است که متضمن انوار ذکر و از تلاوت و
تسبیح و درود و استغفار است و صحیح و اصل ترین حالات که با حوال قرن اول مشابه باشد
در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما ینبغی بجا آورده شود. تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن
و رفع قبض قلب است ترتیل حروف و تحسین صوت خود را باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید
کرده میشود ذوقها است میدهد. در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود
و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه چیزی نیست جهد باید نمود تا
این ماه [illegible] [illegible] [illegible]

صفت شاه ولی الله
رحمة الله علیه

شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان
از صوم مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا
هلال نو صفر این شهر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان
گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت
میشود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان گشته - شب قدر بر سبیل بدلیت در شهر
از شبهای او تاری می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم
احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز مشهود
جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین ماه حضوری فتور
راه یافت در تمام سال اثر آن میماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد
حضرت شیخ رحمة الله علیه هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند و کسان
که بمقامات اجازه لایق میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید
میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند
بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر لمعان
گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر روز کلبا شد صفا حاصل است
و از برکات این وعده اما اجری به خالی نیست - لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد
حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات تمام [illegible] مطلقی ندارد و کشف
و [illegible] فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق [illegible] فقیر خطا واقع شده حضر

شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند
در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح ست اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
کردید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن
مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تغیرات حالات او
میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد بشارت
آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض وقوف آنکه نسبت باطن
مثل اولیاء متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری
قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام متمتع خواهی گرفت — مستفیدان توجه الی الله
و انقطاع عن ما سوا یا اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته تمام
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبداء فیاض بخل نیست
قصور در فهم سالکان است بلکه از اجله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را وقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تا یک سالکان را تا غایت
احدی طریقه از بزرگان این خاندان که در وقت ارشاد طالبان مثل نیاز امتیاز بخشید — خواطر قلوب
عزیزان زیاده تر از اشیاء ان می شناسم که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم معتقد در مدار اندیشیم متوسل
بجناب پیران کبار سلب امراض می نمایم و بعنایت الهی ابهام اشتفا حاصل میشود یکبار فقیر زاد و راحله
بسفر میرفتم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا مینمود ناگهان در راه
باران شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم الهی باران گرد بر گرد ما ببارد
و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد — در اوائل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند
از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله

رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید و می گفت از بزرگان خود باتی که روبروی

آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرت آمد و سخت ناخوش شدم و دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابا بکر

صدیق رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب

در نهایت شدت و اینمعنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالے

تیغ غضب ما را کند فرمود اما حدت غضب چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا

میرسد و نسبت باطنش تباه می شود بجهت غضب نسبت وی مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید

و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت

از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولیست

زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاش در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدور ند بضیافت جهد

بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر

مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که المؤمن

لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است

اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند

چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال

بشناسد پنجم آنکه از وا عغضب و هیبت تازه وارد نشده باشد ششم آنکه

از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر حضرت این نیاز

قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول . . . الحق سبحانه و تعالی

ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر . . . خلاف این عقیده مقبول

نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال . . . آنکه . . .

میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران
دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح
نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضه حق است سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت
بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان
خوان یغما میشد. الحمد لله که دنیاداران ایوقت با فقرا سری ندارند والا ایشانرا نه حال میماند
نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه
سفر مانید که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله
حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این
طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتها
الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب
بود که هرچند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند
و فقرای ایوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت
و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد
پس کرم الهی با این فقرا حارس و حافظ است. جاییکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر جاییکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جاییکه قدم
گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جا یکی آنکه
در وقت توجه گونه حرکت بدن میکنم. دوم بشمار نفس توجه میدهم و این هم از بعض
اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه بقلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد

و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طالب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن مامور هستیم و اما بنعمة ربک فحدث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت نتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد .

نصایح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انگار و اگر مخالف ست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز و در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی و الا آگاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی نقل غنیمت اتباع حبیب خدا بمحض رضا مولی اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بیزار کن طاعت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب پندار بالتزام خلوت صفای وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که طعام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میانداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست اوقات بصبر و توکل بسر کن و از اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق وعده او را سرمایه خلوت انگار و در دل تو اگر تردد است

عزلت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب
سنت انبیاست علیهم السلام و چنین که دل را بران اعتماد نبود و منافی توکل هم سبیل رشاد
نبود و راس المال فقرا فراغ بال و جمعیت خاطر است و چیزی وارسته در انتظار مقصود
ناظر مباد و جمعیت بتفرقه بدل شود و در توبه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص
و طمع از دل بدر کن آری یار اغیار را ناامید باش و لیکن دنا بود شان یار شناس در هیچ کس چشم
قناعت نگاه دار و حقوق الهی که بر قاصر بشر در راه طلب هست کسی که از مرتبه غرور از کف برون ده
از پیچا گفته اند در توحید ایست که آنچه در سر داری بنهی و آنچه بسر آید بکشی و از اندیشه و سـ
دو نزاید یکی بطاعت و عبادت خود مناز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخالفت نفس
هم چنین آنکه بود نیز باید اما نه آنقدر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات
باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب میگردد و یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد و هر که مرا این غنی
طعام بخورانند بمقصود دیگر وارد بر آید اتفاقاً در آن وقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد وقتی
مشغل گشت التماس طعام نمود شخصی در آن وقت حاضر بود با مر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده
مشکل واشت که باختن هیچ تدبیر وا نشد با این عمل منحل گشت - طعام اگر به نیت ادای شکر
بامزه سازند احسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید - طعام لذیذ را با آمیزش
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب
تناول می فرمودند و اگر رغبتی نمیبود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست
رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه
شکری که محض بزبان بود شعبه صبر است که تلخی آن در جان بود - بزیارت مزارات اولیا
و در یوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب تحفه فاتحه و درود بجناب

الهی وسیله سازد که سعادت ظاهر و باطن از همین حاصل است اما بعد یافتن رابطه بغیر تصفیه قلبی از قبور
اولیا حصول فیض متعسر است لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و بر سوم متعارفه از عرس و چراغان معتقد مباش که
ازینها مستلزم سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از ازدحام مردم میگردد زر نقد خفیه بارباب احتیاج
دادن اصرح ست ثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیاراید
و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آ و همیشه احوال خود را بر کتاب
و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر رد افتد مردود و هر حدیث صحیح که از نظر گذرد و مهما امکن
بر سبیل احتیاط عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد
از انوار آن محروم نمانی و از لوازم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود - فقیر در مدت العمر
کم کسی را دیده صفای وقت است و کسی که چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب
سرگرم و مستعد باید بود ؎ کار مردان روشنی و گرمی ست * کار دونان حیله و بیشرمیست
[illegible] باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح
مسرور و از ذم مکدر نباشد زیرا که بیشتر سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه
خود است مثلا مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بر آن اعتقاد و یقین دارد درینصورت اگر کسی
نسبت بمعتقد [illegible] یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او بیقین میداند
[illegible] آنکه نیم سیر میگوید کافر است و آنکه ده سیر میگوید فضول قدم بر جاده
[illegible] راسخ و استوار باش و در حضور سیر متوجه
[illegible] باید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچه التفات بجهت استعطاف کس باشد چنانچه نقل است
که شخصی [illegible] حضرت محمد صدیق قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید

جواب آن نداد و التفات بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق
خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو بیت من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شدگان سخن نگوئید ٭ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج ملتجی
بکس نباشند که در توکل نظر توجه بطرف حق سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و تعیین سوال
اگر بهر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن قبول نه
و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و راس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت
کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد از اجل نعماء الهی همین فقیر و حقیر
که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هر چه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین
دل مستاصل و ناپیدا میگردد آزار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد
فرد نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد ٭ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد ٭ تا توان
نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد و اگرچه سگ و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است - فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت
است ٭ مظهر او راز حقیقت بر نماز خود مناز ٭ مخالفت نفس چندانکه تواند کند زیبا است -
فرد نفس اژدرها ست این کی مرده است ٭ از غم بی آلتی افسرده است ٭ لیکن آنقدر مخالفت
و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از سر باقی راه
صحبت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات است باز دارد باید که
گاه گاه با او بسازد و با رزد و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در
خدمت بنده مومن بهر چه طلبد بما لوقت ادا بدهد بلکه با نشود هر چه خواهد و تمنای آن کشد
اول ادا وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز مقتضی شود

همچنین اوراد لیست و لعل دارد تا آنکه سبتیح آنرا فراموش کند چون داند که هرگاه آنرا دربانه
نمی‌الستد و تخلل در اوقات می‌اندازد یکبار شکم سیر هرچه خواهد در اید باشد بشرطیکه مشروع و حلال
باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته و پیش فقیر حاضر شد و تمنا
شیر و برنج نمود و گفت هرگاه این وقت مرا بشکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه
فرمایید که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون
آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمی‌شد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی
حاجت روا گردید. طعام [۱] بمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گویند اگر با مزه سازند مضائقه ندارد
بلکه احسن می‌نماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را از خلط آب بمزه سکنند عجیب می‌نماید زیراکه
از طعام بمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه
در حقیقت آن شکر از انشعاب صبر است که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت ست که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن غیبت و حق تلفی تحلی هر
آن طعام علاوه [۲] حق سبحانه تعالی ما را بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف آگاه
فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برود طاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگر ست بزیارات
مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید
و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات بیشمار.
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نبی
که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند

از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند

فرد ۞ خر عیسی اگر بمکه رود ۞ چون بیاید هنوز خر باشد ۞ مگر هر کرا لطیفهٔ او قوی

باشد از عالم ارواح مناسبت تام دارد پس او از زیارت مشائخ قدس الله ارواحهم بهره مند خواهد افتاد زیراکه

از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار و برکات ارواح ایشان بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت

خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من در اوائل روزی بخدمت خواجه علاء الدین

عجدوانی قدس سره که خلیفهٔ حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات

و اختلاط داشتم روزی که کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کرده بودند

آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت است اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند

که حضرت خواجه بزرگ شیر مرده اند و کبار گفته اند که زنده به از شیر مرده ـ قطعه

تا کی بزیارت مقابر ۞ عمر تو گذرد ای قبر ده ۞ یک گربهٔ زنده در چنین حال ۞ بهتر

ز هزار شیر مرده ۞ حضرت خواجه نظام الدین خاموش میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند

که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق او عز و جل در این جهت بزرگان

مبارک بسیار گفته اند بیت ۞ تا کی گور مردان را پرستی ۞ بگرد کار مردان گرد و رستی ۞

مقصود از زیارت مشائخ کبار دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه

باشد و روح آن برگزیده حضرت حق وسیلهٔ کمال توجه گردد چنانچه در حال تواضع با خلق

باید که هرچند تواضع ظاهر با خلق بود در حقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق از آنجا که ایشان

اند از مظاهر الهی عز و جل باشد یعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن صنعت

است نه تواضع انتهی ـ برسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن شناعت

بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است ۞ دوم آنکه

ال از خیمه و فروش وغیره سوم لزوم اسراف در اخراجات و چراغان چهارم تضییع اوقات
کر عبادات آن ضرورست پنجم شکایت مردم از شب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ
مراتب از کثرت و ازدحام ششم در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سود
می شود که آن در شرع حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره
بر نهج مساوی نه و ترک عادت رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنابر اضطرار محتاج
الی قرض شده رسم بجا می آرند هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله
طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خدا تعالی داده میشود اول
در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد از آن بدست آن مسکین پس این چنین نیاز سزاوار جناب
قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازینجاست که معمول حضرت شیخ
در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که روز عرس گاه در خانه میگفتند که امروز
قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هرکه در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز این جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن
از جنس اشیاء که بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی ابرع ست نفع و اسبق
الوصول راحت بدل و دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشند و سوره لایلاف یکصد و یکبار
یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجها
و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند
که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد و مدار کار طریقه این حضرات استقامت
که فوق کرامت ست فقره بر اهل استقامت فیض نازل میشود و مظهر همه مبادی تجلی گردد
و هر چگونه کشف درین راه بازیست و کرامت را اعتبار نه قصه و سماع قدر و مقداری

منیاره و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف به شجره و کلاه نیست و مدیح
این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را
اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست
که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه
عالیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب
از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال در روشی هیچ ندارند خورسند اند و اگر
با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالی که
بر آن مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت داشته منع فرموده اند فقیر آرد که حضرت خواجه التفات باین ننموده در
مجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه بالله بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را نا خوش آمد
بحدیکه بر جبین فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه خورد شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده پیش امیر آورده حضرت امیر کلال
برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است ایشان
ایشان در جواب فرمودند که نکنم آنگاه این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص
و لوازم چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب امثال مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج
است اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معامله
که در مرایای صور عالم ظهور می آید حکمای یونان و براهمه هند و جمیع شریکند علامت صدق احوال و قبول
علوم شرعیه است با اجتناب از امور شبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره
...

یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بدست مبارک شان رسید چون وقت صلوة افاقت
آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بعیادت رسیده‌اند حال آنکه از سماع
بیمارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که قریب بود که حیاتم منقطع گردد و مرغ روحم از قفس
عنصری بپرواز آید با آنکه بکثرت میل طبع سماع داشتند چطور زندگی بسر برند پس انصاف
باید کرد که ما از سماع روگردان نیستیم با ایشان لیکن منع در آنکه از درد و دردی باخبر نیستند اگرچه
در ظاهر هیچ [illegible] سلوک داریم لیکن آنکه در باطن ما از سوز و درد و غم مشغول است
با همه کس در میان و از همه کس بر کران بسر بردن و ساختن [illegible] + ابدال
بوجد و سماع مائل نیستیم [illegible] در دو مقام [illegible] طریقه ما
بحضرت صدیق است رضی اللّه تعالی عنه که ایشان بر زمین کمال [illegible]
سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات شکر [illegible] بودند [illegible]
را از دیگر خبر نداشتند کسی بعد وفات چون حضرت عمر رضی اللّه تعالی عنه بر ایشان تشریف
فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند
همراهان گفتند که گاه گاه از دل پر درد آهی سرکشیده‌اند از تاثیر حرارت دل آن سقف
این خانه سوخته و سیاه شده است ؏ از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش + اینچنین
زیبا روش کم بود اندر جهان + بزرگی از طریق نقشبندیه در راه معرفت ناگاه زخم تیر
سماع بر گوش او نشست سیر از دل چون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع
بیت المال مسلمانان است لهذا حرام شد فقیر را در باب سماع دلیل قوی بهم رسید که ارباب آن
[illegible] صغرای این مقدمه بدیهی ست و آن اینست السماع یورث الرقة
والرقة علیها الرحمة فالنتیجة السماع علیها الرحمة [illegible] ارباب سماع

فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا
فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه
نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نیز آگاهی از اذواق
و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکاری معذورند و دون مقام عالی تمکین از ظهور وجد و حال در
سکر مست بودند و ارباب صحو که از آداب دربار واقف و آگاه هستند حرکات
سکنات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه
که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمیکنند پس
طریق اسلم در تنبیهات آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب در قول حضرت
خواجه بزرگ هم همین معنی هست که نه انکار میکنم و نه این کار مرید را تا مناسبت
مناسبت باید هر چند دور کشند دور نشود قول شیخ الاسلام عبدالله انصاری
هر که استاد ترا رنجه دارد و تو از و رنجه باشی سگ به از تو بود - اگر
کسی رجوع طلب لقیه نزد تو نماید او را اکرام شیر و بنده در حق خود تصور نباید نمود
از مواخذه غیرت حق خائف ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه رفت و آگه نه همان رفت از جهان بر لب بن آفت ؛ در بیکباری
شکل و شمع ها بهم کرده است ؛ این قدرها غافل از اندیشه روز حساب ؛ رحمت بعید
و لطف حبیب ها بهم کرده است ؛ رستن از قید خودی مظهر حق پیوستن است ؛ قطره با دریا بهم
یکیست بهم کرده است ؛ فرد و مظهر طلبی که جهان مستغرق رحمت ؛

بگذر تو زخود در پس این پیچ مقام است

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جانجانان مظهری مجددی در حالتی که اقرار معتبر است بحکم شرع صحیح و معتبر وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر وقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از آن دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام فقرا به بندگان خدا قلیل می نمودم و گریب مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی است که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی را ندانند و واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم را ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را مستفید میدارند اللهم وفقهم ـ

فصل سیوم

در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شهودی و مسئله جبر وقدر

و دیگر مسائل ضروریه شریعت و طریقت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لا اله الا هو و کل شیء هالک الا وجهه والصلوة والسلام علی محمد عبده و رسوله. بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد ثناء الله عفی عنه بخدمت مولوی صاحب مخدوم مهربان مولوی غلام علی جیو سلمه ربه المنان میرساند که فقیر درین ایام بتقریبی در بلده سورتی وارد شده بود کتابی برای اشتغال همراه نداشت و مشاغل طاعت بحسب اوقات نتوانست شد و نفس را تعطیل کردن خوب نبود لهذا چند [illegible] عقائد و مسائل دینی ضروریه مختصر بر منوال مکاتیب نوشته اند بمقتضای قول حضرت مولانا رومی قدس سره مصرع

آنچه انسان میکند بوزینه هم

بخاطر فاتر گذشت که تقلید سنت سنیه پیران عظام در بیان مناسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شهودی و مسئله قربیت و مسئله جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر دام الله برکاته نوشتن و دیده بکریمان فرستادن سوء ادب و نامناسب مینماید [illegible] یاران طریقه آن مهربان را مخاطب صحیح دانسته نا چار چند فقره نامربوط مسوده شد اما اگر از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد الله ظلاله نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لهذا التماس است که این رقیمه را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات آنچه صواب و صحیح معلوم شود نقل آن برداشته بفقیر عنایت فرمایند که از سهو ماند و آنچه بقلم اصلاح منسوخ کرده شود آنرا انداخته تا صحیح از سقیم امتیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلمة الحکمة ضالة الحکیم حیث وجدها اخذها احق بها والسلام علیکم

ورحمة الله و علیه التوکل و به الاعتصام محمد و معشر عقلاست للممکن فی نفسه لیس
وله من علته الیس پس ممکن را تا نسبتو با علت او که فی نفسه او را لیس و وجود ثابت باشد
و واجب الوجود بود و متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را بروی حمل نتوان کرد
که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح است
و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب ست قال الله تعالی
نحن اقرب الیه من حبل الورید این کلام را دانسته که ممکن در بقای وجود محتاج است
بواجب ور بقا هم محتاج بواجب هست یا نه بعضی متکلمان در میان ممکن و واجب نسبت
کوزه و کلال فهمیده و گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلا استغنا
عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال عز و جل
یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید لهذا قائلان این قول
برای تجوز از این قباحت به تجدد امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
برای اثبات دوام احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبتی که ممکن را با واجب ست
نسبت کوزه و کلال را آن چه مشابهت ماده کوزه که عناصر اربعه ست مثل کلال بلکه نیز
از کلال مخلوق الهی ست جل سلطانه و صورت کوزه که عرض ست و صنع نیز مخلوق
حق است سبحانه مگر آنکه حرکات دست کلال بنابر جری عادت الهی عز برهانه از معدات آن
صورت آمده باز این حرکات که بنابر عادت الله تعالی از معدات واقع شده نیز مخلوق
حق است جل و علا بسبب آنهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این
حرکات میگویند خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال
خیال کردن محض غلط فهم و قصور عقل ست و ما للتراب و رب الارباب لکن ممکن

و واجب بنفس خود است معلوم الانیة مجهول الکیفیة که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود

و لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی

شیء من الاشیاء. بیت: چگویم با تو از مرغی نشانه / که با عنقا بود هم آشیانه

ز عنقا هست نامی پیش مردم / ز مرغ من بود آن نام هم گم. و حق آنست که ممکن

در بقا هم محتاج است بعلت موجده خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن

وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت

باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه بدیهیست موهوم اگر مقدار حرکت فلکی بود و نیز حقیقت

امکانی را مقتضی وجود نمیتوان گفت در حال آنکه این قدر باطل است که فلک حادث زمانی

قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک

نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند هیچ تا شاید تفاوت

نمی نماید غرض که ممکن در زمان ثانی هم وجود و بقا نمیتواند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن

ممکن نباشد واجب شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم

یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر است

یعنی واجب است باقتضاء علت خود نه باقتضاء نفس خود که آن محال است پس ثابت

شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضه

وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن

بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که بمقابله آفتاب روشن شده

تا وقتیکه مقابله باقیست روشنی باقیست و چون غباری یا ابری میان آید و مقابله نماند

از نور و روشنی اثری هیچ نماند. بیت: او چو جان است و جهان چون کالبد [illegible]

پدید آید. پس باین معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی آب بن
ظل آفتاب میگویند نه باین معنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت است چنانچه ظل را
با اصل که اینجاست هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه باین معنی است چنانچه ظل را هیچ تحققی و تاصلی
نیست وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس
معنی این که ماهیت ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او یعنی مصدری که بود از مبداء فیاض فایض است انتزاعی
چیزی با و متعلق نیست و ما به الموجودیة و منشاء انتزاع این وجود همان نسبتی است که ممکن را با واجب است هم نسبت همین امر است
بین المنتسبین پس وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة نیست بجز ذات واجب اما در تقدیر یاب معنی اعتقاد او
سوال وجود ممکن همین است که یا بعیان اعتقاد ندارد او همان ممکن وجود مصدری انتزاع
کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی منشاء این انتزاع باشد
باید که منکر صانع انتزاع وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید.
جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از منشاء انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع
نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید یعنی الا که شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند و گمان دارد
آنچنان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه چنانچه
هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود
در ممکن غایة ما فی الباب که متکلم ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه ظل را در آئینه صورت خود
را دیده آنرا وجود در وهم خود متاصل فهمیده بادی در سخن می آید پس ممکن را چه در خارج
و چه تحققی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت وهمی ما به الموجودیة واحد حقیقی است لا این
کثرت بدان وحدت حقیقی خللی نیاید و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد پیدا شود همان زید یک زید است چنانچه بود

وهو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر

لا آدم فی الکون ولا ابلیس * لا ملک سلیمان ولا بلقیس * فالکل عبارة وانت المعنی

یا من هو للقلوب مقناطیس * و چون منشاء این وهم و وجود این کثرت ذات واجب تعالی

شانه یا صفتی از صفات اوست نه غیر پس فارسان مضمار اعتبار معتبران این وهم و متوهم

که نفی و ... منتفی شود ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار

یعنی ما خلقته باطلا ای ... علیها الاحکام والآثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته

فاذا عرفته ... نزهه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب

علی عدم المعرفة والایمان ... چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد

که وجود او بالذات ... تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت

وهمی را عین واجب گفتند و عدم ذاتی او را از نظر انداختند و قایل همه اوست شدند و گفتند

رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه همه اوست * لیکن

مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و میگویند * در انجمن فرق و نهانخانه جمع * بالله همه اوست

ثم بالله همه اوست * نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را

نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت وانمود باشد ... صوفیه شهودیه که از سکر افاقه

بهم رسانیدند و از شهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه اوست میگویند ... تحقیق

نظر کرده ... وجود اوست ظاهر شد و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه

و قوله علیه السلام ان اصدق القول قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و بیت

بدین مدعا ... یعنی آنکه ... را باطل گفتن مجاز است و تکلف

ومعنی حقیقی متبادر آنست که هالک و باطل فی الحال بل علی الدوام هستند و ما این نسبت
که ممکن را با واجب گفته شد و اثبات شد نزدیک صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات
واجبی یعنی با اعیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظاهر یافته اند
مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن به آنها گران نیاید
در نزد مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون عند شیخ ما معطا شده ذات مقدس
را غنی عن العالمین در یافتند و صفات را در دو مرتبه، چند عین ذات هم گفتند و شیونات
و اعتبارات تعبیر شوند و مزائد بر ذات هم گفتند چنانچه علماء سنت و جماعت شکر الله سعیهم
بدان قائل شده اند متبادر از آیات و احادیث همین است و ممکنات را با هیچ یک ازین
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالی دیگر را ایشان ظاهر شده و مسمی بظلال کردند
و آن اسماء اضافیه اند یعنی نقائص صفات الهیه … که با هر یک از آنها در حضرت علم
ثبوت و تقرر یافته ممکنات را با این مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق ممکنات نزد
حضرت مجدد همین اعدام … ظلال مشهور گشته اند لاجرم او سبحانه تعالی همه او بودن
نتوان گفت … بر زبان شریف ایشان کم شده از کمال او … و تحاشی از مناسبت
در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان ایشان گذشت و از قول رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه استنباط این مذهب
مفهوم ان شده —

سوال از تقریر سابق ظاهر گشت که ممکن را با واجب نسبتی هست که آن نسبت سبب
بوجود ممکن یا بمعنی مصدری و تعلق بآن نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی

وجود ممکن یعنی ما به الموجودیة قرار یافته و تعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می‌نامند
و چون بمذهب حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت نه باذات ست
و نه با صفات بلکه با دائره ظلال ست و چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد
و این محال ست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند
موت و جهل و عجز و عمی و صمم و بکم که در مرتبه علم تقرر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم
و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب متقابل منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند
و ظلال همی گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام نوعی ست از وجود علم و امکان
و حدوث را در آن گنجایش نیست و مغائرة او با صفت العلم مغایرة اعتباری ست نه حقیقی
پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها
باشند لاجرم از ممکنات باشند انجمله ممنوع ست زیرا که صفات مغائر ذات اند از ممکنات
نیستند و تعدد قدماء مستقله محال ست نه تعدد ذات و صفات و مراد از مغایرة ذات و صفات
آنست که هر یک در تعقل جدا آید و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج
هر یکی مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا تواند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری
لاعین و لاغیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات
از دریای علم مجدد و النسبة مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست و هر چند
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته می‌شود در حقیقت آن نسبت با ذات او ست

وحده لاشریک له صفات وظلال حجابی تجلی بیش نیستند حق تعالی میفرماید الله نور السموات

والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها

کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها

یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله

الامثال للناس والله بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الایة شجره مبارکه

زیتونه که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن و غربی

بودن ازان منتفی ست ویکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون

واعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست و مصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زائد

بر ذات اند وبتنبیه سبب ظهور آثار گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست و مشکوة کنایه

از عالم امکانست تا حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضائت ذاتیه شیونات

مصباح صفات را اضائت بخشیده وبتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان

کانها کوکب دری ساخته وبتوسط زجاجه ظلال ظلمات عالم امکان ظلمت کفر از مشکوة قلوب

وصدور المومنین وظلمت غفلت وشرک خفی از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخته

نور علی نور بمنصه ظهور آمده قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارت ست از هدایت

کردن عارف بمراتب نور وبمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و

ظلال و ممکنات وایراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل

واضح ست برآنکه ذات ست که مابه الموجودیه همه اشیا ست لاغیر چنانچه در ما سبق تقریر

مذکور شده است که ممکن را تا نسبت با علت بهم نرسد حمل او لیس هم از وساقط ست و نیز

گفته اند پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقربیت و شعار نحن اقرب الیه من حبل الورید

را لکشاف ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر است که از ذات شیٔ لشیٔ چیزی دیگر بلکه
اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده مفقود است بلکه اصل ظل از ذات ظل
اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل
ظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب است و همچنین اصل اصل الاصل از همه اقرب است
پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوی اقرب اند
از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات وی و آنچه
حضرت مجدد رضی الله عنه فرموده اند سبحانه و تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء این و نسبت در مراتب
قرب او را گفته اند در مراتب بعد فانه البعد فی الوجدان واقرب فی الوجود
والله تعالی اعلم محمد عمر چنانچه ظلال و صفات درمیان ذات بحت و عالم امکان
پیش از حجاب تجلی معلوم نشود همچنین قدرت و ارادت عباد درمیان افعال اختیاریه عباد
و درمیان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل سلطانه پیش از حجاب تجلی مدرک نگردد
و از ینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش
که بدیهی است مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله
خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شد و چون قدرت ناقصه بنده
پیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب
به بنده که مستفاد قوله تعالی خلقکم وما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور
قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت است بلکه پیش از فعل نزد شان توهم قدرت است
نه حقیقت قدرت .

ف
مسئله جبر و قدر

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره

وہم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد۔

جواب بنا بر آنکہ بوہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موہوم بوہم غیر متیقن ست لہذا آنرا توہم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس اگر در قدرت کہ مناط تکلیف واقع شدہ وہم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف ما لا یطاق جائز باشد چرا کہ وہم را تا ممتنعات ہم جولانگاہ است و در ممکنات بطریق اولے و توہم قدرت بر حج بیت الحرم و زیارت بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان ست فما الفرق بینہما۔

جواب اولا آنکہ تکلیف ما لا یطاق جائز است اما تفصیلا واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیا آنکہ مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف است آنست کہ نظر بر تجربہ عادۃ قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بظاہر حال محتمل باشد لہذا بر جہری عادۃ حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہ رح نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود خلافا لصاحبیہ و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم آید و نیز نظر بظاہر حال ایمان آوردن بر ابو جہل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجہل لازم مے آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین

سوال در آیہ کمشکوۃ فیہا مصباح ... فی بیوت اذن اللہ ان ترفع ویذکر فیہا اسمہ یسبح لہ فیہا بالغدو والاصال رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب

والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء
بغیر حساب. وجه تقیید چه باشد و نیز بعد ازان آیه فرموده والذین کفروا اعمالهم کسراب
بقیعة یحسبه الظمآن ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً ووجد الله عنده
فوفّٰه حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشٰه موج من فوقه
موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یرٰها ومن لم
یجعل الله له نوراً فما له من نور۔ وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد۔

جواب والله تعالیٰ اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالیٰ فی بیوت
اذن الله الی آخره تشبیه مشکوٰة فیها مصباح نیست بلکه ظرف متعلق ست بقوله تعالیٰ
یهدی الله لنوره من یشاء یعنی با وجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او
تعالیٰ وجود ماهیات و قیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالیٰ علی العموم نصیب نیست مخصوص
است بهر کرا دیده بصارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر ست در اتباع
شریعت و التزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو
والآصال الیه دلیل ست بر آنکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام
ذکر الهی موصوف اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام
آگاهی شان ست و اینجا اشارت ست بآنکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از مشغول اسباب
مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند ازینجا نهی از بیع و تجارت و مانند آن
مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالیٰ لیجزیهم
الله احسن ما عملوا وعده نعمای بهشت ست قوله تعالیٰ ویزیدهم من فضله اشارت
بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالیٰ والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة الآیة

بیانات این مدعا اکہ بیانات کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمی شود و تقدیر کلام اثنت و الذین کفروا لا یهدیهم الله لنوره و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر در ان حسن معلوم می شود مثل صدقات و صله ارحام و کف نفس از ایذاء خلائق و عدالت و ترحم و مانند آن چون بنای شرط قبول اعمال نیست لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سراب است که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب کند چون نزدیک بوی رسد جز حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض اشارت بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و بمناسبت شان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبایح اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا. چهارم ظلمت موانع خارجی مصاحبان که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا. یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین این بمثابه ابر است که بالا آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان ... سلامت رقعه سامی چند روز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رسیده بود چون فقیر بیمار بود داشت و درین ایام کم فرصت بود ازین جهت بجواب آن نپرداخته بود معاف دارند اکنون متواتر دو رقعه دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطائی رفته باشد اصلاح فرمایند
ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاء فمنی والمسئول من الله العفو
والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج از آن از عالم
خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که نسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو
عضو سرایت وارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه
عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقرها فوق العرش
کریم قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان آنها ست در این
آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث
وارد شده که ملائکة الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند
یا مسوح از دوزخ می پوشانند این همه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن
لباس بدون جسم متصور نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود
لائق تجلیات رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتداء به تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند
بریاضات و مجاهدات و جذبه شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز
مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند
کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر انفسی
میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول به تزکیه
عالم امر می پردازند و انوارشان در قلب و روح و سر خود خود در خود می بیند و آنرا سیر انفسی

فصل سیر آفاقی و سیر انفسی

میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
نزد صوفیه کنایت ازین دو سیرست قدمای نقشبندیه ابتدا تزکیه لطائف امریه تصفیه نفس
و عناصر میپرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
موجودست و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و بعض صفات
ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشاء انتزاع شان
در خارج موجودست و صوفیه وجودیه صفات را زاید بر ذات نمیگویند و در خارج سوای ذات
هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً
دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را واحدیت
میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی
و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال
را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات و اشیا
لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود نمیدانند میگویند
الاعیان ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد و بعض و امثال ایشان که بصیرت
توحید دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد اند بر ذات آری ذات محتاج صفات
نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات حضرت
انه کار علم میکند آنرا شان العلم میگویند و کذا شان الحیوة و القدرة و السمع و البصر
و الارادة و الکلام و التکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرض که اعتبارات
سمع و بصر وغیره که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان
و علما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند

و صفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات و شیونات باهم مرادف اند متغایر نیستند
و حضرت معبود با وجود تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبائح اند عکوس صفات
نمیگویند و تحاشی میکنند از آنکه کناس خسیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه
معصومین یعنی انبیا و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارات
از ذات اضداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با انوار صفات منور
شده اند آن ظلال عینیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت
مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی ست
حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء احکام و آثار القدرت کامله خود
گردانیده در مصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم
عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات منتهی در ذات
ذات حق تعالی از ذات ممکن قریب تر ست و هم از صفات که حضرت مجدد رض فرموده اند
که هرچند اصل المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند شد عقل اقربیت بین المتغایرین
تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل بنسبت ظل از ذات ظل قریب تر ست
و اصل الاصل بنسبت ظل از نفس ظل و از اصل او قریب تر ست و کذا اصل اصل الاصل
اقرب است بنسبت ظل از اصل او و اصل الاصل او و اگر خواهی که معنی را معقول سازی میتوان
باین اقربیت که جای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است لیس در وقت عدم موضوع حمل مسلم
صحیح نیست و سلب بجمیع صحیح است در وقت انعدام زید زید قائم صادق نیست و زید لیس
بقائم صادق است لیس [illegible] از علت خود نسبت [illegible] سد که منشا وجود او باشد بعید

زنند یه گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات وی بروی
پس علت اقرب آمد از ذات او وابنهمه تقریرات برای اطمینان قلب متشکک ست واگرنه
کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست ای برادر
باوجود اقربیت واجب بنسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته وحجاب میان او و واجب
وممکن غفلت ست از واجب وتعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم
تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد وشاید که قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
حجابه النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند وقوله صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی سبعین الف حجابا من نور وظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
ظلمانی ست وحجاب علم حجاب نورانی وشاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال
اسم الهادی نورانی وظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد واولیا را نایبان
شان گماشت تا حجب از میان بردارند وآتش محبت در دلهای سالکان افروزند بیت
عشق آن شعله است آن چون برفروخت * هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت * قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب * وچون محبت چون دوست دهد بنده را
با خدا قرب بهم رسد واین قرب که دوست ومراتب غیر متناهی دارد لایزال العبدی
یتقرب الی بالنوافل الی آن خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب چون بهم رسد ظلال او را
در عالم مثال بصورت دایره ظاهر شود وخود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا بمحیط
دایره ظلال رسیده خود را از اصل بمیان دایره بیند مستتر شدن بلون ظلال مضمحل وفانی
ودران باقی بقای آن بیند وهمچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول آن تا انتهای دایره
ظلال نقد حصول خود ما کتب له واگر آن دایره فی نفسها ...

بیت: جنس غایتی دارد سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا
همچنان باقی + فنا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسماء و صفات الهی در همین
جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر از همه رسائی ست پس ظهر دائره ظلال که مبادی تعینات ممکنات است
غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسماء و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا
علیهم السلام و وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل میشود
مگر بوراثت و طفیل و تبعیت این اسماء و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بسبب ظهور نه بسبب
بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسماء و صفات را دو اعتبار است یکی قیام بذات و آن
روبحق ست و آنرا بطون میگویند پس و دویم اعتبار مصدریه آثار و حیثیت ترتیب کمالات آن
روبخلق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسماء و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین وطن میسر میشود
چنانچه وصول بدیر ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسماء و صفات باعتبار بطون که
مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و ابعد
این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب
نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه واگرنه ولایت ملائکه فوق
ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل
میشوند ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین و ارباب کمالات
نبوت مقربین اند ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء و قلیل من الاخرین یعنی
من امة محمد صلی الله علیه وسلم وهم الصحابة و کثیر من التابعین و من بعدهم الی انتهاء [illegible]

وجماعة فی آخر الدهور بعد مجدد الدین بعد الالف سنة من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی
دایمی ست بے پردہ اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولو العزم موجی ست
از دریای کمالات نبوت این هر سه دوائر باهم مثل ابره و استر ست و مثل مرکز و محیط نوعی باهم
تفاوت در مرتبه دارند که باولی الالباب ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی
آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رساله شواهد التقدیم حضرت ذیل الشان
الشیخ عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شنیده ام استفاده
نموده شد بدو راه پیش می آید در تقدیم و تاخیر سلسلهٔ آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت
انتهای سیر باید یک راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سرادقات عظمت و کبریا و ظهور صرف بیچون
تعبیر می باید و بالاتر از ان حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدء وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند
و بالاتر از ان حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از ان
مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری
اگر میسر شود [illegible] با بود [illegible] اگر انهم نبود و سیر قدمگاه تا حقیقت صلوة ست
که منتهای مقام عابدیت سیر باید وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
که فوق حقیقت صلوة جولانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب وجوب برای ترسیم
تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بعد کمالات ثلثه دائره محبت ست که ظلت محیط آن است
و آن مبدا تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست
چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز دائره ظاهر میشود که محیط آن صرف محبت ست
که مبدا تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست
چون بدان مرکز رسیده میشود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جسدی سرور انبیاست
صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت
و ولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرورست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صرف متوجه
میشود سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم درهمین اثنا واقع میشود و بالاتر
ازین مقامات مبادی حقائق تعینات انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش
نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بهمین مقام گفته اند
و بعضی صاحب دولتان اویسی خواران سرور را بطفیل او علیه السلام ازین خوان نعمت
اویسی عطا گشته ه اگر پادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن * عظمت
سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اویسی خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف
قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فناء اتم اتحاد نسبت
سید بهم لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبه بخاطر می خلد که حل آن از مکا
حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد رضا را ابتداء حقیقت محمدی صفة العلم
ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده اند بیشتر شان العلم ظاهر شده
بیشتر حقیقت جامعه ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد
که ظل شئی بصورت اصل ظاهر میشود بیشتر چون باصل میرسند آنگاه واضح میشود که آنچه
پیش ازین ظاهر شده بود ظل او بود اصل نیست و لهذا صفة العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفة العلم ست رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی اینست پس چون بشان جامعه رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین ست و در آخر مکشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین وجودی ست و پس ازان ظاهر شده که تعین اول تعین حبی ست و شاید این مثال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر برزده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل حضرت بیان فرموده اند پس اینجا لازم می آید که شان العلم جامع ظل تعین حبی باشد که سابق بصورت اصل خود را وا نموده بود و این روا باشد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم عین ذات ست شان اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محال ست که اصل شان العلم یا صفة العلم باشد و شبهه دویم آنست که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر ولایت کبری و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البطون پس بعد قطع مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی ازان مقام چه چیز دارد پس وراء الوراء آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریا و این اضافت بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سرادقات ذات اند۔

سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سرادقات بران از چه راه است۔

جواب در حدیث قدسی آمده۔ الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی

فیهما الحطه فی ناری ازار ورداچنانچه سابق بدان اشارت اند همچنین صفت عظمت وکبریا
الهی مانع اند از ظهور ودرک ابصار حیث قال لا تدرکه الابصار لهذا اطلاق سرادقات
صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت وکبریا ست وحقیقت قرآن و
صلوة وسعت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست وحقیقت صوم
عبارت از صفات سلبیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم
یکن له کفوا احد ومحبت ومحبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن
از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت ست چه معنی دارد ودیگر صوفی درینحالت رجوع قهقری
میکند این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی
وحقیقت احمدی از دائره صفات اند از ولایت کبرے لیکن شاید که حصول بعض تفاصیل
موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
لیکن در حل این هر دو شبه آنچه بخاطر فقیر گذشته وآنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم
عرض کرده بودم وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند وگفتند که شاید
همچو باشد وآن آنست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود ست وصفات ثمانیه
او تعالی نیز در خارج موجود اند ودیگر صفات ثبوتیه وسلبیه واضافیه هم در خارج موجود اند
بدین طور که منشاء انتزاع آنها در خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست
دران موطن ابوت زید مر عمرو را هم موجود ست بدین معنی که منشاء انتزاع آن دران موطن
موجود ست وهمی وعقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل عاقل در جهان نباشد
زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل موجود شود حکم کند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات
حق سبحانه [illegible] واشان هیچ چیز دران موطن وجود نیست

پس چون علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده پس در مرتبهٔ علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و الفاظ صفات هم در مرتبهٔ علم موجود اند و از آن دائرهٔ ظلال ناشی گشته و از دائرهٔ ظلال دائرهٔ امکان در مرتبهٔ علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات را سوای مرتبهٔ علم وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را دو موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبهٔ علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که از حضیض باوج سیر رود و نه انقلاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است ازان که بجذب انبیا و اولیا محبتی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب الله شده را با ظلال اسما و صفات و ذات واجب حقیقی چون ما صل میشود و ترقی بدان میشود در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن هیئت بصورت وصول و اتصال و فنا دیده میشود و همچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام قرات و سنابل را السبعین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حمی مدینه را بصورت زن سیاه فام دیده غرضکه همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود — اکنون باید دانست که دائرهٔ ظلال که آنرا ولایت صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبهٔ علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود که اصل اوست و دائرهٔ صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت است از صفات واجبی که در مرتبهٔ علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم عبارت است از تجلیات ذات بیچون و صفات لیکن آن ذات که در مرتبهٔ علم موجود است نه در خارج اول صوفی را نسبت با ظلال

[illegible]

بهم میرسد بیشتر باصفاتی که در مرتبهٔ علم موجود اند بیشتر باذات بحت که هم در مرتبهٔ علم موجود ست
وآن منصب انبیاست چون ازین اصفیا بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را معیتی بهم میرسد باصفات
اضافیه و لقا که در خارج موجود اند و ازانجاست تعین وجودی و تعین ثانی خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند
وازانجاست مراتب عظمت و کبریا و وسعت چون که حقیقت کعبه و قرآن و صلاة و صفات سلبیه که
حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرف که آنهم از دائرهٔ صفات ست کمال معیت بهم نتوان رسید
للمنافاة بین العابدیة و المعبودیة که آنجهت مقابل عابدیت و معبودیت معیتی بهم میرسد که آنرا سیر نظری
توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبهٔ صفات حقیقیه است
که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لا عین و لا غیر ست و بالاتر ازان مرتبهٔ ذات ست که در خارج
موجود ست و این مرتبهٔ ذات و صفات که در خارج موجود ست آنرا مرتبهٔ لا تعین گویند تا آنجا هیچکس را
جولانگاه نیست که معیت فرع محبت ست و محبت فرع معرفت و واجب برتر ست ازانکه علم مخلوق
بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر پیغمبران صلی الله علیه وسلم و بعضی
اولیا خواران او را سیر نظری دران مقام ست استوی ای محمد بالافق الاعلی اعلی تنهای
الامکان ثم دنی الجبار ذو العزة فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انکارهم که بهنگام سیر نظر
صفات حقیقیه قاب قوسین و بهنگام سیر نظر ذات مقام او ادنی ست چراکه در مقام نظر بذات منظور
قوس وجوب ست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات الی
الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه منحل میشود که جمیع صوفی فهمیدی لازم نمی آید
و فرعیت شان العلم و شان الحیات از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع
در مرتبهٔ علم متحقق ست و تحقق آن در مرتبهٔ علم فرع محبت که در خارج موجود ست کلمهٔ کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بران شاهد ست والله اعلم اصل قلب در دائرهٔ ظلال ست و اصل آن

ف تعین وجودی

ف تعین حبی

ف لا تعین و لا تعین

ف لا تعین

اصل که مربی قلب است در مقام صفات است و مربی آدم است چون فنا قلب در اصل او صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل
روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام است آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت
نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت
موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی است علیه السلام صاحب ولایت
چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت
پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت است و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوة والسلام ضمنیت از
مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یکی در ضمن دیگری باشد پس هر کجا که یکی
متضمن بر وزن فاعل [illegible] متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بلا اختیار در آن سیر
شریک باشد پس ضمنیت یکی از اکثر ولی دیگر را دست دهد آن را ضمنیت صغری گویند و هر که را ضمنیت
با رسول اکرم دست دهد او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما صب الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر
و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در سابقیت اسپان سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ میرزا صاحب رضی الله عنه را ضمنیت خود بشارت داده بودند
از ضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند ایشان شهید شدند ضمن اوشان بودند
ضمنیت کبری به توسط لازم می‌آید و ایشان شهید این عاصی را ضمنیت خود بشارت داده بودند
والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة

مکتوب سیوم حضرت شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

بسم الله الرحمن الرحیم
بعض مقامات طریق و بیان سلوک و جذبه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین
حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرمایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری
متضمن اسماء و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد ازان
اگر بمحض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود از که
این دائره اصول آن اصول است و بعد ازان آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد و ازان دائره غیر از قوسی
ظاهر نشد این اصول شیونات و اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات
و شیونات گشته اند تفصیل اسم الظاهر بود که بال دیگر طیران است و اسم الباطن خود در پیش است
سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز
هرچند در اسماء و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست
و در اسم العلیم ملحوظ ذات است و پس پرده صفت نیز که علیم ذاتی است که مراو را علم است
فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس
علی هذا سائر الصفات و این اسماء صفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیا است
ولایت ملاء اعلی و فرقی که درمیان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند که
خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفتن نزدیک ست و در حصول و وجدان این
سیر واقعه نموده که گویا براهی میروم و از بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار شهری
شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر ظاهر شد که این شهر تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسماء
صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع ست مر اصول این مراتب را و اصول اینها را و منتهای
اعتبارات ذاتیه است در ان مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد

که حقیقت محمدی بجالست که بالاتر او را باشد و آن ظل این تعین اول ست و سیر که فوق آن شهر
واقع شود مشروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب سطر یقین ولایت و شصتم از جلد اول
انتخاب است و ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت ست چرا که اگر
صفتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجودها فی انفسها در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری است
و اگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیونات و اعتبارات گویند
در نصف عالی دائره اولی از ولایت کبری ست صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه
که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
و اصول اینهمه در دائره ثانیه و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه
صفات باعتبار وجودها للذات المقدسه در دائره ولایت علیا ست بلکه ذات که در پس پرده صفتی
از صفات ست هم در ولایت علیا ست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العلیم بالا گذشت پس
باقی نماند برای تفوق ازین مقام مگر مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت است
لا غیر پس همچنین فوق کمالات نبوت و رسالت و اولو العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات
عظمت و کبریا ست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچون ست و معبودیت
صرف و حقیقت محبت و محبوبیت و لا تعین وجودی گفته اند اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده
الا که از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از هشت
نیست که اکثر گفته اند یا صفت تکوین که صفت هشتم شده ماتریدی از صفات ثبوتیه صفات
حقیقیه شمرده اند و هشت ست نزد اهل السنه و جمیع ماتریدی الا هم می آید در محل اشکال مشهور و همین ست
که صفات که فوق کمالات نبوت اند دلیل بر آن میسر نشد غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
و علیا گذشته لیکن این شبهه قوی است که این صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده

واستغراق اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن از این اشکال [illegible]
آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که محبت دو قسم است یکی اضافی و دوم ذاتی
و همچنین محبت او تعالی یکی بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمیکند
چراکه همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر و دائره
دیگر از ولایت کبری اند و لیس وراء المجموع شیء و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات
نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و امتیاز خارجی
از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لا نفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسة سوم مرتبه اندراج آنها [illegible] این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات
زائده را اندراج در ذات [illegible]
وجودها لا نفسها و وجودها للذات المقدسة و اندراج در ذات [illegible] قسم ثانی است که زائد [illegible]
نیست [illegible] اقسام صفات شامل [illegible]
شیونات اند [illegible] دائره اولی است از ولایت کبری [illegible] وجودها لا نفسها [illegible]
من حیث وجودها للذات المقدسة [illegible] تقریر حضرت [illegible] رضی الله عنه که بالاکثر [illegible]
[illegible] از ولایت باقی ماند مشتاق [illegible] نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان
[illegible]
[illegible]
[illegible] کمالات نبوت بذات [illegible] تعلق داشته باشد [illegible] حقیقت [illegible]
حقیقت قرآنی [illegible] از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت
تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس

معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است و لیس عبور از اسماء و صفات و
شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
هست که در مکتوبات بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست چگونه این
معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت
از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این
کمالات ثابت کرده اند اینجا نگارش فرموده اند که ذات الله وراء الوراء این وجود و عدم دیگر مکتوب آنجناب
باین عبارت صادر شده **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات
پس تفوق حقیقت کعبه را شان آن را که اعتبار مسجودیت بجز آن در آن ملحوظ ست بر کمالات نبوت
بچه معنی ست **جواب** این نوشتن تفصیل میخواهد اعتقاد باید داشت که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مستفهم** همین از این دو مکتوب جناب
مروج الوثقی رضی الله عنه با استطاعت و اطلاعات فقیر حل مشکل نمیشود چراکه بعد انقراض جمیع اسماء و
صفات و جمیع شیون و اعتبارات ذات بحت همان ذات ست بلاحظه مبدائیت صفات و بعد ترقی از
تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات
بحت از آن مرتبه علیه درین محل اشکال ست و منافات اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت
و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا
پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهرحال جوابی که ازین همه اشکالات تفصی بخشد
فقیر بیان فهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب ست من الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا ست
من نفسی المخطئة المذنبة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بیان واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست

.... مجادله و مکابره منظور نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد
طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل میبود من این جواب را نسبت بخود نمیکردم
حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می‌نمودم **مهربان من** در صورت اتحاد و ظن تغایر
در میان شیون و اعتبارات را مقدم از کمالات نبوت متاخره صورت نمی‌بندد و باین تقریر که صفات
و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه حضرت
علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود و اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد این هم شبهه
اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن حق است چنانچه حضرت
عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده‌اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که اعتقاد دستگار آمده هر ع
بپا هم افتاده و هو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء وراء الوراء ذات الله وراء وجود و عدم است
اینهم درست می‌نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه صفت العلم است که بذات
بحت تعلق گرفته و از آن حالی است و بعد حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات
خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت محبوبیت و تعین وجودی و تعین
حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائره التعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء است که وراء وجود و عدم و وجود و
هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه است العجز عن درک الادراک ادراک لا غیر
آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این وراء [illegible] نه باعتبار حجب است که حجب تماما
مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب است من حبل الورید است و حجابها که در میانست از دو جنس است که رسول
میفرماید صلی الله علیه وسلم ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابها ظلمانی

حجاب غفلت ست که ناشی ست از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریاء حق

تعالی و تقدس و چون لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس مراد

حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت

صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن

در مقام کمالات نبوت و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق

دارد و چون سالک تا آنجا رسد تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت

و جلال و رداء کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند بعضی از کمل مردان باشند که درون

سرادقات عظمت و کبریا بطفیل انبیا علیهم السلام اینها را هم [illegible] بلد

این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسان است که از مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته فلک

در بیان مولانا خیر عنصر خاک است مشغول شدن از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبه و سلوک

و خصوصیت طبقات ایشان به مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار فرموده بودند —

مستفسرا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب

کدورت اصولی خود با وجود اقربیت بعید و مهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را از این

ورطه بیرون کند و این عوارض کدورت را از آنها دور سازد لهذا انبیا را فرستاد که مربیات شان و صفات

الهی اند که دل غ ظلمت و کدورت بدایت شان تحفه اند سپید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مربی او

باشد ظلمت را دور سازد آفتاب [illegible] انبیا [illegible] ذرات انسانی کردند یکی آنکه

[illegible] چون اعمال شرعیه [illegible] عناصر تعلق دارند لهذا از ایشان اعمال

[illegible] تصفیه نفس و عناصر [illegible] سلوک [illegible] در آن دخل دارد دوم

آنکه [illegible] تا اثر [illegible] کمال محبت و صحبت

ف نفی حجب و سلوک

ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب برطرف میشوند
چنانچہ در مقابلہ آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهد و چون کدورات حجب برطرف
میشوند وصل بیچون دست میدهد این را جذب میگویند باز صحابہ کرام چون بکمالات ظاهری و
باطنی پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور
صلی اللہ علیہ وسلم نمودند و از صحابہ این علوم و انوار قرنا بعد قرن و بابتان بوسائط میرسد
پس سلوک عبارت ست از اتیان ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول
کریم بلا واسطه رسیده و این منتج تزکیہ لطائف عالم امر ست در طرق صوفیہ چشتیہ و قادریہ
و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید اول بریاضات اربعینات و امثال آن در آغاز
سیر میباید تا نیز صحبت پیر کامل هم در ریاضات شان میباشد و اگرچه مقتدر باشد چه کار بسیار
ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون
از خود در عالم مثال مشاهده میکنند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس انوار دیدن
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیہ نفس و عناصر میدهد این سلوک ست و این سیر را سیر آفاقی
میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجہ بکار او میبرد که در ان مرید را هیچ
عمل نمی باید ببرکت توجہ او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی کرده در اصول خود ها فانی میشوند
و تزکیہ لطائف عالم امر و فنا هر یک از ان در اصول شان دست میدهد این را سیر انفسی
میگویند و این جذب ست و مرید که بهمچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استتاره و ترقی و وصول با اصل و فنا همه در لطائف
خود و در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رض از جناب الهی طلب
کردند که راهی عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالے حضرت خواجه

ف سیر آفاقی و انفسی

ف سالک مجذوب

رضی الله عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان
طریقه فرموده که در طریقهٔ نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سائر طرق
مشائخ کرام که شروع در تزکیهٔ نفس می‌نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می‌درآیند
والی ما شاء الله اینجا عروج می‌نمایند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را
بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصد اضاعت
دانسته اند و بیکار می‌شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که سالکان طرق
دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیهٔ صورت عالم خلق نموده چون
شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند لیاقت که باین انجذاب
قناعت کنند و هیچ فی آن عالم از بیچون ترقی باز دارد و بمقام سالک گفته کسی حال می‌را مجذوبی
بست بخلاف بزرگان این طریقهٔ علیه که شروع از مقام جذب می‌نمایند و بعد از انتها ترقیات فرموده
افتاده در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را
که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند
یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط کرده اند اینجا حل آن عبارت شده که در بیان فنا ما
طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند والله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و فکر
سالک نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافله در مقام کمالات در حق ایشان
سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجددیه سالک اند که جذب را که عبارت است
از برگماشتن همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و
فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست در بیان

دیگر طریق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مریدست از حضیض

امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و ازان ترقی کرده باصول آن و اصول اصول

آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوطست سیر آفاقی ست و سیر عالم امر که بجذب متعلق ست سیر انفسی ست

و سیر صعودی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیری که در دائره ولایت

است آنرا سیر فی الله میگویند یاد داشته که در عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر عن الله بالله

میگویند و عروج عبارت ست از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع

از خلق و نزول عبارت ست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت [illegible]

کمان برده اند که در ولایت روی بحق ست و در نبوت رو بخلق و ازینجا اتهام کرده اند که ولایت افضل

از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی ست و نزولی در عروج هر دو را روی

بحق ست و در هبوط هر دو را بخلق [illegible] اما در هبوط نبوت کلیه روی بخلق است

و در هبوط ولایت کلیه روی بخلق نیست باطنش بحق ست و ظاهرش بخلق [illegible]

ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده نزول کرده است لاجرم [illegible] فوق [illegible]

نبوت مقامات عروج را تمام کرده در هبوط [illegible]

[illegible]

[illegible] فنا [illegible] قلب [illegible]

چرا که اینجا سلوک [illegible] از کلام حضرت [illegible] رضی الله عنه [illegible] سلوک

[illegible] حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن

و فنا عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی

و فوائد دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نحمده والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله
واصحابه اجمعین - شریعت وفضیلت پناه مهربانان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام
واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد
اصغا فرمایند که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی - علم حصولی عبارت است از حصول
صورة الشیٔ فی العقل یا صورت حاصله و بنای این علم و منشای آن بر مشاعر و حواس است
نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع نموده قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشای این علم بر مشاعر و حواس است و آنچه علم
بغیبیات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس شاهد بر غائب است مثلاً عمارات
و اشخاص مکه و بغداد را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده
کرده است دانسته در می یابد و حکم بحسن و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام
آفریده نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاهده ظاهر قیاس کرده جنت و نار را دریابند
و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتهاء از مناهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه علم
حصولی منحصر است برآنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
آری علم حضوری بروح متعلق میشود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه
در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را چگونه دریابد که بیچون و بیچگون است و بی شبه و نمونه
هرچند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته میشود ولیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت
چرا که سمع مخلوقات عبارت است از قوتی که حق تعالی در صماخ میرساند نفس ناطقه بدان قوت

استماع میکند همچنین تبصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین جمیع صفات
او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و حقیقت نی
پس چنانچه حقتعالے سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس کمثله
شئ لا فی الذات ولا فی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست بهر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگرچه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول
صورة الشئ وقتی ممکن باشد که آن شئ را صورت باشد لهذا فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری
یا علمی دیگر که فوق علم حضوری باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالے بعلم حضوری مدرک میشود اما
درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا صدیق اکبر رضی الله تعالے عنه فرموده العجز
عن درك الادراك ادراك و چون درک آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محال ست
و ممنوع و لهذا علی مرتضی رضه فرموده البحث عن سر الذات اشراک ای برادر بدانید
که علم ظاهر عبارت ست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علمیست بشرائع
و احکام از عبادات و معاملات و علمیست بمبدا و معاد و علم بتوحید باری تعالی و باتصاف او
بصفات کمال و تنزه او از نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب ست
در مقام عنان داری و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون
آمنا به کل من عند ربنا حصر راسخان فی العلم و درین مقام همین قدر ست که بگویند که آنچه
مراد خداست حق ست و در آن گفتگو نکنند حقتعالے خبر داده الرحمن علی العرش استوی

ید الله فوق ایدیهم و اینما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد ازین آیات و مثل آن که در استوا و ید و وجه بر ما واضح
نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حق تعالی و علم و کلام و غیر آن بر ما واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم
در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط
و غیره که در عقل گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید
نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن + فرقها باطله مجسمه و قدریه
و غیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالت رفتند از قرآن ثابت
گشته خلقکم و ما تعملون ازین معلوم شود که خالق افعال عباد خداست و باوجود آن اسناد
عمل به بندگان است و ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر و لا تفویض بل امر بین
امرین جبریه و قدریه پیروی عقل کرده در ورطه ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفته
اکنون علم باطن عجیب بیان کرده میشود آنکه چرا در حق تعالی میفرماید که نحن
اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم آیات دلالت دارند که حق تعالی
از مخلوقات قریب‌ترست از انها با انها پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت
او با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسمیت است بلکه اقربیت بیکیف که عقل را بدان راه نیست
این اقربیت عام است مومن و کافر در ان شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر است که مخصوص
بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت
درجات غیر متناهی است چنانچه لایزال بران دلالت دارد و قال الله تعالی و ان الله
لمع المحسنین و قال موسی ان معی ربی سیهدین و قال محمد صلی الله علیه و سلم

ف [illegible]

لا تحزن ان الله معنا این معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوری ست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب انداز وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد —

سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گوانرا اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنرا هم علم حضوری باشد — جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حقتعالی میفرماید فبعدا للقوم الظالمین مولوی روم میفرماید ؎ رو تو زنگار از رخ پاک کن ؞ بعد ازان آن نور را ادراک کن — سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست —

ف [illegible]

جواب ولایت که عبارت از قرب و معیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب متفق علیه و محبت از دو چیز پیدا میشود یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذبه گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس

ف [illegible]

شیخ کامل مکمل که تابع پیغمبر باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب دلیل ست بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل صحابه [illegible] دلیل ست برانکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول بحق قوله صلی الله علیه وسلم اتبعونی یحببکم الله و قوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته دلیل ست برانکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت ست و وسیله قرب بخدا [illegible]

صحبت وصرف ہمت شیخ کامل مکمل واعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست ـ **جواب**

قرب الہی وتعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات وصفات اعلی فوائدست دیگر فائده آنست که اعمال صالحه واتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود ومکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد وکلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه میفرماید ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال او زیاده باشد دو رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر کسی از شما مثل جبل احد زر در راه خدا خرچ نماید نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب در راه خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تقاضد و تلازم است هر قدر که شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که انچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون ولکن اکثرهم لا یعلمون

سوال از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال است در قیل و قال نمی آید **بیت**

این مدعیان در طلبش بیخبرانند ٭ آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد ٭

پس جماعت اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند و درین باب

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند آنچه گفتگو ست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست
نه حضوری و بنای این علوم بر کشف ست و کشف عبارت ست از مطالعه عالم مثال —
بدان ای برادر که مثل دیگر ست و مثال دیگر مثل عبارت ست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این در باره حق تعالی و صفات او محال ست و مثال عبارت ست از آنچه بیان مراد کند با وجود نامجانستی
چنانکه گفته شود که پادشاه مثل آفتاب ست که عالم از وی روشن میشود حالانکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی و مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی
و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول
کریم مدینه را بصورت زنی سیاه دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مرد خوشرو دیده
پس چنانکه حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن سالک از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید صوفی میبیند که صورت شاه
از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات میرسد و خود را
بجایی از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که برنگ آن ظل میشود و خود را
در ذات فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از آن از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن
فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار صفات و اسماء بشمار فنا و بقا حاصل میکند این حال
مولوی روم خبر میدهد بیت هفتصد هفتاد قالب دیده ام ❊ همچو سبزه بارها روئیده ام
و همچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است وجود حقیقی
سوای ذات حق تعالی نیست پس یکی از این جماعت در غلبه محبت و در سکر و مستی ست میگوید انا الحق
و سبحانی ما اعظم شانی و هر که از این جماعه با وجود غلبه محبت از سعه حوصله مثل پیغمبران وارث است
میداند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینیم صورت مثالی است که در عالم خیال میبینیم

سه جواب اندر یکدیگر منتشر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عبدناک حق عبادتک فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریای محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما **سوال** از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سرزده که ظاهر شرع مخالف آنست درحق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد — **جواب** اگر ممکن باشد آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی سوکو مستغرباید **مثنوی**

چون پری غالب شود بر آدمی * گم شود از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این قانون بود * پس پری را کرد کاری چون بود *

و اگر صاحب مقال از اهل صحو است بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر است و چون دائره عبارات تنگ است و الفاظ در مقابله معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن درست عوام نیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که از آن معنی آشنائی دارد بمراد آن پی می برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری

عراقی قدس سره سفیر باید الهی اولیا کو خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر شان چسپید بموت ابدی گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الهی اولیا کو خود را چه آفریدی که هر که آنها را نشناخت ترا نیافت و هر که آنها را نشناخت ترا نیافت سوکرده سفیر باید **مثنوی** کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه باید در نوشتن شیر و شیر * در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام * حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء الله باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را بظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم همین ست -

ف قول حضرت مجدد در حق شیخ ابن عربی

نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی اهل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیه بر قرب حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از آن قرب جبرئیل مرفهمند چیرا نمیکنم تحقیق این امر بنویسند **صاحب من** باعتبار روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حقتعالی از این آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر ست اما باعتبار حدیث پس بغوی و غیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران ست و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضے مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشاء قول این جماعه نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد بیجاست قوله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات در قرآن اینچنین متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی ویبقی وجه ربک وید الله فوق ایدیهم ویاتیهم الله فی ظلل من الغمام -

پس چرا این آیه را هم از آن قبیل نشمارند که تأویلات رکیکه قائل میشوند و اما من جهة العربیة پس
بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی پس علمه شدید القوی صفت ست
از برای وحی را چه وحی عبارت از جبرئیل نیست بلکه یعنی بتوسط جبرئیل بود و یعنی بواسطه
جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر قرر وحی شدید القوی صادق نباشد نیز قوله تعالی
فاوحی الی عبده ما اوحی صریح است که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
انتشار ضمایر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز چه کس گفته که دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این
آیه شده و حکایت از آن واقع است که رسول کریم جبرئیل را بصورت اصلی [illegible]
جبل عرفات دیده بود و آن واقع حالیست قبل ان هو الا وحی یوحی ربطی ندارد و حالآنکه [illegible]
فتدلی که معطوف است بر جمله علمه شدید القوی است پس عطف صفت وحی نمیتواند شد
پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق است چنانکه مولوی روم میفرماید بیت
اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭ نوشته بود
که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه صم بکم عمی
فهم لا یرجعون و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم
با کافر [illegible] در حق منتهیان [illegible] الا کر در حق کفار است صاحب من
این گفتگو از من اعتبار است [illegible] است که مفسران [illegible]
[illegible]

چون بهوش آمد مردم از وی پرسیدند گفت از آنکه اخبار عشرة بدرهم فکیف الشراء و شک
نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صم بکم عمی بل الحق فهم لا یرجعون عن اباطیلهم
منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه اعضاء کفار بر آنها شهادت
خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب
تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعقد انامل بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم
القیامة نوشته بود که متکلمان میگویند الایمان لا یزید ولا ینقص و در حدیث وارد شده
الایمان بضع و سبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی
عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب سخن چون رسول کریم ایمان را تفسیر
کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الآخر وتؤمن
بالقدر خیره وشره و نیز از احادیث متواتره با جماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
یعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبائر است انجام او به بهشت است امام
ابو حنیفه رحمه الله گفته الایمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان
و اعتقاد جازم بالقلب در آن زیادت و نقصان متصور نیست چرا که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است
ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم است ایمان است این حصر دائر است بین النفی والاثبات
پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت
ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا وازدادوا ایمانا مع
ایمانهم وان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند که الایمان
یزید وینقص چنانچه امام بخاری در صحیح خود باب الایمان یزید وینقص نوشته است لیکن نزد
فقیر آن نزاع گویا نزاع لفظی است چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیر بالتبع

ف
الایمان لا یزید ولا ینقص

از خلود فی النار و سبب دخول جنت است و لو بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مترتبه
مترتب شدن بران باتفاق از اتیان او امر و اجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد و صوفیه علیه
میگویند که ایمان را صورت ست و حقیقت صورت ایمان همین اقرار ست و تصدیق بالقلب و حلیه او
اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان
و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد
حسن بصری رضه که سر سلسله صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصے را یقین باشد که درین سوراخ اژدهاست
پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد
که او را باور بودن مار در آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
شرع یقین کلی نیست و هر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست کافر ست ایمان ندارد و چون از وجدان
دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا صدور معصیت میشود
پس از ینجا دریافته میشود که جائیکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هر چند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات و دفع مضر فرموده و آن قدر ایمان
قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب ست و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب ست پس ایمان اول
ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
فیهم لابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وادخلی جنتی شاید که مراد ازین جنت
جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا
ضاحکا چون نفس ایمان آرد و اسلم شیطان صادق آید و نفس از کبر و حسد و حقد و طرف ارتحا

پاک گردد و اگر محاسبه بر رذائل نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع امت
بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل
نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از ما تخفوه فی
انفسکم درین آیه رذائل نفس ست والله اعلم **ای برادر** ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل
مکمل صورت نه بندد مولوی روم سفر مایند **بیت** نفس را کشد بغیر از ظل پیر ✤ دامن آن نفس کش را
سخت گیر ✤ **نوشته بودند** که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
سودمند خواهد بود **صاحب من** کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سودمند نخواهد شد پس غلط گفته
بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سودبهبود خود سیابند ازین محروم خواهد بود
پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت ست و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلک لیکن با ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت ست ؎ هنیئا لارباب
النعیم نعیمها ✤ وللعاشق المسکین ما یتجرع ✤ **بیت** آسمان نسبت بعرش آمد فرود ✤ ورنه
بس عالیست پیش خاک تود ✤

مکتوب بیست و هشتم بشیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوٰة
علی رسوله **نوشته بودند** که بسبب کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی
روم میفرمایند **مثنوی** چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد ✤ موسئی با موسئی در جنگ شد ✤ چون به بیرنگی
رسی کان داشتی ✤ موسی و فرعون دارند آشتی ✤ و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرمایند ؎
همسایه و همنشین و همره همه اوست ✤ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ✤ در همچنین جا چه اعتقاد باید کرد
مهربان من مردم که تکفیر میکنند و بر مراد و قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول مراد

قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد همچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست که همه اوست میگویند همه
از اوست ست در انجمن فرق و نهان خانه جمع ٭ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست ٭ باین معنی نمیگویند
که زید هم خداست و عمرو هم خداست نعوذ بالله منها و نه باین معنی که حق تعالی بمنزله کلی طبعی ست و اشخاص
ممکنات افراد وی اند این هر دو قول کفر صریح ست و انکار وجود حق تعالی نعوذ بالله منها بعض جهال
کلام بزرگان را بر معنیهای باطله خود حمل کرده بالحاد میروند و بعضی زبان طعن بر بزرگان میکشایند و در حقیقت
صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوای خدا کسی را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبه وهم
میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند درینجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این مذهب
سوفسطائیه است که حقائق موجوده محسوسه را موهوم گفته شود و فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب
نیست دوم آنکه استدلال بر وجوب واجب از وجود ممکنات کرده میشود و لهذا در کتب عقائد اول مسئله
حقائق الاشیاء ثابتة می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت میشود
سوم آنکه کریمه ربنا ما خلقت هذا باطلا منافی این قول ست چراکه موهوم باطل و ناچیز ست
چهارم آنکه بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد
موجود با موهوم محال ست و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد — جواب از این اعتراضات آنست
که فرق در میان مذهب سوفسطائیه و درین مذهب آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم محض میگویند
که منشا تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
وجود واجب را منشاء توهم کثرت که عبارت ست از عالم امکان میدانند چنانچه شعله جواله منشاء توهم
دائره میگردد و چنانچه زید اگر در آئینه خانه رود و عکوس او در آئینه های رنگارنگ باشکال و الوان
مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله و زید در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق
و ثبوتی ندارند و معهذا آن دائره و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق ست

چراکه عالم را در مرتبهٔ وهم باو استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معها صوفیه باستدلال کار ندارند

حاصل استدلال حصول علم حصولیست نه حضوری که بر وجود خود که آنرا علم حضوری شامل است حاجت

استدلال نیست مولوی روم میفرماید **مثنوی** آفتاب آمد دلیل آفتاب * گر دلیلت باید

ازوی رو متاب * پای استدلالیان چوبین بود * پای چوبین سخت بی‌تمکین بود * الا ازین جواب

همه اعتراضها منحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست

چراکه چون تحقیق دائره شعله عکوس زید که در آئینه‌ها ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله زید

پس اگر آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش

دارد که آن همه صورت ذات اند و بالمجاز در غیر گفتن اثبات وجود مستقل هبا در میشود ولهذا ازان سخاوتی

چنانچه جمعیه قائل نشده اند بالجمله مراد آنها آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها

لیکن معنی بیت مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد چگونه مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن باشد

که بسیار کس فهمیده است و الا آنچه مولوی میگوید بیت تو عرض ذات او و تو جوهر * هر چه هست

خیال ازان بر منزه معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق

یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در مرتبهٔ وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی

در جنگ شد یعنی از یکی او افراد متعدده و متکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم از یک حقیقت اند

و هر یک منشأ صفات اند و باین احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین تاثر و اختلاف

بیت چون به بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و فرعون دارند آشتی * یعنی چون صوفی

در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی میشود و دران وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط

میشوند و تعدد و تاثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی وازینجا

دلالت میکند مولوی روم قدس سره نیز میفرماید بیت علم حق با علم صوفی گم شود * این سخن کی باور مردم شود

یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحت میشود و در آن وقت صفات الهی هم منظور نمی باشد پس صادق آید
که علم حق که صفتی از صفات حقیقیه حق است و انفکاک او از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی
آنهم ملحوظ نمی باشد پس در علم صوفی گم شده نه در نفس الامر **سوال** از این تقریر امکان صحت دعوی
صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست - **جواب** این جماعه برین دعوی هر چند دلائل
مذکور کرده اند و در ان کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل ایشان کشف است لا غیر صوفیه
شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشا مغلطه ایشان دو چیز
یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سو که مینید صورت
معشوق که در خیال او مستقر است مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود دوم
آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی است و لهذا عقلا وجود را کلی مشکک میگویند عقلا
للممکن فی نفسه لیس و له من علته ایس و رسول کریم صلعم فرموده اصدق القول قال لبید
ع الا کل شیء ما خلا الله باطل ٭ یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل علا
پس وقتیکه حکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود
ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود عاری خواهد یافت
و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را
غیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی نظر خود
در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این دو اقرب بصواب و اوفق
بکتاب و سنت و اجماع است **سوال** فریق ثانی صوفیه که قایل وحدت شهود اند میگویند
که در خارج حقیقی غیر از واجب حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این
چه معنی دارد **جواب** این جماعه که عالم را ظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز انچه

الیٰ انہا در اثنای سیر و سلوک که شهود و شود و مقالات سکر ازان حکایت میکنند و چون بمنتهای کار میرسند
ازان تحاشی می نمایند و مستغفر میشوند که محمد صلی الله علیه و سلم را ظل نبود و خالق محمد را چگونه ظل باشد
ولیکن چنانکه در میان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست ناچار
بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولیت و ثانویت و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه
در دید تو و شهود تو بگذرد آنچیز حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست

عکس در آئینه با نماید مرو ** در شبستان بارگاه الست ** غیر ازین هر چه نموده اند که هست

باللتراب ورب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته میشود باید دانست
که کشف کونی و کرامت نه داخل ماهیت ولایت ست و نه از لوازم آن ماهیت ولایت همان حضور
بیکیفست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بریاضت مترتب ست از جوکیه هم بظهور
می آید آری کشف الهی که عبارت ست از دیدن صور مثالیه قرب چون و غیره مراتب ذات و صفات
در آئینه خیال خاصه اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید

آن خیالاتی که دام اولیاست ** عکس مهرویان بستان خداست

لیکن خاصه شامله نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را
کشف تفصیلی باشد بعضی را اجمالی بسا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگر
چه رسد صحابه کرام که باجماع اشرف و افضل اولیاء الله بودند که ولایت شان بنصوص قطعیه
ثابت گشته کسی ازانها بکشف الهی تکلم نکرده الا نادرا والله اعلم

مکتوب ششم بنام شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمده و الصلوٰة و السلام علی رسوله و آله و صحبه
شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلامت — بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه
نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی ازانها از مکتوب سابق میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود

آنچه جهال میگویند که درمیان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این اشتباه است معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارت است از جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم که راه است موصل بخدا و موصل بجنت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و این راه است که حقتعالی همه انبیا را بسلوک آن امر فرموده قال الله تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و به پیغمبر علیه السلام بدان وحی کرده ایم آن شریعت است که دین را درست کنید و تفرق روا ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی تنها بجهت خدا واحد لاشریک له گردانید آنچه امر کرده بدان امتثال نمائید و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباح هر کاری که کنید برای خدا کنید و با هر که دوستی کنید برای خدا و با هر که دشمنی کنید برای خدا و خوف و طمع بجز وی از کسی نکنید عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داود وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود فی

فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی
قل ان کان اباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها
وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یأتی الله بامره ازین آیه واحادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود
که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و منظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه هست یعنی گران ست بر مشرکان آنچه میخوانی آن
مشرکان را تو ای محمد بسوی آن یعنی قبله توجه یکساختن بر مشرکان ثقیل ست پس که غیر خدا می پرستند
از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان در توجه قبله توجه او واحد
او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء و
یهدی الیه من ینیب یعنی برگزیده بسوی خود هر کرا میخواهد اجتبا میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا و تابعان شان
و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب و سلوک این دولت ایمان حقیقی میسر میشود
ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان کامل است طالب را
میکنند و حاصل میسازند و آن را در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت نه چیزی دیگر
که آن را جهال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم و آن چهار چیز ست یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بکتاب و سنت آنچه قرآن
و حدیث بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازالهٔ اخلاق رذیله از کبر و حسد و حقد و حب
جاه و ریا و سمعه و بخل و مانند آن و اتصاف باخلاق حمیده چون توبه و زهد و توکل و قناعت
و صبر و شکر و رضا و مانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال اوامر
و اجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست و این سه دیگر که است

هر یک را صورتی است و حقیقتی حقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال وارهد و بعلم حضوری
لایزالی برسد امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفته اشهد ربی لیلی و اظمأت نهاری فکانی انظر الی
عرش الرحمن بارزا تا کرده بنا استدلال است شیخ با یونانیان و امثال شان در بحث و
جدال است که گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد و اگر نه خود
محض است علماء ظاهر اخلاق ستوده را بر پیدا آمده که آیات و احادیث بران ناطق است اما خود را
از ان پاک نکنند کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شخصی از اولیاء عصر علی را به
ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی
از تصانیف خود در بیان اخلاق و آداب نزد آن شیخ فرستاد و گفته من در باب آداب تصانیف
چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و داشتن
چیزی دیگر است و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله
علیه و سلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی با دوام حضور و این بدون فنای قلب
میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است الا غیر فقط اقرار بزبان کردن و تصدیق با قلب
نمودن و فرائض ظاهری بجا آوردن و از محرمات معتد به پرهیز کردن صورت شریعت است و حقیقت
شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج نیست لیکن
از خواندن آن حقیقت بدست نمی آید و حقیقت آن میسر شود عقیده اهل سنت و جماعت که
افعال العباد مخلوقة لله تعالی اگر این مسئله عین الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل
نماند و عقیده اهل سنت همین است و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن چون باو مخلوق
خدا اند پس ایشان مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امرا

ازین نسبت انتزالی هم درغفلت اند سوال حقیقت حقیقت شریعت ست لا غیر لیس یعنی
قول صوفیه که میگویند که الحقیقة ردّة الشریعة فهی زندقة چیست —
جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب
سابق نوشته ام و رویت عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف تعبیر میکنند از قبیل رویا و منام ست
ازینجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا
من النبوة و احیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انکدار میشود لهذا در کشف غلطی افتد
و گاهی در فهم و تعبیر آن غلطی واقع شد لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار شرع
باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه
باید دانست و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء الله کرام
مریدان نمیگیرند تا وقتیکه علم ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و چه صورت
شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید حقیقت بصورت دست ندهد شریعت و حقیقت چون
روح و بدن اند بدن بی روح بیجاست و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود
اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم یعنی
برای ایشانست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم و رحمت رزق کریم آخر
همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت در باب طریقت و رفعت نیز
راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس
شریف از باطل بسوی حق رهنمونی فرموده و بکریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم مخبر
شده هرگاه شخصی مسلمان میشد در اول صحبت نقد استعداد باطن آنکس بنور هدایت

کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آیینه در مقابله آفتاب میشود بعد ازان بقدر حوصله و استعداد او
از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد ازان در صحبت شریف آنحضرت بسبب
ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام لیالی
و صیام ایام ترقیات جدید میشدند کانوا رهبانا باللیل و فرسانا بالنهار در شان ایشان است
لهذا جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بعد چه اولی از صحابه نرسد کسی آنکه عبد الله
بن مبارک که از کبار تابعین و از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسیده عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی
بهتر باشند یا معاویه رضی الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویه خیر من
اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل درمیان صحابه باهم زیاده ازان است که تحریر توان کرد
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون
فی سبیل الله غرضکه صحابه کرام بتمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند مگر چنانچه بودند کسی
بدان مرتبه نتوان رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرموده است و قافله که است در اقدم
نرسیم ما این بس که رسد ز دور بانگ جرسم ما بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
و باطن کردند و بهمان نهج استفاده مصاحبت و مکالمت از السنه و قلوب و نفوس شریفه
صحابه نمودند همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثیر صحبت صحابه نرسد بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد
پس بعد قرون ثلثه برخی از اکابر دین متکفل علوم ظاهری شدند برای استنباط احکام شرعی
از قرآن و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و برخی از اکابر

دین از علوم ظاهر بقدر ضرور که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن
تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن
قواعد مقرر نمودند و آنرا طریقت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام
و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت با ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق
و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباحات و مشتبهات و ترک مالایعنی قال الله تعالی
واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا
و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه السلام من حسن
اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وقال علیه السلام من احب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه
العزلة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر مال المسلم الغنم یتبع بها شعف الجبال یفر بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار
آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون
و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق
است خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود
ماسوی الله که در وهم مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب وحدت
شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصودی
دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود تست معبود تست چرا که عبادت عبارت است از کمال
تذلل و هر کس برای حصول مقصود و تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت
نه بندد و نوشته بودند که نفس همچو مولوی روم میفرماید بیت نفس اژدرهاست این کی مرده است
از غم بی آلتی افسرده است ** صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

در حق مدعیان کمال ست نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند و
در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط ست صحابه کلهم صاحب کمال بودند
و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد ازان اندک و مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین و اینهم غلط که درین زمانه نسبت
بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام آخرها نوشته بودند
که مولوی روم میگوید آتش ست این بانگ نی و نیست باد هر مراد ازین آتش چیست که افروزنده
کیست صاحب من مراد از نی صوفی کامل ست که از مرآت نفس خود خالیست و بانگ نی
تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی ست و افروزنده خداست جل و علا —
نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره ست و کشتن او لازم ست و در کریمه
لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست صاحب من این چنین سوال واهی نوشتن از شان
شما بعید ست کشتن عبارت ست از ازاله رذائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا
آن نفس که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پیدا آمد پس اینجا
لا تقتلوا انفسکم را هیچ مناسبت و مخالفت با نفس نیست جهاد اکبر ست رسول الله علیه السلام چون
از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال الله تعالی
وجاهدوا فی الله حق جهاده مراد همین جهاد اکبر ست و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی ست
عاد نفسک فانها انتصبت لمعاداتی نوشته بودند در شاق گرفتن نفس تکلیف ست

و در شرع تکلیف نیست اینهم غلط در شرع تکلیف ما لا یطاق نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب
القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم و عایشه رضی گفت ما شبع
آل محمد من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدعه نباید کرد
رهبانیه مسنونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پایهای مبارک
از قیام اللیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک
چرا تکلف فرمودید افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون در میان علم ظاهر و باطن
تطابق و تعاضد است صلب منصور و سلخ عین القضاة چرا بوقوع آمده صاحب من از ینجا فهم
کامل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علماء ظاهر و باطن کفر است موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو و هوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر شخصی در حالت مستی و بیهوشی
اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافر نمیشود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری که در آن وقت
بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایةً میگوید چنانچه کسی تلاوت
قرآن بخواند اننی انا الله لا اله الا انا و با وجود این فتوی بقتل او دادند پس بنا بر تعصب فتوی داده اند
پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر همچنین بر علماء ظاهر
آن زمان معلوم شد و دانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است در آن صورت علماء ظاهر
معذور بودند و ماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا و بعضی اکابر مثل جنید که
بر آن فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نکنم عوام خیال خواهند داشت
که فتوی او را ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز است در آن صورت در اسلام کافتادن خلل آید

وفتنه عظیم برخیزد وقتل نفسی برای دفع فتنه عظیم معنا الفتنه ندارد الفتنة اشد من القتل نوشته بودند
که کدام چیزیست که آنرا حصول سکینه یعنی درویشان وفائده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزا والله اعلم - چه خوش گفته است رباعی
عربی ــه فلیتک تحلو والحیوة مریرة * ولیتک ترضی والانام غضاب * لیت الذی بینی و بینک
عامر * وبینی وبین العالمین خراب **رباعی فارسی** آنکس که ترا شناخت جانرا چکند *
فرزند و عیال و خانمانرا چکند * دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی * دیوانه تو هر دو جهانرا چکند *
خرق عادت را نزد اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث
منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین
حظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه
بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرست در آخرت قال الله تعالی
اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا در بدن
ظاهر شد عمر رض بگریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری در آن نعمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو
رسول الله باینحالت رسول فرمود فیم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا
من میخواهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند —

صاحب من اظهار معجزات مر انبیا را ضرورست که برانها دعوت کفار واجبست و کفار بدون معجزات
ایمان نمی آوردند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن اینها را
کرامت نمی باید کرامت از اولیا در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود و بی اختیار ایشان آنرا
مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کرده اند

چراکه ظهور این کرامت از ما شده و الله اعلم بالصواب۔

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرائچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولویصاحب مشفق مهربان من سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالے آن مشفق را بسلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دارد فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا بخیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی برکاتکم سلام مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده و بخدمت صاحبزادی عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعاها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان و از احوال ایشان واقف است از نیمه بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من هر چند ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن از نطفه پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ وجه المعاش ندارند حق تعالے دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالے این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ شده بنشیند گمان میدارم که از نوازش آنجناب حظ بر دارند۔ مشفق من شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ است روزی باین صاحبزادی لاولد بوده من سماجت ایشان شوهر ایشانرا آخوند پیش آمدم همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند بسیار مهربانی فرمودند۔ آن مشفق در مقام حقیقت محمدی

علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که نوبت بهم رسد از رفعت معتبر نیست
حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن چون
نوبت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی
میفرماید وتلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم
عليم ووهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل هدایت نوح علیه السلام را حقیقتا
اشتند ست بر ابراهیم ثمره اینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب است و احسان به پدر نیز
فضل آبا هم همین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد مبارک
باشکم الله اقصی مدارج قرب وما ذلك على الله بعزيز از مقام قیومیت استفسار فرموده بودند —
مشفق من عالم تمامها ظلال دائره صفات او تعالی است و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل
خود قیام عالم بظلال است و قیام ظلال بصفات است که اصول شان است و قیام صفات بشیونات
و قیام شیونات بذات است پس عالم را ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است و مظاهر مختلفه مراد از آنچه صوفیه
میگویند العالم اعراض مجتمعة في عين واحد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا
باعراض تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم میفرماید بیت او چو جان است و جهان چون کالبد
کالبد از وی بگیرد آلبد — این همه گفتگو از تنگی عبارت است و در حدیث هم صفات الهی قیم السموات
والارض ومن فيهن آمده کنایه از اینجاست قوله تعالی في القرآن المجيد [illegible] که مراد از قیومیت
حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات است تعالت شانه قسم بقرآن مجید و کفار از تعیین اطلاع
ندارند کریمه بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از اینکه رسول
از جنس ایشان ای بما در حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات
بمرتبه کمالات نبوت میرسانند و او را از ذات بحت مناسبت میبخشند و تجلیات ذاتی بر دوش ایشان

مینماید آنزمان او را ذاتی موهوب عطا میفرماید که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موهوب
میباشد و قیام ذات موهوبش بذات واجب الوجود و مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت است و مرکز کمالات
رسالت کمالات امر کمالات اولی العزم قیام قیومیت است بآن مقام اخص الخواص را هم رسائی نیست الا ما شاء الله
پس اگر شخصی را حق تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند
بذات موهوب او میباشد و قیام ذات او بذات حق جل وعلا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر
فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزاء و اعراض حسنات او میشوند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ○ آنکس که سر حقیقتش باور شد ٭ او بهتر از سپهر پهناور شد ٭ ملا گوید که رفت احمد بفلک ٭ سرمد گوید فلک با احمد در شد ٭ صلی الله علیه وسلم
قلمی فرموده بودند که چند کلمهٔ وعظ و نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند از نوشتن مثل این
مقالات می آید و تازیانهٔ قوله تعالی اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون وقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله
ان تقولوا ما لا تفعلون ازان باز میدارد لیکن نظر بر نیکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف
وانتهاء از منکر نیست بنابر امتثال امر شما نوشته میشود ○ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ــ
بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر پادشاه و فقیر و مدار و کناس همه بنی آدم
از یک جنس هستند با وجود این اگر پادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منیع القهرمان فقیر
را بسوی خود بخواند و را مستحق انعام و احسان و قرب منزلت و رفع شان فرماید و آن فقیر از آن پادشاه
رو گردانیده صحبت کناسی مجلس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور
چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده با کناس اختلاط نماید تکبر و قهرمان سلطانی البته مقتضی
قتل آن نادان تقصیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات جلال و جمال نعمت

وکبریا بنده را بسوی خود میخواند و میفرماید من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و محبوب خود را
برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و بنعمتهای بهشت و سر همه نعمتها دیدار خود متمتع میسازد و بسخط
عذاب و دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او در دگر دانیده به دنیاء دنی و شهوات
آن متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه هیچ چیز بر وی مخفی نیست کمال بیحیائی
و بیمروتی ست نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد او را
از آن باز دارند قاضی گفت که او را از این منع نرسد حق تعالی میفرماید فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلاث و رباع آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب حیا مانع نبودی حسن و جمال
خود را بر تو ظاهر میکردم و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دلربا میسر شد از من بگرداند
و به دیگری پردازد او را هیچگونه روا باشد اتفاقا در آن مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شده
و افتاد چون بعد دیر بافاقت آمد حاضران پرسیدند گفت وقتیکه این زن سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه
با این حسنی که دارد چنین میگوید ما را اگر حجاب عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف
میخواستیم که کسی را که مصاحبت مثل من ممکن باشد از آن درگذشته بکسان نالائق در امور لاطائل
مشغول شود او را چه باید گفت ع و من مثلی و این یکون مثلی و لیس یکون فاطلبنی
تجدنی ای انسان اگر حقتعالی را بحقیقت بصفات از عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند
که حقتعالی سمیع و بصیر و علیم است بر این دید بروی غالب و مستولی شود یقین است که خوف و خشیت
بروی غالب شود و یقین است که از نامرضیات او احتراز نماید و در طاعت او بکوشد و چون داند که
حقتعالی مطیعان را دوست میدارد او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ
شود و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحت رسد لهذا حضرت
شیخ رض مریدان هفت مراقبه بترتیب ارشاد میفرمودند اول مراقبه ذات سبحانه

کمال از جلال و جمال در رحمت و نعمت و غیر آن با جمال تعبد از ان کر این ملاحظه بروی مستولی
میشد و حق تعالی با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متمکن میگردید انگاه بار دویم مراقبه
ان الله علی کل شیء علیم میفرمودند و چون صوفی مشتاق این ملاحظه میگردد و این دید بروی مستولی
میشد بار سیوم مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر است چون
این دید بروی غالب باشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم اینما کنتم که ملاحظه
معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب شد بار پنجم مراقبه اقربیت ولایت میفرمودند
نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم مراقبه محبت
ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه شخصی که بروی این دید مستولی شد او خود کسی را
دوست میدارد و نبینک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس معلوم شد که همه مراتب و مشق آن هم
مراقبات مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان ست و در اول
ولایت صغری و بعد فنای قلب در ولایت صغری مراقبه معیت ست و در دایره اولی از ولایت کبری
پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت ست و بعد فنای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت ست
که نفس مطمئنه راضی و مرضی و محب و محبوب گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود
و ذات بحت ملحوظ میباشد انتهی گفتگو برای ارباب علم و بصیرت ست این کلام طویل که بتقلیم آمده مستفاد
از حضرات مشایخ ست و رسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره
فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربك كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك كافی ست
یعنی بیان ارباب علم و بصیرت ست که هر کس را که نسبت جهلی باشد ملاحظه فهو یراک کافیست یعنی
بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر ست او از محسنین ست از عبادت
متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیا را الله عشق را

اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده

وحب را بر عشق ترجیح داده و بعضی پنج مرتبه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف

حب و عشق و تحقیق در بیناب انچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن

بخدمت سامی هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله

فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنه بغوی نوشته که حب المومنین لله اتباعهم امره وایثارهم

طاعته وابتغاؤهم مرضاته وحب الله المومنین ثناؤه علیهم وثوابه لهم و در حقیقت این تعریف

محبت نیست بلکه مقتضای محبت ست و در تفسیر بیضاوی گفته ان المحبة میل النفس الی الشی

لکمال ادراک فیه بحیث یحمله علی ما یقربه الیه و در حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست

تعریف محبت ذاتی نیست و نزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد

ورا از توجه بسوی غیر او وچاره نباشد ورا از توجه دوام بسوی او و هو المعنی من قولهم العشق نار تحرق

ماسوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله نسیاً منسیاً کان لم یکن فی

الوجود غیر محبوب حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یخفی غایة این تعریف محبت بنده است با

حق تعالی از قلب واشتغال قلب منزه ست پس محبت حق تعالی عبارت ست از اثر سانح

که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود و نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت

خداست ولهذا حق تعالی سفیر باید یحبهم ویحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده ولفظ

عشق در کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده در کلام الله

والذین آمنوا اشد حبا لله آمده واشد حبا لله عبارت ست از افراط محبت و عشق هم در لغت

افراط حب را می گویند کذا فی القاموس بایں اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

تعریف محبت

عشق

تعریف

ورزعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را
عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در عشق لازم ست و این از تنگی حوصله است و اگر
حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس
بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ودود از اسمای الهی ست که بمعنی محب ست
و عاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا که محال ست که محبت و دیگر صفات الهی را بیکار سازد و
و لا یغنیه شان عن شان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیاء امت که حوصله
آنها وسیع و استعداد شان بس عالی ست محبت آنها اگرچه اشد و قوی ست لیکن عقل و حواس
آنها را برهم نمیسازد و سکر دامنگیر شان نمیگردد و منصور بیچاره از تنگی حوصله بیخود گشت و انا الحق گفت
و سرور عالم صلی الله علیه وسلم غیر از سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق
عبادتک لب نکشود و لهذا انبیا علیهم السلام بخلیل الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
میگویند بجاست که عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی ست
و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مثنوی** هرچه گویم عشق از آن برتر بود ✤ عشق امیر المؤمنین
حیدر بود ✤ آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گوید
هیچ از مقوله ادمغ مفهوم میگردد و در آن مقام نظر او بر سکر ست که از لوازم عشق ست از تنگی حوصله پیدا میشود
و فرط محبت خدا سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مصرعها**
در راه خدا جمله ادب باید بود ✤ تا جان باقیست در طلب باید بود ✤ دریا دریا اگر بکامت ریزند
کم باید کرد و خشک لب باید بود ✤ مقتضای فرط محبت آنست که امتثال امر خدا بر مقتضای
طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که حق تعالی روز قیامت

بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه شان در دوزخ
بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالے مومنان کامل
را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بیندازید آنها بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برد
و سلام باشد و منادی آواز کند والذین آمنوا اشد حبا لله و کافران باکراه در دوزخ انداخته شوند
لیکن اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب درمیان نمیماند و لهذا منقول ست که
رابعه بصریه در دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدند که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را
ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند
بلکه خالصا لله عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام اگرچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره ازان بوی
نشمیده بود و باآن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشتے
تعوذ میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت و وعده میرسیدی سوال میکرد و حق تعالے هم مسلمانان میفرماید
کریمه تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ینفقون پس تفاوت
مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصے که سکران دست باشد و برای امتثال امر فدا خود را در
دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطرش محو و فراموش باشد و خائف نبود چندان دشوار نیست
و شخصیکه هوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسانست و با وجود آن بنا بر امتثال امر
محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریخته گو ؎ تک تیغ تلے کہہ تو ستم کو کہ مہر
و مہر دے ؎ یہ پیارے یہ ہیں سے ہو ہر کاری و ہر مرد ؎ و شغاف نام چیزیست که غلاف دل ست
و حق تعالے قد شغفها حبا ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و حبا تمیز ست از نسبت
یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب
او متمکن شده مثل طاب زید علما یعنی طاب علم زید لیکن درین ابهام نسبت و تمیز مبالغه است

پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست وانچہ کسی تعلق خاطر را پنج نام نہادہ باشد اصطلاح ست
ولا مشاحۃ فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار ست منحصر در پنج نیست ۔

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہ
محمد وآلہ واصحابہ اجمعین در باب طعن یزید علماء اہل سنت وجماعت را سہ قول ست امام اعظم
ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ و فقہ اکبر ازان منع کردہ وامام احمد بن حنبل رح واکثر محققین مثل ابن جوزی
آنرا جائز داشتہ وملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقاید نسفی ہمین قول رفتہ وجماعتی درین
مادہ نظر بر ادلہ فریقین سکوت نمودہ اند و در لعن البتہ اضاعت وقت واشتغال ست بے فائدہ
وجہ قول حضرت امام اعظم آنست کہ امام احمد بن حنبل وبخاری از ابن عمر روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ
علیہ وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا وفی روایۃ عنہ اللہم العن ابا سفیان اللہم
العن الحارث بن ہشام اللہم العن سہیل ابن عمرو اللہم العن صفوان بن امیۃ نزلت
لیس لک من الامر شیٔ او یتوب علیہم او یعذبہم فانہم ظالمون قال البخاری فتیب
علیہم کلہم وروی البخاری عن ابی ہریرۃ نحوہ وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن
کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن گفتن وبد دعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواہد انہا
اسلام آرند وتوبہ شان قبول کند واگر خواہد بر کفر مصر دارد وانہارا عذاب کند بجہت آنکہ آنہا ظالم
اند ودر بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل وذکوان اہل بیر معونہ چون ازان مر در غدر کردند ومنذر بن عمرو
انصاری وغیرہ ہفتاد کس را از قرار صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم را سخت غم والم نمود واو بر انہا لعن میکرد آخر ازان این آیۃ نازل گشتہ والا لعن ممنوع شدہ وذکر کردہ
کہ جبرئیل علیہ السلام نزول فرمود وگفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ما بعثک لعانا ولا سبابا انما

بعثك رحمة ليس لك من الامر شيء الاية يعني ترا حق تعالى براى لعن وسب نفرستاده است بلكه برحمت
فرستاده است و در نهج البلاغة كه اصح كتب روافض است مرويست كه چون امير المومنين از اصحاب خود
شنيد كه اهل شام را لعنت ميكنند فرمود اني اكره ان تكونوا سبابين يعني من مكروه ميدارم كه شما سب
كنندگان باشيد وجه قول بجواز لعن آنست كه ابن جوزي روايت كرده كه قاضي ابو يعلى در كتاب خود
معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روايت كرده كه گفتم پدر خود را كه اي پدر مردم گمان ميبرند
كه ما مردم يزيد را دوست ميداريم احمد گفت كه اي پسر كسيكه ايمان بخدا ورسول داشته باشد او را
دوست نميدارد چگونه روا باشد وچرا لعنت كرده نشود بر كسيكه خدا بروي در كتاب خود لعنت كرده گفتم در قرآن
كجا بر يزيد لعنت كرده است احمد گفت فهل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا
ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم يعني قريب است كه روگرداني كنيد
شما اي مردم وفساد كنيد در زمين وقطع ارحام كنيد آنها كه چنين كنند لعن كند آنها را خدا وكر كند گوشهاي
شان را از شنيدن حق وچشمهاي ايشان را كور كند از ديدن حق امام بغوي گفته كه مسيب بن شريك
وفراء نحوي معني اين آيه چنين گفته اند كه قريب است كه روگرداني كرده شويد شما بر مردم يعني سلطنت يابيد
وفساد كنيد در زمين بظلم وقطع ارحام كنيد وگفته كه اين آيه در بني هاشم وبني اميه نازل شده يعني مروانيان
وعباسيان كه در سلطنت خود ظلمها كردند وفساد نمودند وقراءة امير المومنين علي رضي الله عنه مويد اين تاويل است
كه ميخواندند ان توليتم بضم تاء وواو وكسر لام مبني للمفعول يعني ان توليتم يا ايها الناس ولاة
جائرة خرجتم معهم في الفتنة وحاربتموهم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم
يعني اي مردم وقتيكه بر شما پادشاهان ظالم باشند قريب است كه شما همراه ايشان در فتنه وفساد بر آئيد وجنگ
آنها كنيد آنها باشند كه لعنت خدا بر آنها باشد وكور وكر كند خدا آنها را از حق ودليل ديگر آنكه حق تعالى
در قرآن ميفرمايد ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة ظاهر آنست كه مراد

از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یؤذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت عطف
رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مؤید این تاویل ست
حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة یعنی هرکه
با ولی خدا دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ آمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که از جملهٔ اولیاء الله است
ایذاء خداست و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر ست رسول فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمة
بضعة منی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند
اورا خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند اورا واخرج احمد و ابن ماجة والحاکم ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی
وروی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرهم عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین
احب الله من احب حسینا و بغوی وغیره از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این همه احادیث
دلالت دارند بر آنکه ایذاء حسین علیه السلام ایذاء آن سرور ست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس
مروی ست که این آیه در حق عائشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند در قضیه افک
ازین هم معلوم میشود که هرکه از ازواج و اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و
مستحق لعن شده و همچنین ست حکم کسیکه اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه
وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک
ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی
علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر

او آنحضرت از این امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک الکوثر و انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر که ملکها بنی امیه نازل شده تا سهم صحابی گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم و نه زیاده یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده از این حدیث هم معلوم شود که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار ابن مردویه از ابن عباس رضی روایت کرده که از عمر بن الخطاب رضی از این آیت پرسیدم که آنها کیستند فرمودند هما الافجران من قریش بنو المغیرة و بنو امیة اما بنو مغیرة فکفیتموهم یوم بدر و اما بنو امیة فمتعوا حتی حین یعنی مراد از این آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر مستاصل شدند حق تعالی شما را از شر آنها کفایت کرد و بنو امیه چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بغوی قول عمر رض روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه بچند طرق از امیر المؤمنین علی رض روایت کرده دلیل دیگر قوله تعالی وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنهارا که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیهم السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را باصلاح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم خلفا را بر ترویج دین شان که خدا

ازان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیه گفته که رسول صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده سال در مکه با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر پس تا مامور شد بهجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که مامون باشیم و سلاح نهیم آن زمان این آیه نازل شد و ابن ابی حاتم از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که این آیه نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی موسی را تائید دین او وعده کرده بود و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض موسی علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده نزد اتباع دین محمد صلی الله علیه وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بنی حنیفه و مرتدان قتال کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیلمه کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطرق متعدده از علی رضی الله عنه مرویست و در نهج البلاغت قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم یکن نصرة و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة هو دینه الذی اظهره و جنده الذی اعزه و ایده حتی بلغ ما بلغ و طلع حیث ما طلع و نحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین آمنوا منکم الایة فالله منجز وعده و ناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیل ست بر صحت نبوت که اخبار ست بغیب بعینه بوقوع آمده پس معجزه است و دلیل ست بر صحت خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن محال ست چراکه موعود و موعود لهم یعنی صحابه سوای زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و دلیل ست بر حقیت مذهب اهل سنت و جماعت

بیان آنکه این آیت دلیل حقیت مذهب اهل سنت و بر بطلان مذهب روافض

و بودن دین شان مرضی خدا و بر بطلان مذهب روافض که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند
و تقیه میکردند تا امروز مهدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این
وعده منجز خواهد شد کلمه منکم رد این قول میکند سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن سرور
روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد بعد سلطنت باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابو بکر
دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با ایام
خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده سال و شش ماه
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شد و نیز این آیت
دلیل است بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده قاتلان عثمان بودند
و نیز میگویند که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و همراهیان او را
از اهل بیت نبوت و اهانت کرد دلی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر به مدینه فرستاد و فسادها کرد
مسجد رسول صلی الله علیه وسلم را که روضه ایست از ریاض جنت خراب کرده و در واقعه حره چندین را کشت و کرد
قربان از دهیان آن که تاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و کشت عبدالله بن زبیر را که نواسه ابو بکر و پسر
عمه آنحضرت بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس
کشته یعنی از صحابه و تابعین یک لک و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج
عبدالله بن زبیر را کشت اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف
کذابا و مبیرا فاما الکذاب فرایناه و اما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبدالله بن عصمة الکذاب
هو المختار بن ابی عبید و المبیر هو الحجاج بن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه
حسین علیه السلام را کشت بیتها خواند و فخر کرد مضمون آن ابیات آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم

انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت ست ع لست من خندف ان لم انتقم ✦
من بنی احمد ما کان قد فعل ✦ و خمر را حلال گفت، و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی
دین المسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه وسلم را بر منبرها سب میکردند مروانیان هزار ماه و درین گمراهی
فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی ازانها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود
تا آنکه کسی از انها باقی نماند مروی است که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید میبردند اثنا عند زیر صومعه
راهبی فرود آمدند بر آن صومعه مرقوم بود اترجو امة قتلت حسینا ✦ شفاعة جده یوم الحساب ✦ از ان
راهب پرسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است -
طریقه که کفر یزید از روایات معتبره ثابت نشود پس او مستحق لعن است اگرچه در لعن گفتن فائده نیست
لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بداشند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت
حضرات میسر آید آنرا غنیمت باید شمرد - و طالبان خدا را از جان عزیزتر باید دانست چون زمانه کمال
فساد معمور است. درین زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند
پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بخدا باید کرد و همین مشغولی انشاء الله تعالی به راه مستقیم
می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرضیه و معموری اوقات از خیرات و ترک
مجالست با اغیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر الناس استقامت باید فرمود و الاستقامة
فوق الکرامة است و دنیا نقش بر حباب است شعر و تو در دلی طلب این و آن که چه دانند ✦
بجای جان تو باشی بجان که چه دانند ✦ الله معکم اینما کنتم و کثر امثالکم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله و الصلوة علی رسوله محمد و آله اللهم اغفرلی ولاخوانی فی الدین وارزقنی و ایاهم کمال متابعته

سید المرسلین و موافقته صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یارب العالمین ـ

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین وارحام المسلمات ومن علینا
ببعثة سید الانبیاء وافضل الرسل والایمان بمن هو الآیة الکبری المتبع ومن هو النعمة العظمی لمتبعهم
وصلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین واشکر علی ما هدانی للاسلام واحیانی علیه
ووفقنی لاقتباس انوار علمائه الصالحین واولیائه الکاملین خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی
المجدد للالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین والسید الفاضل الکامل
معین الدین حسن السجزی رضی الله عنه وعنهم واعلی اقدامهم ونفعنا بهم اجمعین وارجو من فضله تعالی ان یتبنی علی
اتباعهم ومحبتهم ویحشرنی معهم فی دار القرار وما ذلک علی الله بعزیز **بعد** از حمد و صلوٰة فقیر حقیر محمد
ثناء الله عثمانی حنفی مجددی پانی پتی مینویسد که عمر این عاصی بهشتاد سال رسیده و یقین که عبارت
از مرگ ست بسر آمده فرصتی نگذاشته کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت
بعضی ازان برای ذات فقیر مفید و ضرور است و برخی ازان برای دوستان و فرزندان ضرور و مفید است
اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد روح فقیر ازانها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر
در موافقت دامنگیر خواهم شد و اگر نوع ثانی را رعایت خواهند کرد ثمره آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید
و گرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند
و در دعا در زادی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده بودند در ان تکفین نمایند
و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز جنازه بجماعت کثیره امام صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم
سکندر یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
مثل سوم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی هیچ نکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیاده از سه

ماتم کردن جایز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زنان را منع بلیغ نمایند و در حالت حیات
خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باختیار خود کردن نداده و از کلمه و درود و ختم قرآن و استغفار
و از مال حلال صدقه بفقرا باخفا امداد فرمایند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او اخ او صدیق
و بعد مردن من در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف موضع [illegible]
املاک منتسبه که در ملک خود داشت [illegible] سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام
بصفوة الله و یک سهام بقلندر و یک سهام بفقیر زادهای فلانه و یک [illegible] فلانه فروخته مبلغ
ثمن بخشیده هر یک را مالک [illegible] ساخته ولیکن تا [illegible] خود [illegible]
[illegible] و باقی را حصه کرده یک حصه برای [illegible] خود [illegible]
[illegible] مردن من هم تا [illegible] تقسیم [illegible]
و از مبلغ [illegible] قرضخواهان را داده [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] روزمره اکثر نوشته ام [illegible] قرضخواهان [illegible] ادای آن [illegible]
نمایند [illegible] حضرت شیخ رضی الله عنه [illegible] لازم و واجب [illegible]
[illegible] قد [illegible] لا یکلف الله نفسا الا وسعها [illegible] سال تمام [illegible]
فقد بالیشان [illegible] ازین [illegible] زمین [illegible]
برای میرزا [illegible] وصیت کرده بود با ایشان [illegible] زمین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] کرده اند [illegible]
دیگر [illegible] با ایشان [illegible]
[illegible] حضرت میرزا صاحب شهید [illegible] رضی الله عنه [illegible] ایشان [illegible] نمایند

نوعی دیگر که برای پس ماندگان مفید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند که اکثر کسان در طفلی
و اکثر در جوانی میمیرند و بعضی به پیری میمیرند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند
که کجا رفت و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میاید حقتعالی میفرماید اذا السماء انفطرت
الی قوله علمت نفس ما قدمت و اخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آنهم برنج کشی میسر شود
لذات قوی دایمی را بر باد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جاییکه مصلحت دینی و مصلحت
دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم
موافق تقدیر بوی میرسد رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته
کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد و مقصود آخرت منظور دارد کفایت
کند الله تعالی مقصود دنیائی آورد و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد گاه باشد که دنیا هم او را دست ندهد
چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والاخرة شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال
پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزارها مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از انها اثر
نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند هر چند آنچه حق باید حق این خدمت
ادا نشده خصوصا ازین فقیر پر تقصیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد تر یافته ازین جهت نادم و مستغفر
اما بحول الله و قوته طمع ازین خدمت نکرده ام و اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک
ازین جهت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمیع مسلمانان
بلکه هنود هم هر کس که ملاقات کرده معتقد داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی
نمی پرسد و از باطن کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود
دنیا هم ازوی بر گردان نمیشود عم سید یزدان مرد متقی بود پس ای فرزندان من کسیکه خدمت قضا
اختیار کند طمع و خاطرداری ناحق را دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت

دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت دینداری را منظور دارد چون درین زمانه در هند
مذهب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علو نسب یا رونق معیشت نظر میدارند اول
رعایت دین باید کرد دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید
داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید بلکه درین ماده فلان
ابن فلان چیزی نیست * و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است المال غاد و رائح
دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد است صلی الله
علیه و آله و سلم هر کس هر قدر با آن سرور مشابهت بهم رساند در باطن و ظاهر در صفات جبلی و کسبی
و علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هر کس در مشابهت
در چیزی از آن قاصر است همان قدر وی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه
که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال
متابعت دلیل است بر افضلیت شان و اگر همت ها قاصر است از کمال متابعت آنجناب که کوتاهی
در ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصا در معاملات
قناعت کنند آنهم بسیار غنیمت است که کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسنن در
عبادات و عادات از و میسر نشود. رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حقتعالی میفرماید ان اولیاؤه
الا المتقون یعنی نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات
نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رذایل نفس است نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد
و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که با افعال جوارح تعلق دارد و در کتب
فقه مبین اند اگر همت از این مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود

پس در آنچه اتلاف حقوق العباد باشد از آن اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام
شفیع اند آنجا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این
رساله متحمل آن نمی تواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و حدیث ان تحب
للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك درینجا کافیست **شعر**
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ** که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل گناهی
نیست **دیگر** از نصایح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود و زن و فرزند و نوکر
و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد
یکدیگر اگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادبها و فرمانبرداری و خدمتگذاری
راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان باخلاص
و محبت و غمخواری و تواضع باشند و بنا چاقی اسباب های معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه
برباد نشده مگر وقتیکه باهم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان
و نیکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست **
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا ** قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینك و بینه عداوة كانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذو حظ
عظیم و اما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی
کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که میان
تو و او دشمنی هست دوست و محب خواهد شد و تلقی کرده نشود این خصلت مگر کسانیکه صبر بکنند و مگر کسانیکه نصیب

بزرگ اند واگر وسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً لله با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از انها موافقت نکنند تا از عقائد فاسده توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده اند که در هر عصر ممتاز بوده اند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خدا اش بیامرزد و رحلت کرد و ولی الله و صفوة الله را هرچند خواستم در تحصیل این دولت تن ندادند حسرت است و اینقدر عبارت فتاوی که بفهمند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانسته کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا هم در عقبی ثمره برکات است علم عبارت است از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم بدون دانستن ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و در یافتن اقوال مجتهدین خصوصاً ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی این عمر روایات دو کلمه نوشته اند و ریافت حال صحیح و تتمه مسائل بدون این همه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال در آن مثل کمال مطرب است در علم موسیقی اما بعضی هم حقی از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است —

فصل چهارم در مکاتیب حضرت سلطان مولینا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم — مکتوب اول بنام میرزا صاحب

خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه را پایگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت شامه مکشوف ضمیر منیر باد — صحیفه شریفه که مشحون بود با نواع

الطاف ورود فرمود و فقیرزاده شفقت سامی بنشسته این فقیر داد لاداد تقریر نمود الحمد لله که اهل دل
یاد این درماندگان میکنند ازین ممر توقعها مستحکم میگردد احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده
بابت آمدن ورائی دنیامدن او اشارتی رفته بود **مخدوما** فقیر تا وقتیکه داعیهٔ الهی برای چیزی
وارد نشود حقیقة آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شده بود
که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن دقائق ست خدا کند که زود آن
وعده منجز گردد ۔ مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نمودند مستعد کتب سته بلکه عشره ستاوله
اند همین توجهات سامی توقع ست که امنیه بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدریکه
وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال بیاد بود والسلام۔

مکتوب دوم نیز بنام میرزا صاحب ۔ خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه مجددیه خصوصاً و طریقه صوفیه
عموماً و آن متحلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح
گرداناد مکتوب گرامی ورود نمود در صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد که ره بعد اخری
اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت همین مقصد نقود
حاصل نماید **مصرع** بزم برهم خورده بودست بجا آمده + آنچه از توبه و خبری از اعوان
سوی تقریر نمود نماید خالق خطرات و مالک ناصیه تکذیب آن سفیر باید فقیرزاده ها التماس دعا در حق
خویش محتبری اند ۔ شاه اهل الله صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر برده کرده میباشند درین مدت
چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند والسلام۔

مکتوب سیوم نیز بمیرزا صاحب ۔ متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و روی ریاض
سیراب کننده
الطریقة بتوجهات النفس الزکیة آمین آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه ورود فرمود
الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که به دعای ظهر الغیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال با شرف الوزرا
والاکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصر نخواهد ماند
والسلام والاکرام فقیرزادگان هریکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند ـ

مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقهٔ احمدیه را در بارگاه سلامت داشته
ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد ـ از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی
ثناء الله با رقیمهٔ کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن بطولی
میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه
در حق بندهٔ ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشند والسلام ـ برادرم میان اهل الله
شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امیدواری آنست که آن نیز به شود و از جانب فقیر که فقیر
آنجاست برده گروه هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند **مکتوب پنجم** بخواجه محمد امین
در تحقیق مجملی از نسبت آنحضرت وتنبیه بر وجود موهوب و بیان تقلید
آنحضرت مذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله پرسیده بود ـ چند سوال
کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت
کدام طریقه از طرق مشهوره مشابه‌تر است **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه
جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت ذهنیه حضرت حق است و در هر که هر آدمی
اشارتی بآنجناب واقع است و این صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه
گرفته اند تا بآن مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن اشتغال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقه
جیلانیه تهذیب روح و سر است تا چون مهذب شدند هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم میسر

و در سجاده و خلافت و بشارت سلف سهال خلف اقوی نزدیک من طریقهٔ چشتیه است و اقوی
نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقهٔ جنید طریقهٔ سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت باطرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها
خیر الجزاء و فائده دیگر را پیدا از جواب بگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من احیاء و مراتا
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه و جبین هر یکی نوری یافتم که با آن نور غالب شده است و دیانت
پیدا کرده بر جبینی که دو صد کس باشد یا زیاده و آنرا متوارث یافتم اما عین جهد و آن باصطلاح
بالقطعیت است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت و علم و دیدم که آن نور بطریق
وراثت بسنت به من انتقال کرده است والله اعلم **سوال دویم** آنکه صوفیه فرموده اند که بعد
فنای بشریت وجود موهوب سبیل شهد موسی اندر درخت آتش دید و سبز تر شد آن درخت از آ
شهوت و حرص مرد صاحب دل را انچنین و آن و انچنین انکار را یعنی فنای بشریت و وجود
موهوب چه حقیقت **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم را سه طبقه مخلوق
آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آورتر است و آنکه نفس ناطقیه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس هر راهی که آن غالب
سلیقه میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال
خود پیش گرفت و او را بایستی نماند الا بعد اجازت شرع چه در باب سبعیه و چه در بابها
شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لا یؤمن احدکم حتی
یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام ترقی واقع
شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با دلازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا اتصال
بی کیف و قبله نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا بهمین یعنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و انجا

که حقیقت [illegible] بصفات / اصطلاح / سالکین / محل الانتها ۱۲

دو راه پیش می آید یکی راه نور القدس و حیرت وآن مشاهره هست بذات بحت و دوم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا و حقیقت واحده و طلوع آن از ذره ذره تا خود دانا هر موجود نفی [illegible] استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از اتمام هر دو راه یا یکی مرا آگاه باشند در این که [illegible] حکمی دارد حکم یکی حکم دیگر را مزاحمت نمیکند و متاعقب آن تفرقه می اندازد میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای متناسبه آن میکند و بسر و روح بکیفیت بقا مشرف میشود و با لطیفه خفیه بمعرفت حقیقه واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند و این در بیت اشاره بآنست **سوال سیوم** آنکه عمل تو در مسایل فقهیه به کدام مذهب است **گفتم** فقیر را شکالات جمیع میکنم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و غیره واقع میشود که بسم الله کل مذاهب صحیح دانسته و عند الفقیر الحجیع با قوی مذاهب از روی دلیل موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی این قدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده میشود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم و خدا تعالی بهر مذهبی از این مذاهب مشهوره مرا فتوی داده است الحمد لله تعالی **مکتوب ششم** نیز بخواجه محمد امین در جواب بعض مسائل ـ بسم الله الرحمن الرحیم ـ محب عزیز القدر خواجه محمد امین سلمه الله تعالی ـ سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین اللطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد که آنچه در دل از این باب القا شود ذکر کرده آید ـ باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزد ایشان صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصوق بخفی و آنچه در میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال امتیاز دارد

وجهی ست از وجوه که بروح نزدیک ست و وجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس غالب انست
والله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه و یاد داشتی که غالب بر انس باشد و محبت
اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و ما یناسب این چیزها باشد
ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف مقدر ست آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین
موطن ۔ **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین ۔ در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد
قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض
افراد امت نوشته اند و ازان فرد مراد نفس خود داشته اند ۔ برادر عزیز القدر خواجه محمد امین
اکرمه الله تعالی ۔ یشهود ه سؤال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز
در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما
صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست
و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازان جمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول
مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا ست علیه الصلوات
والتسلیمات و حضرت مجدد قدس سره جواب این اشکال خود شده اند که خادم و غلامان اگر برای مولی
و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و ازان جمله آنکه در حدیث
صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث
نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال
مخالف حدیث صریح صحیح باشد ۔ گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق
مفهوم لغوی است نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس

ودرین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه درحالت راهنمی
توفیق تحریر آن یابد بنویسد — باید دانست که کشف اهل الله راست ودرست است لیکن
دربعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال درمی یابند ودربعض اوقات بتفصیل ودربعض اوقات
مشبع بتشبیه ودربعض اوقات بغیر حجاب ومتتبعان کلام صوفیه لاچارند از دانستن اجمال وتفصیل
واغماض نظر از مخالفتی که قایل را درمیان کلام مجمل وکلام مفصل پیدا شد پس ناشک نداریم
که درهر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند ودرین زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شد
وچون سینهٔ حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبداء تعین ایشان عموم
فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است وبسبب ظهور انتظام دوره نوری کاز حجر بهت
حضرت ایشان سربرآورده ولاسباب اخری لا نطیق ان نخصیها ساعتنا هذه عنوان حظیرة القدس
وشبح ان دوره پوشش آن ومظنه آن وتمثل وصورت وهرچه ازین قبیل میتوان گفته شده است
هر فیضی که بعد از آن درعالم پیدا می شود وتازگی برروی کار می آید ضمیمهٔ حظیرة القدس میشود وبسبب احتیاج بهت
نفوس بنی آدم که طبقة بعد طبقة پیدا می شوند آنکه دل سیاست که این امر را اجمالا ادراک کنند ویکی
لفظ لتعبیر نماید که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است وتفصیل این کلام والقای
حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح وتفاصیل وعکوس
تجلی اعظم درهر عصر پیدا شود ومنشاء آن حجر بهت شخصی باشد از کمل وآن حجر بهت با آن نور مجهود بمنزله
شعاع تجلی اعظم ومنشاء اعراض آن جوهر افخم گردد وآن ظهور خود بسبب اطوار وادوار وتطور
خود بسبب اشخاص وازمان واین فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور وباین قسم استعمال الدینیة
با جمال ذاتش حسن دگر در کار شد ٭ چشم او را سرمه ام با زلف او را شانه ام ٭ چون این مقدمه
ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت

و عرف از تعبیر کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بسبب فن اشارة و اعتبار بران کل
نزول کرده میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فالقضه بقلب ایشان میگردانند و سخن را بان
مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا می فرمایند متفرسان از مطالع کنندگان
را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه
سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ صلات و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
علی ابراهیم در تصویر دائره که مرکز صرف ذات ست و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورة آن مرکز
دائره تامه که مرکز آن محبوبیت ست و محیط آن امتزاج محبیت هم نیز بسبب فن اشارة و اعتبار ست
[illegible] بمثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت رائیت است ابدی اعتراض بفقدان آ
و انظار است [illegible] برد و نسب وجهی ندارد و همچنین ست سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت
[illegible] دوایر و اقوال پس خلاصه کلام آنست که بعد از [illegible] دوره دیگر شده است
که بعض از اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بهیئت
جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات تفصیل فیض متقدمه است مثلا مسائل حجیت و ذاتیه
کبری [illegible] دوره مفصل نیست از اده داریسا [illegible] تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق
گنجایش آن ندارد و بحول شیخ مجدد را [illegible] این دوره اند و لیبا معارف مخصوصه این دوره که از زبان
شیخ الطریق [illegible] سرزده شیخ قطب ارشاد این دوره است و پیوسته [illegible] گریبان
بادیه طبیعت و بهست خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت [illegible] داده که کون کائنات ست
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت فیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر بخیر و آخر [illegible] که شیخ
[illegible] اشارة [illegible] شیخ [illegible]
نکرده و سخن [illegible] مثل قول [illegible] علما اهل سنت و معارف اجمالیه که [illegible]

انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالفت نمودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر است
بر بیان حظیرة القدس و تجلی اعظم و آن تعین است و در نفس کلیه بیان صورت رائی که در مرآت
متعین شود از ین تعین ببساطت او کی چند مرحله برتر است و ایشان هرچه از ین مرتبه خبر دهند
همه راست و درست است و در شعور است واجب است قول محدث ما سوی الله بقول باراده که
تعلقات متجدده داشته باشد این است آنچه نزدیک فقیر در شرح مدار مشایخ مجدد ماتعین شده و اگر
تحقیق دانشمندانه در حل این اشکال سر دهیم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت آنحضرت است
را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم بآن معنی
که بتوسط او سه هزار سال مردمان حصه از آن خلقت یافتند و در ینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل
اضافیه مثل مقتدا و متبوع جمع شدن بتوسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب او جمعی
مهتدی شوند و اتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم علوم است
و مقتدا بودن آنحضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً
و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه وسلم تسلیماً کثیراً — **مکتوب شصتم** نیز بخواجه
محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت — برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله مشهود بوده
از سر تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند بدانند که تفاضل در حقایق
انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر مقصود بوطی که قبول آثار آنها کنند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل
نهادن یا جامد را بر حامض راجح داشتن بغیر آنکه بنسبت این مرتبه یا بنسبت این حال قیاس کنند
معقول نیست هر حقیقت در حد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت
که یکی از دیگری باعتبار وجود بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است
از آن تعین دیگر باعتبار مجرد خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار

اشتباک واقتران باآن حقیقت بهترست که طبع سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس
تفضیل بنابر تصور موطنی که قبول آثار حقیقتی کنند و آثار یک حقیقت در انجا انفع وملایم تر باشند از آثار
حقیقت دیگر معقول نیست هرچند در محاورات لفرض آن موطن نکنند از قرائن دانسته می شود
که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفضیل می نهند و مطمح نظر آن است که گاو و اسپ
هر دو با آدمی ملابست دارند و آدمی استمتاع از هر یک میکند لیکن باعتبار ملایم بودن را آدمی
و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار پادشاهان و سپاهیان
نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث مطلوب کشاورزان و تجار است و سیر سانیدن فرقه
اولی اعظم و اشهر اند از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر در بعض مقالات این مقدمات
را مطوی گذارند بعقل سلیم آنرا اهمال میکنند و تحمل که بعض افهام ضعیفه مشهورات عامه اطمینان پیدا
و در طلب ملایمتی و منافرتی که سبب اشتهار آنها شده است ذاقتند وللناس فیما یعشقون
مذاهب ولیکن مبحث ما درین جا این است که از حقائق الاشیاء کماهی و از حال ایشان
و همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار
زهر نباتی باشد یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است
جمالی را از وجوه جمال حقیقیه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شده اند بر ابدان حیوانات
که با انسان ملابست دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح
دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضوله در بعض
احیان بنسبت بعض اشخاص انفع میباشند از اشیا فاضله مانند گاو چون محتاج سقی ارض
و اثاره آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم زهر ملایم تر باشد
از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملایم تر است از ذهب

احوال و اشرف احوال و اکرم افراد از ملائمیت در اقرن احوال و احسن اعمال و اوضع افراد در نظر بنی آدم
فرق پیدا کرد و پس به حقیقت مشده اند با ثبات دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه
روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار
اشرف آثار حقیقی با اصل خود بلکه باعتبار موطنی است که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت شده و آثار
یکی ملائمیست در اینجا باعتبار اشرف و صناع و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین است معنی فضل کلی
و آن موطن جمهور افراد بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ماخوذه از ایشان و وجوب
انقیاد ایشان را در رسوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع بر ایشان و تا شدید
حارسه بودن در اسلام ... الملة ایشانرا و حقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه سیاست
و شیوه و اطوره از میان ایشان برانداختن و آنچه بدان ماند در هیچ یک ثابت نیست که انبیا افضل اند
از اولیا همین که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند بهمان اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار
را نشناخته اند و برین نهج باید قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم
که باعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتح اسلام و جمع کلمه بنی آدم در طاعت
شرایع و اطفای نایره لغایت ایشان در مخالفت شرایع و مانند آن ... یکی و رنجاند یک یک
گروه است نه ملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن مغز سخن همین نبرده است
والسلام ــ مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول وحی
بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از ان حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود سوال کرده اند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن
وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد ــ باید دانست که چون در اول پیش از زبان تجلی اعظم
در سطح حقیقت ... انسان ... کمالات تجلی اعظم بهمی قایم شد مانند قیام صور بکسب آفتاب

ف
تنبیه
تفضیل

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه بسبب تعلیم علوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر قانون
علوی که صورت انسان آنرا اقتضا میکند و افراد خود با قتضای اولی بدون شرط استقلال باکتساب
یا مقدمات دوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعین و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع
و مانع بهم رسانیده بعد از ان در عکوس تجلی اعظم که در احجار بهشته ملاء اعلی متعین شده است صورت دیگر گرفت
و پنج علم آنجا ممهد شدند تذکیر بالاء الله و بایام الله و بجازاة المعاد و مخاصمه کفار و تعیین احکام
در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دائره کشاده تر شد بعد از ان چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم به وجهی که از صلب حظیرة القدس بر خاسته است و هم ملاء اعلی به آنها
تعیین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس
لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بمردمان رسانیدند
و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوة غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار از ملائکه
ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرنا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقرب
نمودند بجناب عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسط است
در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرقه وسعتی پیدا کرد پس
قرآن قدیم است باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است منزل
بواسطه ملک کریم و متلو بالسنه عباد و مکتوب در مصاحف و نفیس ایشان در ملاء فرشتگان واجب التعظیم
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در حاجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی
و عالم مثال و من بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بے واسطه سے
و لوان لی فی کل منبت شعرة ✣ لسانا لما استوفیت واجب حمده - والسلام -

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعض ابیات - مثنوی مولوی روم قدس سره - ابیات اینست

همین بخوان استیاس الرسل ای عمه تا الظنوا انهم قد کذبو این قرات خوان که تخفیف کذب
این بود که خویش بیند محتجب در گمان افتادن انبیا زاتفاق منکری استقیا
جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت
عائشه رضی الله تعالی عنها کذبو تشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی
می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغامبران و گمان کردند
پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشانرا یعنی جمعی که ایمان آورده بودند خطره ارتداد بخاطر ایشان
گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد
که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا بایشان وحی دروغ فرستاد و بایشان این
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة قالت له وهو یسألها عن
قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت اکذبوا ام کذبوا قالت عائشه کذبوا
قلت فقد استیقنوا ان قومهم کذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا
بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لم تکن الرسل تظن ذلك بربها
قلت فما بال هذه الآیة قالت هم اتباع الرسل الذین آمنوا بربهم وصدقوهم وطال
علیهم البلاء واستاخر عنهم النصر حتی اذا استیاس الرسل ممن کذبهم من قومهم وظنت
الرسل ان اتباعهم قد کذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا
بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین
آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند نحن احق بالشك من ابراهیم و حنظله گفت نافق حنظله پس شک
و ظن اینجا مجازست یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده

در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کنند که از سوء وحی و این متشابه سائر متشابهات قرآن است
مثل بل یداه مبسوطتان که معنی جوا آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا
وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی
یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر
بالبال ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح مولوی
قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیهش میفرماید که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع
حجاب میشود و احوال بنده را رأی العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و
از حالت رأی العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدهد و همین حالت احتجاب
را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله
محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب
اکثر علوم دینیه — الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد
روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس
وفی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم
داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بآن فقه
مهذب گردانید خصوصاً در عصر متأخر که دولت همین مذهب است و بس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم
پادشاهان حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است
که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه آن

مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقی ماند متخصص از اهل عصر که با اهل حدیث تعارفی داشت مانند حال اکثر متفقهه

عصر ما هداهم الله تعالی طریق الصواب این سخن را خیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت

دعا و دوی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث وضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز

روی باز گشتیم که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدیم و گفتیم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید

محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع

فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی از تحقیقات علمیه که منشا آن

بخاری بوده است و حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خدا آنچه

هرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفت آنچه مذکور شد بغایت مفید است اما خاطر

با گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق خواسته عام

ایشان واشاقی ازان باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث

تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت

و صد سال دیگر پایه بپایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - بخاری بعد دو صد سال حامل

لواء حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزیکه پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز

و امتیاز اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین بر تلو وی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلام

آنکه بعد تدوین احادیث چون اعیان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که

از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقه متکثر

بر آمده است عدد ذریه در استرادیه شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد ازان حدیث مشهور

که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار

[illegible] تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که در کتب صحیحه آنرا غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است
و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی
بن سعید از طبقه صغار تابعین است ازوی جماعات لا تعد ولا تحصی روایت کرده اند بعد ازان حدیثی
که بدرجه شهرت از طبقه اول پیش از زمان تدوین نرسیده و آن هرچند قسم میباشد زیراکه یا آنست
که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق
متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث **حسن** است و آنچه تعدد طرق
ندارد و همین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق است باز حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل
بغیر نکره و شذوذ باشد در روایت از علما معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم
صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر بالغین حد ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه
دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود به مطلق **حسن** تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح ترمذی و وی اول
کسی ست که اسم حسن را منوه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق ازوی حد صحت نرسید او نیز
در **حسن** داخل است و قلیل ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان
مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین فضلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری ست
و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هؤلاء
درست بودی زیراکه ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث موقوف علیه ایمان است
لامحاله فکیف که این فضلت مشهور است در خصال دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد مائتین
عرق ۱۲
ظاهر شد و قبل ازوی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان
ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق
و موسی بن عقبه در سیر و عبدالله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدأ الخلق و قصص انبیا

و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و تبع تابعین و دیگر مسائل داشتند در رؤیا و
ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری ایشانهمه علوم
مدونه را تأمل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط
بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت
تا وقتیکه کسے جزئیات و کلیات علمی را ندانند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن
میسر نمیتواند شد چنانکه اگر کسے گوید که فلانے قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده
است و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است بطریق بداهت دانسته شود لامحاله
که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و نیز او که خدا ابتقال در سینه او نهاده هر یکے
را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانے دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهت
دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده و اوله مسائل آنها امتحان نموده
و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی
بذلک فضیلة و فقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا هیچکس را از متقدمین نمی یابیم
که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر
کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم ست
در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و [illegible] باشند
عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید با وزیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنهارا در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار اجاد
در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع سهو است که محققین فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکی
از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب هیچکس نیست که از و علما که محل اعتراض
در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب و تقریر او در بیان می آید و سببش آنست که پیش
از وی فن تبویب چندان ممهد نشده بود اهل علم را مطمح نظر مطالب عالیه میباشد نه تراجم و ترتیب
شیشه صاف از نبات گو سفال درد باش چه رند درد آشام را با این تکلفها چه کار ــ

مکتوب دو صد و نهم در بیان دلیلی واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله و السلام علی افضل
انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شخصی توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرایع
اسلام افتاد در پی سوال شخصی از شیعه باو برخورد و گفت اسلام طرق متعدده دارد و صائب ترین طریقها
طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری بما فی البیت
خویشتن را متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرایع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد از آن
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است
زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تلقین کنم آن جدید الاسلام در اشکال
درماند و ندانست که کدام را اختیار کند تا چندی در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید آخر این
عزیز فاضل گفت در مسجد جامع بر سر منبر بلا وقتیکه الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین پیش ایشان
کنیم ببینیم که کدام یک را تشنیع مسدود نشود و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف و
هراسان است پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سنی پاکیزه گشت
بر مقارن این حکایت خواجه محمد امین را سوالی بخاطر رسید که چه قدر تیمی کرد این فاضل مبادا اعتقاد و نحو

امری خطابی بلکه شعری ست اعتماد را قابل نیست زیرا که در علمای ایران اگر این تنازع واقع میشد
الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و لسابدعات شائعه که عموم ناس بدعت بودن آنها را
نمیدانند و در استحسان آنها افتاده اند. بهمین سست کلام در میان مذاهب حقه فیما بینها کما لا یخفی
بعد ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که در آن
حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آنرا دریافت بحقیقت امر مهتدی شد و اگر نفس و شیطان
او را ازان باز داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجیت بوجهی که معذور نباشد بعد ازان در تعیین آن حجت
قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شد از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسئله و در سائر
مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مخزونه فی الصدور
در حجت قاطعه منصوب فرموده هرچند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید و
در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هرچند تصدیق بآن
حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا گردن نهادن باحکام قرآن و چنگ
زدن بفرمان رحمت مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات. **اول** چیزی که عقل نیز
بر خودش واجب میگرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام
الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جان باید نمود زیرا که کلام باور شخصی ست که تصدیق کرده ایم
بتبلیغ الله تعالی عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف هم ساخته چنانکه ذکر کردیم
و چیزی که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن
بجز تتبع روایات ثقات ممکن نبود و **ثانیا** برخود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از امید خود دو قسم
[illegible] نقل افراد صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح
و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار نقلی را درین اقسام. دوم نقل بالمعنی و آن نیز

خفی قسم بیاباشد. اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این از دین صاحب ملت است و ماخوذ از وی است
و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در حل و عقد جمهور است نه
که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از متدینین آن ملت نه جمعی
که آثار کوشش و حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده نشد و متدینین آن ملت با ایشان
متوجه نشدند پس قول این جمع اذل و احقر است از آنکه در حل و عقد تاثیری داشته باشد قسم دیگر
خبری است که اختلاف فرق ملت در آن واقع شده بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله و روایات تقریر کرده باشد
پس آنچه از ملت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع اهل ملت یا اکثر ایشان یا او باز شود
لا علی اخبار است از صاحب ملت و حجت خدای تعالی بالتزام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج
باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و حجت بمثل آن لازم
و آن جمله امهات اخبار شرع است از موجب آن نتوان گذشت و ثالثاً عقل می شناسد
که اختلاف فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف
فرق نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می نهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمیکند
الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی فرستاده است
لا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شایع گرداند و ایشان بهیچ وجه در امتثال امر الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ
حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت
آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه می شدند و ایشان را بر غلط ایشان
متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها ما یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت

لیکن سکوت کرده از اظهار کردن در منصب رسالت و فقط حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان
مضمحل نگردد و پس از نبی لازم آمد که طبقه اولی از جماعت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود بایست
و باید دانست قدری که تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته
ولهذا از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی [illegible]
که باشند و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع و روایت متسم شد و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرائع ایشان حمله علم اند نه نواصب
واگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرائع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد و یا تبلیغ کرد
لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت
قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گویند که ایشان
حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا می فهمیم ایشان نواصب اند پس نواصب و آنچه اختلاف
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف ایشان
قابل برانداختن ست و اختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از حمل آن ابا نکند اختلاف
مقبول ست و در اینجا عقل تصدیق میکند که شیعه از نواصب اند و اهل سنت از حمله دین و حکم
عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شنیعه کرده شود و اختلافی که در علماء
اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس ست و اختیار اشبه باصول و اقرب
بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و آنکه گفتم که شیعه از نواصب اند بجهت آنست که مذهب
ایشان [illegible] ست بنا آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة
[illegible] یوحی الیه میباشد و بروی ایمان فرض ست و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هیچکس مفروض الطاعه غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نواصب باشند **دیگر** شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین
غیر جمعی یسیر همه بر خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتمد نمیدانند الا روات ائمه خود تا واین علامت
نواصب است **دیگر** اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند. بانکه ائمه ایشان بآن دلالت
کرده باشند واین علامت نواصب است **دیگر** شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت ایشان مهتدی نشده مگر آنکه از یک راه شریعت
در آمدند و انداه دیگران از شریعت بر آمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه هدایت نمود
انتقال از یک زاویه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم **و همچنین**
معتزله از نواصب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقاید آنست که خبر طبقه اول را قبول
نکنند یا بتاویلات بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعه از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند
تکلیف شرایع را سهل گرفته اند و بعض نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی
علم اتحاد است و تکلیف شرایع برای مقصد آن است از نواصب اند بلاشبه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقاید ایشان
جدا ساخته نصوص صاحب شریعت را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا از این مقصد بوی استشمام
نکند سبحانک هذا بهتان عظیم **و همچنین** زیدیه از نواصب اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب
بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبهه قول محدث است و محال است که
شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس از این جماعه مستقر نشود
سبحانک هذا بهتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند هم خود را بتتبع احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از هر طریق معتمدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای آن
که این اخبار شرح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بار امور خاصه طبقه اولی در باب تملک

ف معتزله از نواصب اند

ف جماعه از متصوفه از نواصب اند

ف زیدیه از نواصب اند

وغیر آن که بمقتضای بشریت پوشیده والیشان در آن آرا بحکم ضرورت اختلاف امزجه
مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است واین چیزها را
با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در فروع آن خلاف کلا
خلاف ست و آن خلاف در نمو خلاف ست و در حقیقت اتفاق ست بالجمله فیما بینهم از کلمه ملت
احسن الله تعالی الیهم ونشرهم ونصرهم وخذل اعداءهم وآنکه گفتیم از هر طریقی معتبر که باشد
روایت میکنند کلمه الست بجمله تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق ومخالف
عقل تام و فهم وافر و حفظ عظیم داشت والا هیچ خلافت از ایشان هیچگونه منتظم نشدی و در روایت
حدیث اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد در مجلس از مجامعاتی که در خطب او حاضر میشدند انکار
نمی نمود بر خلاف آرای خاصه او که داخل دائره لم ولا نسلم در آن آرا متسع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی
حفظ آن اخبار نمودند تا طبقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را
ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه باتفاق موافق ومخالف عقل تام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط
وافر داشت چنانکه در بیت امور مشکل خاص و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت
خود بر بالا تقریر میفرمود و از هیچ احدی قدح در آن اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آرای خاصه
که در دار و گیر لم ولا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این
علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم واختلاف فاحش در میان این اخبار
نیافتیم اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم نقل در روایات ست کما لا یخفی و همچنین عبدالله بن عباس
و عبدالله بن عمر و عبدالله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوهریره و ابوموسی و عبدالله بن عمرو بن العاص
و انس و ابوسعید و جابر و غیرهم حتی الی سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر جمعی که

این اخبار را متتبع انداز جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که انقسام تفرقه برای
کسی ست که در احوال فرق ملت استقرا تمام کرده باشد والا عوام را منصب آن نیست که بوجهی از وجوه
تحری و اجتهاد جمله ملت را از دوات لب ناسند و تابع حکمه ملت شوند تا آنکه استقرا ایشان کامل گردد
و پرده ارزوی کار برانداخته شود این ست علمیکه خدا تعالی بتکلیف راهبران و ائمه ساخته است و در
ازبان ایشان اصل را مرکوز نموده بود عبارت اجمال هرچند تفصیل آن دفتری مطلب بود الحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب سیزدهم** بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید
بن سید محمد ضیا بن سید محمد آیة الله بن سید الساوات حضرت شاه علم الله نقشبندی الحسنی
رحمة الله علیهم اجمعین ـ سیادت و نجابت مآب حقایق و معارف آگاه عزیز القدر میر
ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نماید الحمد لله علی العافیه
نامه مشکین شمامه مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت وحدانیت که بایجاب
از وی حقایق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی است
در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند یا بعنوان تحقیقی که جامع احکام
حدوث و قدم ست و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کلی ست فرود می آید اراده متجدده می بیند
هر دو مشهود حق ست از جهت قصور نفس ناطقه همه را [ظهور حضرت حق را] دفعةً واحدةً نمی بینند ـ دیگر از بیع و شری
جواری که از دار الحرب میگیرند بغیر قاعده شرع تقسیم میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در نقود
جایز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود ست بسبب تقسیم هر یکی از حق دیگری ممتاز
میگردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود بسبب عدم دعوی
مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینده از خصوص احوال ظاهر و باطن خود
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند ـ

مکتوب چهاردهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید — سیادت مآب
حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی . نوشته بودند که اولاً مشهود میشود که ذات مبدأ آثارها
دارد مانند آتش که آثار او منور است فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد
لهذا بسبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که منور است سیادت مآبا حاصل
این شهود ظهور استعدادات ذات وجوبیه است در مظاهر امکانیه و اطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات
جمیع صوفیه چه قائل بوحدة وجود و چه قائل بوحدة شهود همه بر آن متفق اند باز نوشته اند که مشهود میشود
که وجود واحد است و قوالب متعدد و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیداست. صور مصابیح در شیشه های
یک نور است چون آنجا قوالب مختلف هست اگر آئینه ها سرخ و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا میشود
سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود تعلق دارد. باز نوشته اند و چنین مشهود میشود ذات که نور دقیق است
در صفات در زید و فرس و حجر ظاهر شده مشهود میشود و در آن میان منظر دقیق ذات هم مشهود میگردد سیادت مآبا
آن نیز از شعبهای توحید وجودیست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل قابلیات ذات وجوب است
در همه مشهود و ظاهر است سیادت مآبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق مکاشفات صوفیه
محققین است غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در خلوت گفته شده بود که در سیر
لطیفه خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد
و امید [illegible] این است که یاران گمان میکنند که بهره و استغراق
تمام [illegible] و طول [illegible] دارد [illegible] باطن جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است
و هم [illegible] که بالفعل در نوشتن نمی آید بنابر خیریت مقامات
خفا [illegible] امتیازات [illegible] مراتب امکانیه ممتاز شده دیگر بقهر و غیره و دیگر مظهر [illegible]
[illegible] شده احکام شرعیه [illegible] آمد والسلام — مکتوب پانزدهم نیز بجواب

نوشته است شاه ابوسعید رح — حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید
سلمه الله تعالی. از فقیر ولی الله عفی عنه. بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
و تا که منند که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر شنیده بودم الحمد لله نامهٔ نامی ایشان رسید موجب تسکین
خاطر فاتر گشت سبب را اجمال و عالم را بالتفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس هر دو رو
از اشارات نظر فرموده اند تحقیق این همه موافق قاعده است راهی که سلف رفته اند همین راه است
هیچ تردد بخاطر راه ندهند الا آنکه ترقی آن موقوف به استعداد است و بپر شدن پیمانه این لطیفه
خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمی‌شود —

مکتوب شانزدهم نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید — حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید
سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و عافیت آن عزیز القدر
بالاقبال مسئول نامه مشکین شمامه مشتمل احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه
خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در سینه می‌بیند و سینه را تفصیلاً در اشیا همان کیفیت است که
صوفیه بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی انوار
فتوح مزید گرداند فقیر جهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق
داعی است خدای تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید —

مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید رح — سیادت و نقابت مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مکتوب محبت اسلوب
متضمن معارف مخصوصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر قاعده است
تردد را جای نه بعد نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار در نار
و خلود اهل جنت در جنت با این مکاشفه چه قسم صورت بندد معامله صحت ثابت تحقیق کل الی ماله

مشهور میگردد و در رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل هست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که
ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این سبب که نیست و باعتبار موجبات هست که هست و عارف میگوید
که ماهیت ممکنه را باعتبار تعلق خود با مبدأ دو نوع ارتباط واقع هست یکی آنکه از مبدأ برآمده و دیگر آنکه
بمبدأ بازگشت بالفعل و او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت هست چنانکه در [illegible] رابطه
واقع هست یکی آنکه یک را چند بار گردش داده و [illegible] دیگر آنکه چون ده تمام شد بیک گشت الی غیر آن
الحال همین قدر باید فهمید ثانی الحال [illegible] مبدأ [illegible] خواهد شد والسلام

مکتوب هیزدهم نیز بجواب [illegible] شاه ابوسعید بسم الله الرحمن الرحیم

حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نماید. الحمد لله رب العالمین علی عافیته [illegible]
نامه مسکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه خفیه و اخفی رسید و بر ابر آن شکر الهی
بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ وهم
خاطر ایشان را مشوش نسازد و در حالت اولی صفتی از صفات مبدأ لازمی از لوازم ذات او منزله
ضوء بنسبت آفتاب که برنگها مختلفه بر آمده و ثانیاً ذات مبدأ را بغیر ملاحظه صفات دیدند که
در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب بلطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلند تر است
از حالت اولی بعد ازان دیدند که از میان ایشان نوری میل میکند بجانب مبدأ و آنجا مثل حباب
در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از حجر بهت بالجمله آنچه خدا تعالی
عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور
محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایش ست از نسبت اویسیه سابق آرزوی این
نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود خواه متفرق

در اوقات صلوة خمس و خواه یک جا هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند
هرچه بینگرد همه حکمت حق است و نافعست نسبت شما هرچند بالفعل وجه آن نیست او معلوم نباشد سخن [illegible]
روشن خواهد شد والسلام فقیرزادها و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر هستند که دعا
مومن برای برادر غایب مستجابست **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عرضداشت سیادت
و نقابت پناه حقایق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم [illegible]
ن و کلم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض اسوله [illegible]
و سلامت ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور گردید باعث [illegible]
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود میشود کنت کنزاً مخفیا اشاره باوست بعد از آن
انوار صفات که مبدأ افعال است بنظر می آید فاحببت ان اعرف رمزی است بآن بعد از آن
تأثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد فخلقت الخلق تلمیح است بآن این همه
معارف حقه است بشکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که
بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد هر چند باشد [illegible]
صفات بوجود نیاید و درین صورت خلو حقیقت از معارضه میکند و تطبیق آن بعسر می آید مگر تاویل
بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست دریابد مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد
و اعدام در هر شئی واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بر دوام از جهات متعدد ایجاد میکنند
و اعدام نمی نماید اگر بهشت و دوزخ معدوم شود چه باک باز ایجاد [illegible] در حدیث صحیح معلوم میشود آنست
که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام هست اهل بهشتی را میوه میخورد [illegible] باز او [illegible] دوزخی
پوست وی گوشت او سوخته میگردد دیگر باز تبدیل میکنند کلما نضجت [illegible] جلودهم بدلناهم جلودا [illegible]

روح شخص در بهشت در یکصورت در می آید باز بشکل دیگر بینا میباید باز باید دانست که تجدد امثال را
که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمیطلبند چنانچه بیک معنی گل تازه و تازه است
و به یک معنی هیچ گل تازه نیست روز نمی ماند همچنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال ثابت
و مثل در هر حالت موجود و معدوم میشود بالجمله باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند بیان مشهود
خود را محکم گیرند والسلام۔

مکتوب مدنی

مکتوب ششم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی عفا الله تعالی عنه ووفقه
لما یحبه ویرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله الرومی ثم المدنی اوصله الله تعالی
الی ما یرجوه ویتمناه ۔ اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واصلی واسلم علی نبیه المصطفی
وآله واصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتمونی فیه عن وحدة الوجود علی ما ذکره
الشیخ الاکبر واتباعه وعن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجدد وهل یمکن التطبیق بینهما رضی الله تعالی
عن الجمیع وارضاهم۔ فاعلموا اخوانی رحمکم الله ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابهم
فی لقائهم رحمة الله عز وجل وان تاملتم حال اوائل هذه الامة المرحومة حین لم تتداول
علوم الشعر ولا فنون الادب ولا وقع عنها کثیر بحث وانه لم یزل الالهام الحق یبرز فی صدورهم
علما تلک حسب حاجتهم فی کل دورة لم یخف علیکم هذا المعنی وان مما نبهنا فی هذه الدورة
من الهاماتهم رحمة الله ان یجمع فی صدورنا علوم علماء هذه الامة معقولها ومنقولها وکشفیها
ویتطبق بعضها علی بعض ویضمحل الخلاف بینها ویستقر کل قول فی مقره فهذا الاصل منسحب
علی فنون العلم من الفقه والکلام والتصوف وغیرها بحمد الله وتوفیقه واعلموا ان معرفة الحق

على ما قال الخضر عليه السلام للبحر المحيط [illegible] ولا منتهى له وان المتكلمين بها كالابرة المغموسة فيه
لم ينقص من البحر شيئا او كالعصا فيرتشرب منه حاجتها ثم العصا ان كانوا احد لا يخبر الا عن كمال
ودون كمال ولا الضعيف الا جمالا ودون جمال [illegible] وعلى نفسه ما اصفيه يوصفه يعني الزمان
وفيه ما لم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط اشارة
كل واحد والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن ماله اختلاف العبارات
وتنوع الاشارات ولم يقدر على الخلوص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة
مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجرة يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها
وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال بعضهم ان الشجرة اجسام
ملس وقال الاخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الاخر في غاية
الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة او العفوصة
وقال الاخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت
اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر متميز منهم بالابصار
وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها لبعضهم بعضا من [illegible]
وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطاء باعتبار
الحصر ثم انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطها يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطاء في توجيه كلام القدماء وتعيين
مرامهم وهذا الخطاء لا يقدح في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محمله
خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذين يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام
ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين فتارة يستعملان

في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام
وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود وههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يفنى العالم
فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع
والعقل مخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين
حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة متباينة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح
اخذته عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقايق الاشياء
على ما هي عليه فينظر واحد وجه ارتباط الحادث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في
حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات على الشمع والطبيعة
الشمعية باقية في جميع الحالات لكن الشمع لا يسمى باسم التماثيل الا تلك الصور المتواردة عليه تلك
الصور في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضميمة هي الشمع ووقع عند آخرين ان العالم
عكوس الاسماء والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان
القدرة مقابلها عدم وهو العجز فلما انعكس نور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس
ساير الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد وقع عندنا ان الكشفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يعلمها
الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعد
التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان الحقائق الامكانية فيه
الصفة والتعين في الحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق الامكانية انها اعدام
ظهر فيها صور الموجودات ولا خفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتموني عنه يحتاج

الى التفصيل فاستمعوا لما يتلى عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اجل ما يفهم المسلم ويخلص
اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود خفي مثل
سائر الجزئيات الا انه قديم موثر في العالم خالق لهم رازق اياهم هذا اسلم هو الذي يعتقده في
صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف الشرع
الناس به الشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
فطرتهم وهو متمكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة
صادقة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس الرحماني قبل ان تتحقق الزمان
ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت وما احسن
ما قال بعضهم ؎ لقد عرفت مقناطيسها فقلوبنا ✤ بجذبك ايانا اليك تميل فيسمى الحق
عز وجل الوصول الى هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
يتبلج صدره عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي
صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في
رؤيته فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلي
هو ميزان الخير والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلي هو الذي ينطبق عليه الاسماء الا لهية المشهورة
في الشرع وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق
خلقه فقال كان في عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء وهو الذي اخبر عنه ... لغلبهم ان

ظهر فی مظهرین مظهر واجب له التاثیر والقهر والفعل والتنزه ومظهر ممکن له التاثیر والانفعال و
الانفعال واللوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء والاولیاء یدل علی
ان هناک ارادة متجددة انتهی فمن اثبت هذا التجلی کما هو اصحاب الفطرة التی فطر الله تعالی
الناس علیها وافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم ومن لم یثبته اخطاء الفطرة
وباین الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم وصار زندیقا دهریا وکذلک کل من انکر علما اوجبه
الحق فی جبلة فطرة الانسان وادار علیه التکلیف فهو الزندیق وکذلک من العلوم الفطریة التی یکون
منکره زندیقا ان حقایق الاشیاء ثابتة وان للاشیاء وجودات خاصة یدور علیها خواصها
کالنار یحرق والماء یطفی والزنجبیل حار والکافور بارد والصلوة خیر والزنا شر فمن لم یقل بذلک
قامت علیه الحجج من نفسه علی نفسه وکذبته الدلائل من نفسه علی نفسه ثم وقع فی هوات من تهافت
الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع علیه الصلوة والسلام انه یمنع التعدی من طور الفطرة
وینهی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیة عرفوا ان النهی انما جری علی العقل علی الصورة
الانسانیة فلو ان انسانا استقل فی ذلک عقله وخاض فی ذلک بما هو انسان کان منهیا عنه
لکنهم یخوضون بطور وراء طور العقل وبما هم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس مع احکام هذا الاصل
الذی جبلوا علیه فی علم آخر وهو ان الاشیاء المعقولة المحسوسة مشترکة فی الوجود وهو المعنی
الذی به تفارق هذه الاشیاء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه لیس بموجود
وقد نتصوره ونعقل انه موجود ولابد ان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی به یفارقه
هو الوجود وهو الذی یکون مبدأ للقابلیة والفاعلیة فی هذه الاشیاء ومتمایزة فی الماهیات
وهی المخصوصیات الزائدة علی الوجود والامور التی بها یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر
بهذه الاسماء والتی بها یقدر فی انفسها لکل منها من الاحکام والاثار ثم اختلفوا فی حقیقة هذا الوجود

وكيفية انضمامها فقيل الوجود امر انتزاعي تتصف به الماهيات والجاعل لم يجعل الماهية ماهية
ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطاء باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في مبحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود
وتتصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل وسبب له وقيل الجاعل جعل الماهية
واصدرها من نفسه وبعد اصدارها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهور الفاعلية والقابلية
ونحو ذلك فارتسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه
خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرك قطعا امورا متمايزة في الخارج نسميها بالاسماء
المختلفة لا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هناك وجودات خاصة نسميها بالماهيات محفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الوحداني المنبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عموم حاصلة من ارتباط معلوم الانية بمجهول الكيفية
بينه وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المنبسط وصورته العلمية وثانيهما الوجود المنتزع من تلك الوجودات الخاصة اجمالا
فكل واحد من هذين القائلين اصاب الحق واخطأ في الاقتصار بما اشتفى عليلا ولا اطفى غليلا وقالت الصوفية
القائلة بوحدة الوجود الشيء الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون في حصوله
في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة او لا يكون محتاجا الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثاني
هو الواجب وقد ذكرنا فيما سبق ان هذه الضميمة هو الوجود المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء قائم بذاته مقوم لغيره وليس
متعينا في نفسه بخصوصها نوع من [illegible] آثار [illegible] [illegible] فبتلك التنزلات صار متعينا
متخصصا باثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه لنفسه [illegible] بلا تعين [illegible] شأن التعين ثم تنزله الى التفاصيل كل الشأن
العلمي في العلم وهو العين الثابتة ثم تنزله في تلك التفاصيل شأن العين كما [illegible] وحقائق الممكنات عندهم هي صور تلك
الذات المتكثرة بتكثر الشيون [illegible] الاعتبارات فافهم [illegible] هذا الشأن كان ذلك حقيقة الممكن

تحقيق الوجود

واذا اعلم هذا فنقول ملخصا لذلك الشان كان حقيقة الممكن آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود
في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة
خاصة مجهولة الكيفية معلومة الانية بذلك الممكن بحضرة الوجود وآثار مختصة بتلك الحقيقة واقتضى الوجود اياها بواسطة
تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين وظهر في مظهر خاص بمعنى الظهور
تميزه وتعينه واقتضاء نوع من الاثار دون غيرها ومظهر الشيء وصورته المحتملة التي تعين بها
وتلبس باحكامها وآثارها اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفا فانك اذا قلت ان المتحقق في
معركة القتال ليس الا الجسم فهو القاتل والمقتول وهو آلة القتل وهو الراكب وهو المركوب
وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهازم وهو المهزوم
وهو الصائل وهو المصول عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة
ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة
ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها المستعد لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون
تلك الاشياء عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضة ان لوحظ اليها مع قطع النظر
عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لوحظ بضميمة وهي الجسم كانت موجودة فاذا
صار الجسم سيفا تارة ورمحا اخرى فقد افضى بالاسباب اعني النجار والحداد والخشب والحديد
والنار والكير والمقمع والقدوم والمنشار وغيرها الى ان حدثت بين المعدوم الموهوم الذي
هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة الانية مجهولة الكيفية بها اتصف
ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح هو ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له
اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عاما محتملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام

[illegible]
[illegible]
[illegible]

السيفية من القطع وغيره فقد تعين بتعين خاص وبرز في بعض صوره المحتملة فيقال عند ذلك
ظهر في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يتمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى
بهذا الحكم الموجود معناه ما اتصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه
الصفة الانتزاعية هل لها منشأ انتزاع في الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا اشتباه
ان بديهة العقل تحكم بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا حكم الموجود كان هو حكم الوجود
الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت
متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك
على قانون طبيعية ثابتة في نفسها ليعلم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا او الفرد زوجا لم
يكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبته او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول
انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل
له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فكذلك
في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
كيفها كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا ونبتها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع
احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا لو لم يشأ الله لم يخلق الخلق
صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة فظاهر فهنا الانبساط وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود
الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة والممتنع ليس بثابت وكذلك مخترعات
الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له امام يقتدي به العقل في تصوره فذلك ليس لها
ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت

وعن هذا الوجود الذي شئ ينبهما فالذي وقع عندنا ان الوجود منبعه ومصدره الوجود المنبسط على هياكل الموجودات او النفس الرحماني والنفس الكلية ايا ما شئت فقل ~~س~~ عباراتنا شتى وحسنك واحد ٭ وكل الى ذاك الجمال يشير ٭ وهو صادر من الذات الالهية وان الثبوت ٭ بعد اقتضاء الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجي وهو الذي تسميه الصوفية بالتنزل العلمي لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية قائمة بالواجب لا بنفسها ولنبين ذلك بمثال اذا وضعت الخاتم على الشمعة انتقش فيها الحروف المكتوبة في الخاتم فالحروف الظاهرة في الشمعة انما كانت بعلة فاعلة وهو الخاتم وعلة قابلة وهي الشمعة وانما وجدت عند اجتماعهما والانطباق احدهما على الاخر لكن للخاتم استعداد وقائم به منذ كان الخاتم انه لو انطبق عليه شئ سواء كان شمعا او طينا فاض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبله في نفس الامر قائما بالخاتم فكذلك كل ما وجد عينا من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث انه كمال للواجب ومقتضاه وهذا هو الذي تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب لجميع الموجودات الخاصة الا ان الحكيم لم يتفطن الا بعقول الافلاك وليس هناك الا اربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشرط العقل وبواسطته والهيولى الصادرة منه بشرط النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامي في بعض كلامه ذات مع الصادر الاول علة تامه آن وجود ليست كه در مرتبه ثانيه ظاهر ميشود وهمچنين ذات مع صادر اول وثاني علة تامه مرتبه ثالث است انتهى وكلما يشاهد بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من التزاوج الحاصل بين الهيولى والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

ه ابو العقد الحسيني

النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا التشخص فلما جاء وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها هذا الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل القائمة بالذات الالهية فعبروا عن هذا المعنى بقولهم ان ظهر الوجود وحكم ظهر باطن الوجود وانه وقعت بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة الا انه مجهولة الكيفية وقالوا الاعيان ما شمت رائحة الوجود ويريدون ان الذي يصدر منه الآثار انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فهذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد حام حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذوات متحدة في الانية مختلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ومن قال بان العالم متعين في الهيولى الاولى والصورة العامة الجسمية لم يبعد من هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف بمقدمات هذه القاعدة من حيث يدري او لا يدري وقد اشرنا سابقا الى القول بان وجود الشئ عين حقيقته لا يصادم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود صفة انتزاعية لا يصادمها وكل قول محتمل تطبيق عليه بقي ههنا مسئلة مشكلة قد صعبت على الفرقة القائلة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع ولابد من تحرير محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخلو من التسامح والتجوز فيختلط القولان فاقول لا شبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا وبشرط الشئ ولا بشرط الشئ غير حاله بالنسبة الى افراده فانا لا نشك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرأنا مراتب ظهور الشئ في مظاهره وتعينه في بعض محتملاته وجدنا ها على منزلتين احديهما المنزلة التي نعبر عنها بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي نعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول

اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القونوي في اول
كتاب مفتاح الغيب انه صادر من الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق
بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري كما هي شرحه للمعات بعد ايراد سوال وجواب في هذا
المعنى تحقيق آنست كه فيض همان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقائق ممكنات
واين نسبت از امور اعتباريه است پس ذات ماخوذ باين نسبت از امور اعتباريه باشد و في نفسها
از امور حقيقي انتهى — والحق عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
وثبوتها في انفسها من اجلى البديهيات فالتنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
لا محالة وان كان اسم التنزل والتعين يشمله والا لم يكن بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتباري
المنقطع بانقطاع الاعتبار وكذلك بين كل خاص وعام الى ان يرتقي الامر الى الذات الالهية
لا يقال الصوفية يلتزمون ان الحقائق الامكانية اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود لانا نقول
الصوفية يقولون بان النار غير الماء وهما غير الهواء فان الانسان غير الفرس وانهما ان الوجود
يشملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنى لا ينافي هذا التغاير الذي يكون
منشأ لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقية والوحدة اعتبارية اذ لا معنى للحقيقية
الكثرة الا تمايز الاحكام واختلاف الآثار وتغاير الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لاختلافها
في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كلا فقولهم
هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلتي التنزل والصوفية حيث قالوا
العالم عين الحق ما ارادوا نفي الوجودات الخاصة الحاصلة من تنزل الوجود الى مراتب شتى
بل ارادوا افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقول القول زيد وعمرو واحد يعني الاتحاد
في النوع لا الاتحاد من كل وجه يقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الجنس

ويقول الشجاع والاسد واحد يعني التشابه في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون بعينيته كله في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول به نحو ده لا نفي التمايز بالكلية قال قائلهم ؎ هر مرتبه از وجود حكمي دارد ٭ گر حفظ مراتب نكني زنديقي ٭ وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال يجب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود المحقق يشملها اذ لا يصح ان يقال انه هذا ليس بموجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشملها فالكلام جار في هذا الوجود ولا بد انه الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش وجدت هذه المسألة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا بالمنزلة الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي تردها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقيق تمايز ما فيما بينهما والاثر والقدرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك على ما يضطر اليه غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ولنضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا كالنفقة الكليات حتى حكم العقل بان منشأه لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي حكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وتقرير الهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة التشخص والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستقل بما يوهم الفرق الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوباته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج

ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز
وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي
انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها
فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة
في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم
وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها انوار الاسماء والصفات وتلك العدمات
وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد ماهية
من الماهيات في الخارج جعلها مستفيضة بالوجود الظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود الظلي
واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود
في الوهم الا ان الله تعالى اتقنه في تلك المرتبة فصار هو هو ما متقنا اقول اعلم ان لفظ
حقائق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة وللفرس
حقيقة وللحمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله
العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء
ثابتة وثانيها الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا اتصفت
بصفتيه هي الوجود صارت موجودة الا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها المعتزلة
بالماهيات الا ان المعتزلي عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها
من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس
قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق
[illegible] وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على البعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي

فنعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها بما هو مقتضى لنفسها
وبكمالها القائم بها وامكان ظهور مظاهرها باطوار شتى وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة المؤثرة يسمى بالاسماء وما كان استعداد المظاهر الجزئية المنفعلة المنقهرة لسلطنة
يسمى باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاولى
المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل
ما في الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء عندهم متقابلات
احدى القبيلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوي من القوة والنقصان هو عدم ما في التام من التمام مع الاشتراك
في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم
ممتزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن اصل الاسماء وفرعية الممكنات
في هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احداهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات
متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة
في الاعدام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا اعتبار به عند المحققين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى
معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا [illegible] اصطلاح [illegible] اللمعات
ثم ان المعشوق يتدلى الى العاشق ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله الجذب مجذوبا
ومرادا ومحبوبا كما كان في قصة سيدنا ابراهيم عليه السلام [illegible] الى [illegible]
لا يدري فاشتهى الى الذي فطره وتذكر من حال الافاق الى الذي فطره منزه عن

هذه النهاية وقد يترقى العاشق الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية
وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومريداً ومحبا وقد يتدلى
المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط وهذا السالك يجذبه بوارق الطرفين فيقال له
السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان لله تعالى تجليا في قلب
الشخص الاكبر وان لهذا التجلي انبساطاً وانتشاراً في خطيرة القدس وان له عكوسا ومجالي
في الملاء الاعلى فينطبق على هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان لله تعالى ارادة حينا
بعد حين وعلما متجدداً ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في حيزه هو الذي يسمونه
بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المغناطيس وقد ذكرنا ذلك
في صدر هذه المقالة والسير اليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد تقتضي
الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبد وهو جاري في خلواء نفسه لا يشعر بما اريد به فيسمى
مراداً وقد يقصده بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في اصل
جبلته فيسمى مريدا وقد يحصل باجتماع من الحق وسعي من نفسه ويكون له تارات يتقدم سعيه في
بعضها ويغلب تيسير من الغيب في البعض الاخر ويحصل ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون
جامعا للمرتبتين اما ما في المشرب فنقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
وبالجملة قد يفهم العارف اصل استعداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذبه من بين
الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقته تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد
يعترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه وبالجملة فالقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء
المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ليس مخالفا لكلام الشيخ ابن العربي واتباعه ولم يهم من تصريح او تلويح

بهذا المعنى وقد اوما انا الى وجه المسألة فلا حاجة بنا الى نقل كلامهم والاطناب بسرد تصريحاتهم
وتلويحاتهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتصلة في الوجود لها ظل
في الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء وهو حقيقته التي
يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براهين كثيرة من كلامه على ذلك فتحمل
كلام الشيخ المجدد وانه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحملها على ما يخالف وحمل انه وافق
فلنه عليه لامر له كشفية والفلتات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علو مقامهم ان يوجد في بعض
كلامهم قليلا فلته ما وقوله بتمايز الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم
بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول
فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق السميع والعليم ونحوهما عليها ولا يلزم منه ان
هناك صفات متمايزة تحكما ومن انصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا امثال الصفات
واسمائها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى صدور
الآثار لا غير فان من راى شيئا يتحرك ويمشي ويحس يسميه حيا بسبب هذه الآثار ولا يلتفت
الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات الفلسفية واما
الثاني فلان العقل لا يشهد الا كونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة
الصفات فكلا بل من انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها
القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله
قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير وما روي عن احد منهم انه تكلم في الصفات
هل هي زائدة او لا وعلى تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية او عينية وانما هذه الفرقة من المتأخرين
التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم ... في الدين واختراعا لما لم

نفاها احد من السلف فنحن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
بوجود ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متفقا وان سالتموني
عن الحق الصراح فلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج
او في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحماني وفي الاعيان كناية عنه لغمس للحق تجلي عظيم هو في الخارج
ولا يوصف الحق بانه في الخارج او في الاعيان بشرط هذا التجلي وان سالتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها
الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شيء في غير محله والافقل ما شئت صاحب كشف الى ما ليس له
حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اوائل النفس الرحماني المتمثل
فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصدورها بالايجاب
ولقد نبهنا انا غير انهم سموا شيئا واحدا باسماء شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكم من
اختلاف في الجهات يلتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض
والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض
اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشيء فكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يستتبع العلم
وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
وقدرة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث ان التجلي الاعظم بشيئيته منه
تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة وسمعا
وبصرا من حيث انه مبدا لانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تاصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود
الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها لمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكملنا الجواب فلنختم

الرسالة والحمد لله تعالی اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله
واصحابه اجمعین — **مکتوب بست ویکم** الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کرده شده
الحال مستحسن مینماید که زیر هر بیتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فمنها** دلی دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن ٭
ز ره کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن ٭ و بود دیده نمود معنی ما دیدنی وارد ٭ درین نیرنگها
بوی گلابش میتوان گفتن ٭ درین دو بیت اشارت است بحالی عجیب که انجذاب روح است
بافنا را ناسہ سویدای دل ما یابی اندر پیچ و تاب او ٭ نقوش عالم امکان بیش
میتوان گفتن ٭ اشاره است بحالتی معیته حیرت ست فرو باشید از هم کثرت موهوم چون
شبنم ٭ اندر فیض معنی ما آفتابش میتوان گفتن ٭ اشارت است بغبار اناکه از ظهور معنی حیرت است
خیزد + ومنها بزلف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را ٭ خروشی در دل شبها نمیکردم
چه میکردم ٭ دلی پرورد جان افکار و یار تندخو دارم ٭ جهان را چیز یارها نمیکردم چه میکردم
اشارت است بآن که گرفتاری بدقایق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد و در قلق می آرد
غم تحصیل و بار شغل و درد عزل می بینم ٭ جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ٭
(بیکار کردن کسی را ام)
تنفرست از مناصب جاه ٭ بیان آفاتی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود ست
کسی با مل هم ساز و کسی با گل هم بازد ٭ اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم ٭ اشارت است
بانکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی بی نشانی و در بعض
حالات از تمثیل بحقایق پی می برد ست تو تحقیق را از خم مشربها برون دیدم ٭
خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم ٭ اشاره است بان که در معارفی که تعلق بلطایف ندارم

بتقلید شخصی پسندیده نیست ــ ه حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها ٭ این
گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم ٭ اشارة است بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است
و منها ناگزیر تو منم اسے بے نظیر ٭ رو مگردان بعد ازین از ناگزیر ٭ من ترا شفق ترم
از صد پدر ٭ در من آویز و مرا محکم بگیر ٭ غیر من گر با تو با بستر بود ٭ آن وبال است و عذاب
سعیر ٭ درین سه بیت اشاره کرده شد بمبشرات حقیقة الحقایق با سالک ــ ه
جان من در هجر یار خود بسوخت ٭ من عذاب الهجر اجرلی یا مجیر ٭ بی قرارم روز و شب از روی یار
باز بنما روی یارم یا قدیر ٭ اندرون من ز جدایش تار شد ٭ کے شود یارب بوصلش مستنیر ٭
ای برادر بعد ازین هشیار باش ٭ فرق میکن در میان شیر و شیر ٭ و منها ساقی کرچونت
کز هوش خود رفتم ٭ من یار خودم خود از وجود خود رفتم ٭ بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود
مفتون شده بر خود مدهوش خود رفتم ٭ مثل می جوشان کز خم بدر افتد ٭ جوشی زده بر خود
از جوش خود رفتم ٭ از هر طرف مویم جوشد می دیگر ٭ از فرط تمایل زآغوش خود رفتم ٭
زین تیز زبانی آزرده دلم من ٭ خوش آنکه زمانے خاموش خود رفتم ٭ این غزل از مزاحفات
بحر بسیط است - مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق است بحال اتصال با فناء انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت است
از انجذاب روح و معرفت سر و فناء انا از یقظه لطیفه خفی ٭ و منها تا کی محنت مهجوری دوری بکشم
نازنین دلم سوی وطن باز روم ٭ تا بکی همدم سگ بود شیوه من ٭ گوهری از عدنم سوی عدن
باز روم ٭ تا بکی بسته زنجیر تعلق باشم ٭ آهوی از ختنم سوی ختن باز روم ٭ بوی جان میبرد
از یاسمین در دو جهان ٭ شاه ملکیم سوی ملکیم باز روم ٭ غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد
در فوق العلیه تفهیم از بیانات دنیه ناسقه لاانکیم وقت مشوش حال ٭ تغیر وحید بیح میشود ٭

مکتوب بست و دوم — در شرح رباعیات — الحمد لله خالق الفهوم ومعلم العلوم
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین — اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق
رباعی چند دربیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که دران ودیعت نهاده شد
ضمن تلک الرباعیات — رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست ٭ والله که سیرابی
از ان تشنه لبی ست ٭ جائیکه بود جلوهٔ حق حاکم وقت ٭ تابع شدن حکم خرد بوالعجبی ست ٭ درین رباعی
اشاره کرده شد بآنکه علومیکه ماخذ آن شرع محمدی نیست امر عرضی ست واشتغال بآن منافی سلوک
ومنها دانی که چه بود نهج قدیم اهل دلدار ٭ شغل دل تو ظاهر و باطن با یار ٭ این را شوی
از درس عوارف عارف ٭ وان فن دگر یاد بگیر از احرار ٭ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه
اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق
قلب بحق واگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً ششم باب که درین
مسئله نافع ست واگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود ٭ ومنها
در مذهب ما هست ز اسباب غرور ٭ ذکریکه بود خالی از انوار حضور ٭ در حاشیهٔ نفی شو
از خلق نفور ٭ در جانب اثبات برو سوی غفور ٭ شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن
از خلق واثبات محبت حضرت حق — ومنها مستی و وله شرط طریق افتاد ست ٭ بی مست شدن
کار کسی نگشاد ست ٭ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ٭ شرط ست فرا اوستاد طریقم یاد ست ٭
حضرت والد قدس سره تخیل جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمیشود —
ومنها — خواهی که می صرف محبت نوشی ٭ باید که بتقلیل علائق کوشی ٭ دل را ز خیالات
جهان سرد کنی ٭ چشم از صور جملهٔ عالم پوشی ٭ اشارت ست به نگاهداشت نظر بر قدم

وصل بجوید ومنها در عشق تو از همه جهان بگذشتم ٭ وز هرچه بجز یاد تو زان بگذشتم ٭ مقصود من بنده
بجز وصل تو نیست ٭ اندر طلبت از دل و جان بگذشتم ٭ اشارت ست بازگشت و را شاید کر
وفقه لپیوندد ومنها دیم دل من پیش تو حاضر باشد ٭ چشمم برخ حسن تو ناظر باشد ٭
ور نار صبا انفس که حیلی ست دسر ٭ آ بوی دگر خطره خاطر باشد ٭ اشارت ست بدوام یاد داشت
ومنها دانی په توبه هل بنیز البرکات ٭ در مشرب اهل دل وجود عدمات ٭ تحصیل عدم
بدان بمعنی مانع ٭ در نفی خواطر و در سد جهات ٭ عدم غیبت را گویند یعنی نسیان ماسوی خود
عدم ملکه غیبت را گویند و اهل دل در تحصیل آن عزم قوی و همت نشاندن همه خیزیست از دل .
ومنها خوش آنکه با نوار وضو رنگین ست ٭ زیرا که طهارت ز اصول دین ست ٭ تنویر دل
و نفی خواطر خواهی ٭ قوی ذریعه وصولش این ست ٭ در جمع خاطر و تنویر دل و ازاله خطرات تجدید
طهارت فائده ها دارد ومنها تحصیل عدم اگر ندانی کردن ٭ باید نظرا ز فنا جستن
این داد عصال را دوا تجربه از این ٭ در حکمت اهل دل نخواهی دیدن ٭ یعنی نظر قبول این
طائفه کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازاله خطرات پریشان ومنها اناکه ز او ناس بهیمی رسته
با لجنه الوار قادم بپیوستند ٭ فیض قدس از همت ایشان میجو ٭ دروازه فیض قدس ایشان هستند
یعنی توجه بارواح طیبه مشایخ در تهذیب روح و سر نفع بلیغ دارد ومنها آن ذات که از قید جهات
بیرون ست ٭ از حیطه اسما و صفت بیرون ست ٭ هر مرتبه زان ذات نشانی دارد ٭ هر چند ز تعیین همه
بیرون ست ومنها هر مدرکه شد مظهر آن یار عجیب ٭ ظاهر شده از صورتش آثار عجیب ٭ در لوح
دل ار ثبت کنی صورت او ٭ پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب ٭ ومنها قومی بکنایات حرف
موصوفنا ٭ جمع تیلاوت اسما معروف ٭ شخصی که از این قوم قدم پیش نهاد ٭ گشت ست باین
صورت ذهنی شعوف ٭ درین سه رباعی اشارت کرده شد بتحقیق توجه بوجه خاص که حضرت خواجه

نقشبند قدس سره بآن ارشاد کرده‌اند و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق ست که در مدرکه آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیله و هر چیز را چهار وجود است کتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها ای دوست توئی دیده و بینائی من * شنوائی و دانائی و گویائی من * عشقم تو و هم تو دل غمدیدهٔ من * اندر دل غمدیده شکیبائی من * اشارت ست بتوحید حق تعالی والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

مکتوب بست و سیوم

در شرح ابیات ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله لشهوده باعث آن شد که بعض معارف خاصه در نیکوترین لباس که لباس نظم ست بیان کرده شود الحال شوق ایشان تقاضای آن میکند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که دران مودع ست **شعر** الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانی لاشد شوقا الیهم منهم * **ع** من ندانم باده ام یا باده را پیمانه ام * عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام در بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه ست که سالک درین مقام تفرقه میکند در میان وجودات خاصه که بماهیات معبر میشود و در میان وجود مطلق که ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگری را معشوق و سیوم را عشق **ع** مبتلای حیرتم جان گم است با جان جان * اصطلاح شوق بسیار ست و من دیوانه ام * درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه **ع** شوق موسی در ظهور او را نار طور او را * در بهای شمع آتش میزند پروانه ام * اشاره است

بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و متشخص ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
استعداد اوست لایکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از فانی و بیقرار ساختن
است ؎ با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ❊ چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام
درین بیت اشارت ست بحکمت ظهور احبا بهیئتی که اتمام بعض مصالح این عالم ست و آنکه حسن ذاتی
در ذات خود از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود
و تمثیل حسن ذاتی بتجسم معشوق که در رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و چشمان
زلف و شانه ؎ میل هر عنصر بود سوی مقر اصلیش ❊ جذبهٔ اصل ست هر شورش که من مستانه ام
اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل حضرت وجود ست در مظاهر مقیده بسبب اطلاق شمول
میل هر عنصر بمقر اصلی خود ؎ غافل از خود ماند از صورت چو پر شد آئینه ❊ تا ترا نشناختم
خانه از خود بیگانه ام ❊ اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود بیگانه شد تا
و سالک از غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست و
بصورت مثلی ؎ امر این پرستیم نام سجده تهمت ست ❊ در ازل پیش از زمان
تعمیر شد بتخانه ام ❊ اشارت ست بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام ست زیرا که اصل
توجه وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و بتخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب بست و چهارم** در منظومات ؎
فراغت یافتم از حج و عمره ❊ چو احرام سر کوی تو بستم ❊ چو دیدم مروهٔ زیبای جانانا
ز تشویش وجود خویش رستم ❊ بیا ساقی بده جام شرابی ❊ که مخمور صبوحی الستم ❊
ایضاً محبت نام هوس طبع و میل نفس اگر باشد ❊ سر اهل محبت در دو عالم تا ابد خم باشد ❊
ز نار آید طبع حجر از خود نما سیماهای آید ❊ درخت بید را دیدیم دائم بی ثمر باشد ❊ بوصف مشربان

رنگ تعلق در نگیرد + اگر نقشی زنی بر روی دریا پر اثر باشد + صفای طبع میخواهی ز صحبت
دامن اندر کش + که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد + ایضاً مزاج صاف طبعان را
بجز غربت نمی‌سازد + مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد فرد صفا با خبث باطن نیز
گاهی جمع میگردد + ببر و بالوعه را چون در نشیند تماشا کن + فرد هرزه گردی مانع نور دل است
ای هوشمند + سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد ه دوای درد من بر جمع اضداد تو
مینازم + نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم + جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت
قیامت مینمائی و هم عیسی و مریم هم + درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمع گشتن
در قلق قلب المسیح در یک حالت و تاذی ازان یک و التذاذ ازان دیگر بیکدفعه ه
توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن + توی مقصود اهل دل توی مشتاق هم هم
ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد + مزاج حرص قارون زهد ابراهیم ادهم هم
بخاری از زمین خیزد بهاد چو در آمیزد + گهی باران ریزانست گاهی برف و شبنم هم
درین سه بیت اشارتست باضمحلال حقایق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان
حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و هیاکل ه کدامی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دادی
که عالم پایکوب از دست عشقت گشت و آدم هم + درین بیت اشارتست بسریان
عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه انسان خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی
هر دو دارد و با آنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است

مکتوب بست و پنجم

در شرح غزلیکه بر تضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده‌اند ه نخستین باده کاندر
جام کردند + مزاجش عکس آن گلفام کردند + هویدا شد در امکان صورت حق + بآن صورت
جهان را نام کردند + همی بالبیت تفصیل ازان روی + مسکان مر اینجا اتمام کردند + شراب وحدت

از خمخانهٔ غیب ✤ مرا صبح ازل در کام کردند ✤ چو غلطیدم ز مستیها بهر سو ✤ حریفان
مستی از من وام کردند ✤ حقیقت را که مستور از نظر بود ✤ بما مشهود خاص و عام کردند
پس آنگه موج دریا بازگردید ✤ باتمام فنا آرام کردند ✤ این رمز حقیقی با تو گویم ✤
بجز آغاز و نیز انجام کردند ✤ غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و التعیین
مراد او از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
یکی آنکه از جام مرتبهٔ امکان مراد باشد و از باده کمال او بافاضهٔ صور انواع بخواص آن و از مستی
چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقهٔ محمدیه باصطلاح صاحب
فتوحات و درین نظم عدول باوضع از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است
عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتیکه در طبقهٔ بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه
و استیفاء احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطهٔ احجار بهیهٔ افراد کمل ست که وجود
ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد
کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشاء دنیا از ایشان آثار آن استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب
پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع
افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه
ملتفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه
از ابدان و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجهی که انوار
وسطی ایشانرا در خود مستاصل سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و دریغ بیست
لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم

مبدأ و معاد نفوس کامله است۔

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمه رساله اسرار العارفین و سیر الطالبین

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله اجمعین
اما بعد خانه‌های فقیر ویران شدند و شهرهایش بی بنیاد فقرا رحلت کردند و گذشتند و متشبهان
و مشتبهان بسیار شدند آنانکه مشغول‌اند به غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض
و بخل و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و اتقاء عداوت و رغبت امارت و صحبت
سلاطین و امراء و اهل ظلم و اکل حرام که دل را میمیراند و چون مشاهدت همچو کسان قبول بیعت
اقتدار شان و کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد فلهذا خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان
و فقرا و عارفان تا آنکه عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین
و سیر العارفین نامش نهادم و سؤال میکنم از خدا که توفیق اتمامش دهد چنانکه
بشر و عش داد و ما النصر الا من عند الله وهو علی کل شیء قدیر بدانکه ... سیره
بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی خلق از ذکر
الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد پس نزدیکی او بدوری خلق
صورت نه بندد تعالی شانه چنانکه قرب سلاطین و قرب بنده مولی که بدون ... غیر سلطان و غیر
مولا است تا به سیره شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمه‌اش فانی

وصفات حمیده اش باقی چه کسی که چیزی از صفات بشریه دریافت و امر که دیگران را بدان دلالت
کند و راه نماید به ظاهر نشده صلاحیت شیخی ندارد او خود محتاج شیخی و مرشد که او را معرفت
و طریقت آموزد کذا قال الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمة الله علیه سیرة هر که صوف و جبه پوشید
لقمه چرب و لذیذ بخورد و با سلاطین و اهل دنیا آمیزد و هر که نه چنین است در لباس انبیا
و اهل سلوک خیانت ورزیده باشد و حقش از آن گروه سیرة فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین
حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد روایت است از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت
ملوک فتنه است و خوردن طعام ایشان هم قاتل که روا نیست ندارد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت [illegible]
و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت زایل میشود روایت است از ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه که گفت چنانکه از تأثیر صحبت بدان زشتکار شود همچنان نیکوکار بدکار گردد و هر که این
انکار کند بطال و گمراه و زندیق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
الصحبة تؤثر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است اهل عالم را سیرة
سالک باید که بذکر مشغول باشد تا آنکه هر رگی از موهای بدنش زبانی باشد سیرة اصل و اساس
سلوک و ریاضت نفس و ثمره ارادت این است که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین و هوا
نفس دور دارد سیرة مرید مبتدی باید که از تمامی فضول هیچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و جمله
معاصی صغایر و کبایر اجتناب نماید سیرة روایت است از ابو بکر شبلی رحمة الله علیه که گفت
مرید را خصوصا [illegible] مولا را باید که بغیر حاجت کلام نکند سیرة هرگاه مرید از خلوت و عزلت بیرون
آید سر خود بر قدم شیخ نهد طریق شکر و منت و آنچه بعض فقها گفته اند که از این فعل کافر شود تا آخر
بعدم کفر نیز قائل شده اند که این تحیت است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست [illegible]
اصل و طریق فقر پرهیز کردن است از دنیا دنیا که رسول خدا فرموده صلی الله علیه وسلم [illegible] الدنیا

راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ
از کسب بذکر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد سوای مراقبه و آن نظر کردن ست در منفیات
بصفا یقین بسوی عالم ملکوت و بعض گفته اند مراقبه مراعاة سر ست برای ملاحظه غیب بهر لحظه و لحظه
سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن ست
از تمام اذکار سوا از ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن ست به ذکر و مدت آن چهل روز ست بقول
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة
من قلبه علی لسانه سیرة عزلت دور شدن ست از اهل زمانه بترک طمع و از امارة نفس
و شهوات بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اغنیا و اهل دنیا قلب مومن را میمیراند نعوذ بالله
منها و چون قلب مومن بمیرد سنگ و کلوخ گردد پس هر چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت
کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه ببینی مردی را که بی حاجت با مردم اختلاط میکند
و دنیا میطلبد و باز خدا را میطلبد پس بدانکه او زندیق و مردود ست و دزد ست از دزدان دنیا
سیرة روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة شیخ که بر قانون مذهب
اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود از قطاع الطریق
و دزدان دین ست سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی ست که غم دنیا خورد و پرسیدند او را کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبانه روز
طلبد که او غنی ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد
صدقه فطر واجب گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست
قلب سلیم و قلب منیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی در آن نباشد

قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل بازگردد و قلب شهید آنکه او تعالی را در همه چیز
مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
نصیحت و راهنمائی کرده باشد و آنکه نه چنین است گمراه است و گمراه کننده سیرة مرید را نشاید
که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردار است پس ذره از ان همچو قطرهٔ خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
توانگران فقیر را سم قاتل است که او را دوائی نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر امکان
و امکان پرهیز چه صحبت دنیا و دنیا داران هر دم جا کرده است پس از صحبت شان فقر تو خلل
خواهد رسید سیرة روایت است از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که [illegible]
و درویش عمل با غش است با یکی از مسلمانان نام او از دیوان فقرا محو کرده شود بعض محققان گفته اند
غش در مذهب شان این است که برادر مسلمان خود را نامش یاد کند سیرة بیان این مطالب
که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده
پس بر دست گریستن بر نفس خود وستن زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا۔
سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست
چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر وست که بر در امیر آید و نیکوترین
امیری ست که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل ابن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند و بنظر شفقتش نگرد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت
باز سهل بخانه خود آمد و سالها عزلت اختیار کرد سیرة هر که همیشه بدنیا مشغول باشد همیشه
از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغولی دنیا حجابی است عظیم در راه نجات [illegible]
تعالی و تقدس سیرة قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است بالکلیه

چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا للمولی و از اکثر
اهل الله اولیا منقول ست که هرگاه مهمی یا امری عظیم ایشان را از ایشان پیش آمدی یا برچه صوف پاکیزه
پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداخته مناجات بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب شدی
چنانکه زنجیر را بستن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت قویه ست علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام که مراد از ان سوال ست تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب آمد و دیگر نیست
و همین ست آنچه روایت ست از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه
که بر پشت شان اثر تازیانه هاست پیش عبدالله بن عمر رض رفتم و گفتم که امیر المومنین را دیدم
که بر پشت شان اثر تازیانه هاست گفت سبحان الله کدام ست که امیر المومنین را تازیانه زند
او را عادت ضروری فلوتی ست که در آن خلوت محاسبه نفس میکند و شب جمعه دره برداشته نفس
خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی ـ والحمد لله علی الاختتام وعلی رسوله الصلوة
والسلام

تقریظ جناب منشی انوار حسین تسلیم سهسوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی رسوله الکریم

آثار کتابیه نامه گرامی نما صحیفه نامی سبک سنج زبان فصیح بیان ـ زانو ته کرده ادیبان حیرت تعلیم
انوار حسین سهسوانی متخلص به تسلیم میگوید که همچو منی را که نسبت با هیچ دانی داشته باشد
دنیا که ایل و دیده او نامه باشد ـ چگونه ابلهانه خوش آید که در انجمن دانشمندان لب بسخن آراید
زبان تقریر نا آشنا و بلاغت و دست تحریر و تافته از طاقت ـ عموماً مدحت اصحاب علم را ایشان
وسعت داده ام و صحاری ستایش و وادی نیایش ارباب فن یا به ـ هانا گنگ چگوید و لنگ

چهلوپید حضوصاً در تعریف و توصیف علامی فهامی مصباح کاشانهٔ علم کلام و مفتاح خزانهٔ
کلام مستدام صباح دامای تحقیق سیاح صحرای تدقیق اوج سپهر کلمات موج بحر انشا
مورث شمع شریعت موسس اساس معرفت کاشف غموض طریقت واقف رموز حقیقت
مقتدای جماعت علما پیشوای قافلهٔ فضلا درة التاج کملا طرهٔ دستار قدما شارح عبارت
لوح محفوظ دانای حروف ملفوظ و غیر ملفوظ شیخ **محمد علی** نور الله مرقده که سینهٔ او [illegible] دیگر
جزودان تنزیل بود و این صورت معنی به هیکل محاسن جبرئیل بود سحبان وائل را از بهر تعلیم
مکالمه اش چون قاتم مو بریدن استاده و قاضی فلک دل به لوح شوق اطفال روان خوان مکتب خیال
تعلیمش داده بتدوین مکتوبات اکابر دین که نایاب بودند پرداخت مس شیشه دیده ذریات
در ذرهٔ صحرا و در قطره دریا تعبیه ساخت همانا رساله ایست محمود با اعتبار و مقاله ایست ستوده با
تصنیف لطیف است و تالیف نظیف است این کتاب جز مستطرف تصنیفات نباشد
و چگونه بر زخم دل حبیبا و نمک نباشد که ریختهٔ قلم ادیب کامل نصاب است و نتیجهٔ فکر لبیب
سراپا احتساب اگرچه کتب و خیمه و حجیمه خود را بنگلینی خواسته بخشید لیکن در نفس معنی نگینداری
نخواسته رسید که نگینی عبارت هر مکتوب باسلوب دیگر پهلو دارد و محبوب هر خوبیه معنی در حسن تعلیم
نیاز بتصرف نیاز پای گذارد کلک کوتاه مولوی الوالابای الوالالباب بود و ملقب به بابا اول
فصل الخطاب آنانکه در میدان مناکرت کوس لمن الملکی به دوال مکابرت نواختند و در بزم
مناظرت گردن مفاخرت می برافراختند بدایع للیح اش با نداز خوش در ساختند و مهنا قبه
ثاقب او بپرواز نیکو پرداختند چون در هنگام رسیده باد سخن و دست و طبع معنی آشنا
استمزاجاً و استمواباً گفتم که در مدح قدسی جناب در لف لالی متلالی المسمی بلوذعی و بتحریر در رشته
تحریر کشیدم ناخواست سروش غیبی آواز داد که خبردار و مانند بیگانه رفتم از حد بیرون گذار

که این هر سه لفظ مبنی بر هیچ و قبیح و مذمت صریح مولویان کتاب دست و نوشتن آن چنین ثلاثه غساله موضوع
برای مولویان حطابی که دست استنجا بر کتف بسته اند و بر مسند جنابت مربع نشسته — این سخن
شنیدم و بر خود لرزیدم — اللهم احفظنا — عمر سامعین و ناظرین دراز در حقیقت کتاب عجیب و غریب
است که اهل علم را رفیق و شفیق و نافرشان را چابر ادیب است — المختصر چون آغاز کتاب چهره خوش
در آئینه انجام دید شهرتش مانند مرغ بلند پرواز بال و پر جنبانید — مالک اخبار نیر اعظم المشتهر
مولوی امجد علی سلمه الله القوی که مرد لیست حلیم الطبع و سلیم الوضع — در مطبع نامی گرامی خویش
طبع فرمود و سر و دوش طالبان و شائقان را زیر بار احسان نهفت خود — ایامش بکام باد و صلات حسنات
داراهم — سه جزو دراز لیسن تمام مانند جان در قالب طبع نیامده بود که **قمر الدین** شاگرد مصنف
[illegible] تپ لرزه جان را از قالب بیرون نمود — چون نوبت انطباع جزو آخرین رسید مصنف نیز با عوارض
تپ و لرزه رحلت گزید — انا لله و انا الیه راجعون — الله تعالی این یتیم را در وادی عمر بخشاد
[illegible] الکمال محفوظ داراد — این طفل نوبیا آمده در ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ ه صحن مطبع را
[illegible] شرف بخشید و از حسن ذاتی و محاسن صفاتی که او را فیه آورده باید باد دل عالمی را مجذوب کشید
[illegible] علی همشیره زاده مالک مطبع مهتمم طبع کتاب بود از این همه در هر لفظ و حرف
[illegible] جلوه گری نمود — چون سخن بسیط شد با یجاز می پردازم و بهر شاهد تاریخ در صفحه ختم
[illegible] بس —

قطعهٔ تاریخ

[illegible] طبع احمد را — الهی طبع مکتوبات باشد
دل من گفت ز فکر سالش — بگو مطبوع مکتوبات باشد
۱۳۰۱ ه

فہرست کتاب کلمات طیبات

باب دوم